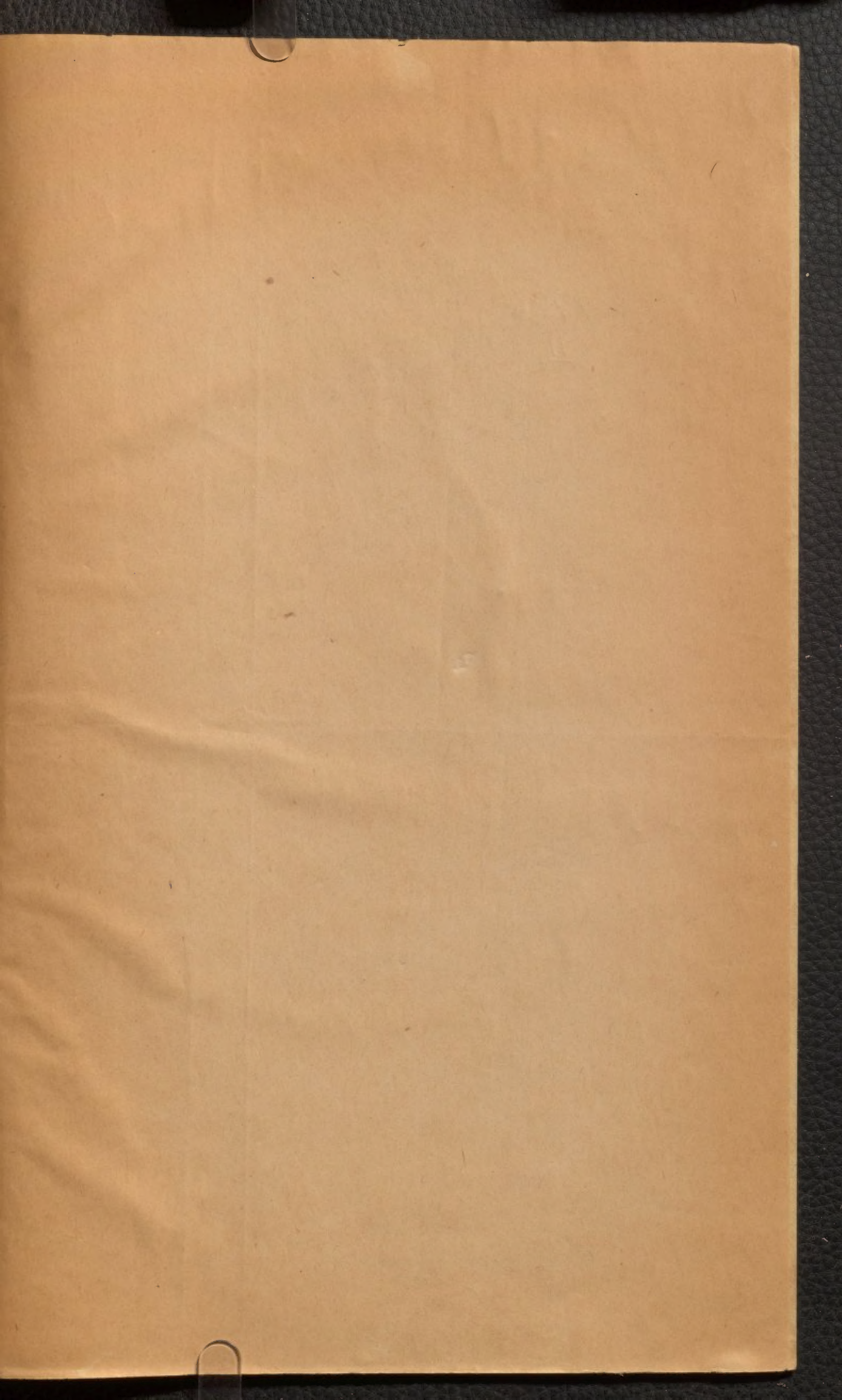


انت ولیی فی الدنیا والآخرة

حسب الحکم مہر ذیل مطبع کثیر المنافع المسمے بسلطان المطابع

کفایہ منصوری و رسالہ چوب چینی

باہتمام کپتان مقبول الدولہ مرزا محمد مہدی علیخان بہادر مقبول

در کلان کوٹھی بکارخانہ حاجی قلی محمد حلیہ طبع [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان حقایق حکمت او بی پایانست و حمد بیحد و ثنای بی قیاس مر بادشاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان
بیرون از حد و نهایت گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و امزجه صور کائنات و دلیل بر رحمت و رافت او احوال اخلاط و ابدانست قادری که از کمال رحمت داروها و قوی را
در اعضا جاری گردانید و صحت مریض را باسباب مقرره مقدر نمود و از فضل بی منتهای خود بتدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت کرامت و صورکم فاحسن صورکم بر قامت
زیبای انسان انداخت و سما و زمین و کلوا من الطیبات بجهت نزول ایشان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله احسن الخالقین رب العالمین و تحفه تحیات و صلوات
مر ذاتی را که منهاج او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اغراض کلیات و ارکان خمسه و چون کتب ضروری هدیه غنی ... و چون بعض طبعی
جامع معنی و ... شفاعت اعنی سید کونین خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مکرم نبی محمد
مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهبران جاده یقین و راه نمایان شارع دین متین اند رضوان الله علیهم
اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و ارباب بصیرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمی است که
در صدد وجود بنده موجود و قادر علیم عالم حکیم ... اسماء و از انشاء خلقت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و بترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را
بعدل و سیاست و طاعت و عبادت امر فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود صحت بدن که مبنیه قابل و موضوع کاملست
متصور نمی شود و بر این سخن لازم است که محافظت صحت حاصله و استرداد زائله آن کوشند تا از سعادت و این کمال بی نصیب و محروم نمانند و چون مزاج ابدان انسان را بسبب اختلاف
فصول و ازمان و تغیر و تبدل احوال گوناگون در کل الاوان بیک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دیگر و احوال بازمانده لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی
در ضمن مصنوعات چندین از حکمت تعبیه فرموده و در اسرار ادویه فواید مخصوصه درج کرده و بهر دردی دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار ماثورست
که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود با وندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرض اسرار ما از خلق پوشیده دار بعد از آن
موسی علیه السلام بمعالجه خود در امر ادویه التفات فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله نقل است که فرمود العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان و علم ابدان را که اعلا مرتبه و اسنی درجه است مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف بر صحت بدن و
آن موقوفست بر علم ابدان بنا برین مقدمه حکمای هر دور و علمای هر عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی

کرده اند چون اضعف عباد الله و احقر الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الیاس فقیه الناس احسن الله عواقبه اربه غفر له و لوالدیه من
علم و مطالعه کتب این قسم استعمال و اشتغال نمود و بحکم خذ العلم من افواه الرجال درر فوائد و غرر فراید السنه استادان این فن را بود و مبوسه شد تا قصد نمود که
و خمول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر تا مختصری جامع که در هر باب بسیار ابتدائی رفته باشد و متنحی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طبع الف انام کرده تالیف
کند بعد از استخاره من الله العلیم بر آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم و دیباچه آنرا مزین کرد بالقاب همایون
حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قواعد دین و ملک و ملت تا قواعد ظلم و عدوان ببیت انکه از دور فلک کنون غرض در آن اوست
آیت اقبال و نصرت دایما در شان اوست ؛ کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ؛ عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست ؛ جام جم
عکسی از فیض خاطر رخشان اوست ؛ گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست ؛ السلطان الاعظم الاعدل الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم
المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء ارفع لواء الشرق و الغرب والی ممالک العدل و الفضل ظل الله تعالی فی
الارض مالک ازمنه البسط و القبض مجاهد السلطنه و الدین سلطان زین العابدین بنظم ستاره جبین ثبت نور حل بهیل مکان شهاب صبح سها زنادک
هلال کمان ؛ بزرگ همت و قدر بلند افسر و تخت ؛ خجسته رایت و رای و گزیده نام و نشان ؛ لازال فی عرصة الممالک مرفوع الالویة خلد الله ملکه و
سلطانه مظفر علی الاعداء که خورشید افسرش بر مشارق و مغارب عالم درخشان و سایه همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنگره
قصر سعادت در شش جهت و هفت اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازه مهابتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش ما بین اهل
جهانداری و دواعی کامکاری پیوسته ادعیای شریف ترتیب اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلای معالم دین و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید
قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانیده لاجرم السنه ادانی و اقاصی و ناطقه مطیع و عاصی
فاتح این جاه و دعای مصالح این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض شده
نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیله ترقیات ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت شده تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه
که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول مستحسن گردد ما مول از کمال عاطفت اصحاب دانش آنکه چون بر سهو و ذلل
و نسیان و خلل این مقالت بی عنایت اطلاع افتد اشارت رو و تا بر سبیل اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض
بر زلال اقدام اقلام از رای فرمایند فانی للخطا با معترف و بالتقصیر مقر و عیون الکرام عن المعاب مخفوظه مغموضه و السنتهم عن المعایب مغفوظه
و الله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین فهرست این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول
در دو قسم طب یعنی نظری و عملی قسم اول مشتمل بر مقدمه چهار مقاله مقاله اول در اسباب و تحت آن مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم
در ارواح باب سوم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دوم در اسباب صور تحت آن مشتمل بر دو باب باب اول در مزاج باب دوم در قوی مقاله سوم در
اسباب فاعلی تحت آن مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب ضروریه مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی فصل سوم در حرکت و
سکون بدنی فصل چهارم در نوم و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروریه مشتمل بر دو فصل فصل اول
در اسباب ملائمه بسته بدن فصل دوم در اسباب جزئیه مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات
مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات امزجه فصل دوم در علامات امتلا فصل سوم در نبض فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس فصل پنجم در تفاره
فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در عرق و ایام محموده و ردیه قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول

۳

در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبالی فصل دوم در
تدبیر حصول فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم
در تدبیر حمام فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول
در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سوم در فصد و حجامت مقاله دوم در امراضی که حادث میشود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست
باب باب اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان
باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض ریه و سینه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب و ثدی باب
دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال باب
پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در
امراض ثدی باب بیستم در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل و عرق النسا و مفاصل مقاله سوم در حمیات مشتمل بر سه باب باب اول در حمی یوم
باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقاله چهارم در امراضی که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب اول
در اورام باب دوم در بثور باب سوم در جراحات و قروح و اندمال باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی که تعلق
دارد [illegible] باب هفتم در آنچه تعلق به زینت دارد مقاله پنجم در زهرها و [illegible] مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج [illegible] آن باب
دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و حیوانات باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و این آخر فن [illegible] است والحمد
عالم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع [illegible]
ادویه باب دوم در حبوبات باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقول باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب
مقاله دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر بیست باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوة ادویه و امتحان [illegible] باب دوم در [illegible] باب
سوم در مفرحات و بیان قوت هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب
هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنهها باب
سیزدهم در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غراغر باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم
در ادویه عین باب هجدهم در مراهم و ذرورات باب نوزدهم در طلاها و [illegible] باب بیستم در متفرقات فن اول [illegible] طب یعنی نظری و عملی [illegible]
قبل از شروع در [illegible] و شعور [illegible] تعریف این علم [illegible] پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان
معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم [illegible] احوال بدن انسان تا [illegible] حاصل شود [illegible] علم حفظ صحت کنند [illegible]
و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم میشود به دو قسم [illegible] اگر [illegible] اعتقاد است [illegible] بیان کیفیت عمل [illegible] گویند [illegible]
علم ارکان که چهار است [illegible] اگر [illegible] اعتقاد است [illegible] بیان کیفیت عمل [illegible] عملی گویند چنانکه [illegible] اعتبار
زمان و وقت [illegible] چنانچه گفته شود پس این علم منقسم [illegible] نظری و عملی چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم [illegible] شعور
بدان علم و موجب [illegible] مسائل این علم میشود [illegible] بدینجا رسیده است که بعد از بیان [illegible] موضوع را بیان میکنند [illegible]
و جهت شعور بدان حاصل شود پس [illegible] موضوع هر یک [illegible] و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند [illegible]

ذاتی او در این علم پس هر چیز که بحث از وی کنند از آن جهت که منسوب بصحت است حفظاً او رداً او ما یتوقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم باشد
پس آنکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و اوائل او بر آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکنند از جهت آنکه
منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است در اسبابی که ضروریه و تدبیر آن از اعمال یدی و علاج مادی و ترکیب
ادویه بحسب احتیاج چنانکه در بیان آن گفته شود ان شاء الله تعالی و چون اصل عمل علم است و عمل بی علم کالاعمی است شروع کنیم در قسم نظری طب متوکلا علی
الحکیم العلیم و قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت حاصله و استرداد زایله است و معرفت شی بعد از
علم با سبابی که بود و علم با سباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شیئی موجب تحقیق وجود آن شیئی باشد حال اسباب او
بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیز را گویند که بدان
توسل کنند برای حصول امر دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشیء بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود این
سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب در سبب داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود و بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب بنسبت با سریر و اگر داخل بود
بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر مربع باشد یا مسدس و اگر خارج باشد از سبب اگر موجد وی است آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار
و اگر ایجاد از برای اوست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی که صحت در آن
مقرر میشود و این مرکب بود و بسیط اگر بسیط است ارکان باشند و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است
و یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج است و قوی که بعد از وی حادث شود و التیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال
و تئوم ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه مشابهت و کلیت و اعتدال ادراک کرده حفظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان
محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروریه گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند جنسیه گویند و اگر در بعضی
زمان جمیع افراد بدان محتاج اند سنان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند صناعات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه نباشند
و از امور خارجه و اسباب غائی صحت سلامت افعال است که از وی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه عهد آن
بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر مقاله اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار است این مقاله
منقسم میشود بر چهار باب باب اول در ارکان آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی چند بسیط است که اجزای اولی ابدان انسان
و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت آنچه طالب غایت محیط بود
آتش است و طبع او گرم و خشک و محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج
و تلطیف و کسر برودت عنصرین بارد بین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود
و فایده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش آنچه متوجه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات
سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر کره هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات
حفظ اشکال و هیات و استمساک بود باب دوم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیت لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی
مخصوص متکون میشود و بواسطه شرائین با عضا منتشر گردد و اعضا را بدو تهیه و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل
شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و از این روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطه محل او را

استراجی دیگر حاصل شود و از او روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه ست چنانچه در کتب [illegible]
بروح نفس ست و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر ترکیب بسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی
قائم بود و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول محققان حکما یک روح ست که در هر عضوی محلی ظهور آثاری و صورتی
پیدا شود و بحسب ظاهر قول اطبا انست که هر یک باستقلال روحی اند و الله تعالی اعلم باب سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا آنکه
که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق میشود و هر یکی را از ان هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهت تغذیه
میماند و فضله بطریق اسهل مندفع شود و هضم اول از زمان ست که دهن آن را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مثانه تا کشک ثخین شود و آنرا کیلوس
میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا دفع شود و آنرا [illegible] گویند و هضم دوم
در کبد ست آنرا کیموس گویند و آن عبارتست از استحاله کیلوس باخلاط خلاصه او [illegible] و فضله که مائیه ست بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد
و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق ست و آن عبارتست از استحاله اخلاط با اعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا ست و آن عبارتست از استحاله
ماده که مشابه اعضا شود و باعتبار هیئت صورت هر دو جزو منعقد میشود بالفعل و هر یکی از اعضا و از قوام تام شد فضله این هضم بر طبق عروق و بخر
مندفع میگردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبات اولی ست که عبارت از اخلاط اربعه ست و عمل هضم سوم ایجاد رطوبات ثانیه ست از جز [illegible] معمول خود است
این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکند متعفن میشود و آن را اخلاط غیر طبیعی باشد آنچه
غیر فضول ست چهار صنف ست یکی آنکه در عروق صغار و فواق موجود ست جهت تغذیه اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه منجمد
شود بجوهر هر عضو بحسب مزاج سوم آنکه بمنزله طل بر اعضا منتشر ست چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه انست اکنون بدانکه خلط
طبیعی بیان ست که کیلوس اول بدان مستحیل شود و آن چهار ست زیرا که آنچه نضج تام یافته ست آنچه از وی عالی بود صفرا ست و آنچه راسب شود سودا ست
و آنچه متوسط شود خون ست آنچه نضج تمام نیافته نباشد بلغم و هر یکی ازین اخلاط چهار طبیعی و غیر طبیعی بود و اما خون طبیعی برنگ سرخ و طعم او شیرین
طبع او گرم تر بود و تغذیه تمام بدن [illegible] و باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد بسبب دارو
و بر تقدیرین بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مائل بود و اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مایل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او انست که در عضو
موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و از آن جهت ها او را مفرغه نیست با خون در جمیع عروق جاریست فایده دیگر آنکه
ترطیب مفاصل کند دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج ست زیرا که اگر متفق القوام بود و بسیار رقیق بود آنرا [illegible] گویند
و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در زیر رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد آنرا اگر [illegible] محسوس بود
مخاطی بود و اگر غیر محسوس بلغم خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار ست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف بلغم ست اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع
طبع او گرم خشک ست و او در کبد دو قسم ست قسمی با خون العروق [illegible] جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزج [illegible]
کند و غذا بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر مرارة در رود جهت غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه بنفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود در مره
[illegible] گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن مرزه سم باشد آنچه بسبب وارد متغیر شده باشد
و اگر وارد خون باشد ترا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود مخی گویند و اگر سودا بود و صفرا سوداوی گویند اما
سودای طبیعی دردی خون طبیعی بود و طعم او بین العفوصة و الحموضة مایل باشد و طبع او سرد و خشک [illegible] دو قسم ست قسمی با خون العروق [illegible]

و تغلیظ و دم و غذای بعضی اعضا مثل عظام و منتهی الطحال رود و جهت تنبیه و غدغدهٔ فم المعده ریزد و غیر طبیعی آن خلطی باشد محترق شود اگر چه
سودای طبیعی بود و اگر از مادهٔ دیگر بود سودا گویند **باب چهارم در اعضا** مشتمل بر مقدمه و پنج فصل **مقدمه در تعریف اعضا** و تقسیم او بر سبیل
اجمال بدانکه اعضا عبارت است از اجسام چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو بر آنست که اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته‌اند
که دماغ و بعضی گفته‌اند که جگر و بعضی دیگر آنند که چون ماده که منی است مستقر در رحم گردد [illegible] پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل و
در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی در [illegible] مجوف گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده‌اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بنا بر مذهب بعضی یا قابل
مطلق همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد و دماغ که معطی قوه‌اند و قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرؤس نه رئیس بود
نه مرؤس و نه خادم رئیس رئیس بحسب بقای شخص است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه با انثیین که بدان مخصوص است زیرا که اگر مبدأ قوتی
است که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضوی است آنرا خادم رئیس گویند و آن
خادم یا مهیّی بود چون ریه قلب را و معده کبد را و ماساریقا الات غذا او را و شبکه دماغ آلات تنفس را و اوعیهٔ منی انثیین را و یا مؤدی بود چون شرائین
قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و اوعیه انثیین را و اگر نه مبدأ قوت و نه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس بود او را مرؤس گویند چون لحم و اگر
قابل نباشد نه رئیس و نه مرؤس نه خادم چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آنرا اعضای متشابه الاجزا گویند یا مرکب و آنرا اعضای آلی
خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در اعضای مفرده و اقسام آن و آن ده است اول عظم است و آن اساس بدن
و دعامهٔ حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزلهٔ دیوار اند و یکی بمنزلهٔ سطح که آنرا قاعدهٔ دماغ
گویند و دو بمنزلهٔ سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام خشک و جبهه و چشم و گوش با یکدیگر متصل شده
و مفاصل آن [illegible] گویند و انف از دو عظم مرکب است و در میان انف غضروفی است که او را بدو قسم میکند و فک اسفل از دو عظم و در [illegible] و
دو دندان که سی و دو است از فوق و دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیا و دو ناب جهت کسر و از هر جانب پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق
مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند بعد از آن دوازده فقرات ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین و ران [illegible] است و بعد از آن
فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از سه فقرات عجز و بعد از آن سه فقرات عصعص است و ترقوه دو عظم است بعد از آن سینه هفت عظم که آنرا
عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفی است که آنرا عظم خنجری گویند عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل از چهار جزو است
جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره گویند و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک [illegible] مرکب
است از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از و ساعد که مؤلف است از دو عظم که اعلی را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از هشت عظم است که در دو صف
نهاده‌اند که آنرا رسغ گویند و بعد از چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پا مرکب است از عظم فخذ که بزرگترین عظام
و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق است متألف از دو عظم که آنرا قصبهٔ صغری و قصبهٔ کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب
و عقب و عظم زورقی و [illegible] که آنرا [illegible] گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است الله درّ قائله نظم عدد عظم
چو خواهی که بدانی بیقین [illegible] آید از آنجا که برون می آید [illegible] عدد استخوان بوجه صحیح [illegible] دوم از اعضای مفرده
غضروف است و آن جسمی است شبیه بعظم اما از و نرم و سست تر است و فائده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضای صلبه با لینه و قوام تمام عظم
است در عضوی که عظم در او مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است ابیض لین در انعطاف و صلب در انفصال و فائده او افادت حس و حرکت بود و در باب عرض

تشدید و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است
و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فرد و حس و حرکت اعضای که دون عنق هست بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن
عضویست مولف از لیفات عصب و وتر و رباطات و رباط با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضاست بواسطه
تشنج و استرخا و عضل اگرچه مرکب است اما او را از اعضاء مفرده گفته اند پنجم وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصبست و بنابر اعصاب اعضا متصل
است جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن جسمیست شبیه بعصب بالای حس است و فائده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضو دیگر بود و او را عصب نیز
گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصبی بود از بطن الایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع آن
و فائده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه است الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم وریدست و
آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا ورید
شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشاست و آن جسمی است عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق بعضی
آن با دیگر اعضا و افادت حس و اعضای عدیم الحس مثل کبد و طحال و این قسم از منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از ان در زمان
طفولیت الحاجة غیر از این بود دهم لحم و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند و لحم است و آن عضویست از دم طبعی متولد
شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو کرده اند و عاقد او حرارت بود و بعضی درین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده اند و در آن
نظر است زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد است و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی است ابیض که از مائیت
دم و در اعضای عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت است و سمین مشابه لحم و از دم متولد شود و از حرکت
از لحم و شحم و شعر جسمی است از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بجهت فضل آن را دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود و بعضی جهت جمال و بعضی دفع
و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامل و فائده آن از خارش لقط و مانند آن معین است و جلد عضویست
منتسج از لیفات و شظایای عصب و خلل آن بلحم محشو شده همچون غشا بر و در جمیع بدن فائده آن حفظ شکل و هیئت و افاده حس و ادراک محسوسات بود و فصل
دوم در اعضای مرکبه و او را اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات و تنفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند
اما اعضای حیات و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و اصناف لیفات و غشای
غلیظ بران محتوی که آن را غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست قاعده او از بالاست و آن عضو رئیس است برباطات وثیقه مربوط و معلق در میان سینه
و مائل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن الایمن محاذی کبد است و در او خون بیشتر از روح است از آنکه ورید بدان متصل است جهت رسانیدن خون
لطیف و بطن الایسر بزرگتر است و در او روح بیشتر از خون بود و آن را اشغاف قلب گویند و از او دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی
که بریه میرود جهت جذب نسیم از و رسانیدن دم لطیف باو و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرائین بود و آن را ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن
منفذیست همچون ممری برای تلطیف دمی که از بطن الایمن به بطن الایسر میرود و آن را دهلیز خوانند و از طرفین قلب دو زائده عصبانی است یکی را موضع خون و دم
خوانند و از موضع دخول النسیم در آنده است که آن را اذنی القلب خوانند و در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و در حالت انبساط کشیده شوند
و این دو زائده دم و نسیم مسکنند و قلب را رسانند حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و متحرک ممدیه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان
آلات غذا و آلات تنفس و ریه مخلوق است از لحم رخو سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبة الریه و غشا و حس در و مجموع کشیده

و او بدو شق شده است شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است شق طرف ایسر بدو شعبه مجموع گرد قلب آمده فایده او ترویح قلب است بواسطه
جذب نسیم و احاله آن بکیفیتی متناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدأ رحمت الهیست آلات حلق عبارتست از جمیع مجرا که آن مری و قصبة الریه است
و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبة الریه عضویست مزماری شکل مولف از غضاریف و غشا بر آن کشیده و او مقدم مری نهاده است و فایده
آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضو غضروفی است که آلت تمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب است
از سه غضروف یکی از طرف قدام که از درون تقعیر و از بیرون بر آمدگی دارد و دیگر از طرف خلف که مایل می باشد و این دو را [illegible] یکی را [illegible] گویند
الکه در حالت بلع غذا بر آن افتد تا چیزی در قصبه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره به او حاصل شود و در دهنه حنجره جسمی است شبیه بلسان مزمار که انضمام
انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فایده او تصفیه هوا بود از دخان و غبار
و ممد صوت باشد و [illegible] و عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فایده آن منع هواست از آنکه دفعه نفوذ کند
آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی و دماغ عضو رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکب است از مخ و از دو غشا و غشای رقیق که ملاقی
[illegible] و غشای صلب که بچون بطانه این غشاست مماس قحف است و شکل دماغ شلجمی مخروط بود و قاعده او مقدم راس است و [illegible] موخر راس زیرا که منبت
اعصاب حس است در اول و موخر دماغ است و او صلب بود زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود بسه قسم
منقسم شود و آن را بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و در زیر بطن وسط تجویفی است که آن را معصره گویند فضلات دماغی آنجا جمع میشود و
فرود آید و غشای که مماس جوهر دماغ است مانند [illegible] و عصون بر هم افتاده و از آن صورتی [illegible] بواسطه حرکت [illegible]
شرائین آن متحرک است نخاع مشابه جوهر دماغ است خلیفه اوست [illegible] و او بمنزله دنباله دماغ بود که در فقرات منحدر شده
بعصعص رسیده چشم از اعضاء شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و در او اعصاب [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] لطیف خویش چشم بهفت پرده و سه رطوبت منقسم صلبه و مشیمیه و شبکیه و زجاجیه و جلیدیه و بیضیه و عنکبوتیه و ملتحمه طبقه اول
که مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و سپید است و متصل است بعضلات متحرکه و طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقه سوم را که بعد از
قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه رطوبت بیضیه است و آن
رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه چهارم بعد از وست آن را عنکبوتیه گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از وی رطوبت جلیدیه بود
و آن جسمیست مانند جلیدیه شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهت انطباع صور و طرف باطن او مخروط است تا در تجویف عصبه مجوفه [illegible]
بدان بود و [illegible] و بعد از آن رطوبت زجاجیه است که شبیه آبگینه گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقه
ششم را مشیمه گویند و او غشاییست که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که ملاقی عظم [illegible]
و حقیقت ابصار برطوبت جلیدیه حاصل میشود و باقی آلات [illegible] حافظ اوست و بواسطه او [illegible] جلیدیه
منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و [illegible] و طبقات از قدام و خلف [illegible] فتبارک الله احسن الخالقین گوش عضویست
و هوای مسموع در او مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوه سامعه در [illegible]
ادراک اصوات حاصل میگردد [illegible] بینی [illegible] جهت [illegible] استنشاق هوا و
[illegible] منتهی گردد و جهت دفع فضلات دماغ [illegible] روایح کند [illegible] و ادراک روایح [illegible]

حاصل شود واما اعضاء آلات غذا اول مجری فم است که فایده آن ظاهرست بدان جهت سحق و طحن دندان موجود زبان لیفی است از لحم ابیض
و شرائین اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی هست جهت انسکاب لعاب تا بالمطعوم مختلط کرده و زبان را ساعت واز در او و تقلب مضغ مقدم است
و حس ذوق و تکلم به و حاصل شود و لب مخلوقست از عصب لحم و عضل و شریان و ورید و فایده او ستر دهن است و حفظ ممضوغ چون لعاب برای تکلم
مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است متصل بها فم و به آن معده و چون به اعظم مجری رسد فراخ تر گردد آنرا فم معده گویند و حس او
بغایت بود معده و طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکوین حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت
که نزدیک ناف است و شکل کدو می باشد و غذا در و متحیل بکیلوس شود و امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم
اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم منغلق بود و چون هضم تام شود مفتوح گردد و دوم را صایم گویند و آن بعد
از بواب است و عروق ماساریقا او نیز جذب لطیف کند و صفرا از مره بدو منصب شود و سوم را دقاق گویند او بعد از صایم بود و در لیفات بسیار شد
و این هر سه امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را معاء مستقیم گویند
و او آخر همه است و بمقعد متصل است ترتب از شعب عصب اورده و شرائین منسج بود و در بطن بسم بران مترشح شده و بسبب آن محل
منجمد گشته و از جمیع جوانب احشا بر به حایل شود و گرد معده بر آید برای تکوین حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و جسم
و غشا در و احس مجلل و شده و محل او در طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه با ضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است و
از آنجا زاید است بنیر پنج اصبع بر معده مخلوقست از مقعر کبد عروقی رسته است که آنرا باب گویند و بعضی در لیفی کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده
جهت جذب غذا و از آنها ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا را جذب کنند و در شعب داخله جمع کرده اند تا نضج یابد و اخلاط از هم تمیز
شود و از محدب کبد عروقی رسته که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در لیفی کبد متفرق شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل
اورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود و باعالی بدن منشعب گردد و قسمی بابط گردد و باسفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است
همچو کیسه و فم آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از و بیرون آید و بدو قسم میشود قسمی بمعا صایم متصل شود جهت رسانیدن صفرا
بدو قسمی بقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا با و طحال عضوی لحمانی است بر شکل زبان و محل او جانب ایسر است محدب او مماس اضلاع
و مقعر آن مماس قعر معده و عروق و شرائین در او منتشر شده است و او را دو مجری است یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و و یکی متصل بقعر
معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب اشتها گردد و کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شرائین و غشای غلیظ حساس مایل محدب
شده و او مانند نیمه دایره است و کلیه دو است و بر باطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلند تر از یسری بود و فایده لستان البنت
که فضله کبد با لستان برند و دو موی که در آن باشد جهت غذا خود جذب کنند و باقی بمثانه بریزد مثانه کیسی است که بر شکل مولف از لیفات و دو
طبقه است و بول در و مجتمع میگردد و بقبض منفع میگردد و او را عنقی است که بول بدان طریق بیرون شود و اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم
انثیین مرکبست از لحم سفید غددی و در و منافذ بسیار است و اورده و شرائین و اعصاب که در آن بر آمده اند و لیفات بسیار در آن پیدا
شده و غشا بر و پیچیده و بسبب آنکه از خون که از عروق بانثیین میرسد و در و جمع میشود و نضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد و بجای که
در پستان و رحم طمث شیر میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود و با نثیین آید تا آنرا اصلاح تولید و استعداد آن حاصل شود و در انثیین
رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان بود و قضیب مرکبست از اعصاب و شرائین و اورده

وحل آن بلحم محشو شده است و در روی مجری بول و منی و مذی و ودی هست و از عظم عانه رسته است و اصل او در باطن مجوف بود و لغوذ او
که تجاویف او پر ریح ممتلی شود و منتشر این او پر ریح و ماده او بدم و حس حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقاء نوع بود
و فائده قضیب اتصال سلسله توالد و نزع است بمستقر خویش رحم عضویست مولف از انساج عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی منکوس
است و موضع او در ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و او را مجرا
هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از او و وصول منی بدو و در فم رحم غشائیست رقیق که ازاله بکارت از آن کنند و رحم در حالت
علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حال الحبس غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را
شوقی بجذب منی هست و از این جهت در وقت مجامعت مائل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در وی قرار گیرد و جنین از او متولد شود کیفیت
تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرد و از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نقی بود و از نوائب عارضه و اسباب مانع خالی
باشند با از قوه عاقده که در منی مردست و از قوه منعقده که در منی زنست در ان امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب پدید آید
یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر همه محیط شود و حافظ حرارت غریزی و اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود تا از آن
مجری غذا بجگر طفل رساند و این حالت اول را زبد گویند و بهفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطها سرخ در ان پیدا شوند و منافذ عروق پدید آید و جنین
خون طمث جاری گردد و این حالت ثانیه گویند بچهارده روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و آن حالت ثالثه گویند و بشش روز تمام شود و بعد
از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم تمیز شود و منطلی صابح از دم حیوانی و طمثی بود و متشحح گردد مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس
روح حیوانی بدو فایض شود و آن را حالت رابعه گویند و بدوازده روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکوری و انوثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آن را حالت خامسه
گویند و به نه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این را حالت سادسه گویند و به پنج روز تمام شود
و این حالت مذکوره در ذکور بمدت اقصر و در اناث بمدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر بسی و زن به چهل روز تمام شود و از ان اناث به چهل و پنج روز
بعد از آن نمو یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف ایام مدت خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا
اگر به سی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آنست که بماند و اگر بچهل روز تمام شود
بهشتاد روز حرکت کند و بدویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بر آید و نماند و بعضی گفته اند که مولود در ماه هشتم در اضطراب بود و حرکت کند و اگر
صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی از رحم بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت
متالم گردد و اگر صحت یابد تا بماه نهم خستگی او زائل شود و قوت گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند اگر بغایت ضعیف و رنجور بود در شکم بمیرد یا در ماه هشتم برآید
و از این حرکت خستگی او زائل نشود و زیاده شود و هوای خارج نسبت باو غریب بود و بس هلاک شود و اگر در چهل روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید یا
اکثر چنین واقع میشود والله اعلم

مقاله دوم در اسباب صور صحت آن و آن دو بابست

باب اول در مزاج

و آن کیفیتی است متوسط که از امتزاج ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که میان صور مواد متضاده ارکان واقع شود بحیثیتی که صورت حده و سورت هر یک از یکدیگر
منکسر شود و کیفیتی متوسطه حاصل شود که آن را مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه بهیچ طرف از کیفیات مائل نباشد آن را
معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه مائل باشد بکیفیتی از
کیفیات و این منقسم بشش حالت است که بیک طرف مائل بود یا بدو طرف و آنچه بیک طرف مائل بود چهار قسم است اعم از آنکه یا بحار یا ببارد یا بیابس یا برطب و طرف

مائل بود و این نیز چهار قسم است احر ازمس اعدا رطب آبرد امس آبرد از رطب این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی
اند و این کیفیت ملموسه که بدین سه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که مبحوث عنه اطبا است
ایشان مشهور است آنست که بر هر مرکبی از ارکان مستولی این کیفیت که نسبت با وی اولی و الیق بود متوفر و حاصل کرده و برای اعدل قسمت و نسبت
و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از عدل و قسمت مشتق است و این اعتدال به هشت اعتبار عارض شود زیرا که
اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو چو اعتدال
جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج پس باعتبار ثمانیه منقسم شود اما علما را اختلاف است که اعتدال اصناف کدام است شیخ الرئیس برآنست
که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و سورت کیفیت هر یک از آن بدیگر منکسر میشود پس اعدل بقاع بود و بمحاذی
معدل النهار اند و امام رازی برآنست که سکان اقلیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص
اعدل شخصی بود از اعدل صنفی بحسب عضو گفته شود و تنبیه فی امزجة الاعضا بدانکه گرمترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس
خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس
غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی
پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا
پس شرائین پس اورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس است پس بدین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد
و اعدل از جلد کف اعدل از جلد سبابه و اعدل از جلد انمله سبابه والله اعلم باب دوم در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل
است و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان بود و آن قوت حیوانی باشد یا مختص بحیوان نباشد و آن
قوه طبعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد
و این قوتیست که قلب و شرائین را بتحریک با انبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار
فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوه نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد
و افادت حس و حرکت کند باذن باری تعالی و انقسام این قوت بدو قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهره و آنرا حواس ظاهره گویند
و این پنج است اول قوه باصره و آن قوتیست که موضوع است در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین آمده ادراک
اشکال و الوان به وی حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک انسان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه
مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که
شبیه بحلمتی الثدی است که از مقدم دماغ رسته تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان مفروش است
و بمعونت لعاب ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن قوتیست که در عصبه در صماخ مفروش است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات
کند پنجم قوت لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لیفات منبسطه با اعضا که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات
آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر
مدرک میشود و موی او با میگردد و ازینجهت حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه

با بسیار و محل او مؤخر این البطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف
به ترکیب بود همچو تصور انسانی دو سر یا تفصیل بود همچو تصور انسانی بی سر و متفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است
چهارم متوهمه است و آن قوتی است که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت زید و عداوت عمرو و محل او بطن اوسط دماغ است پنجم حافظه
است و آن قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشند نگاه دارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را بیاد آورد و همچو
خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که
باعث شود بر تحریک جهت جذب نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع مضر و این ضعف مضر اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن
بود و فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد
و قوت طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و آن مخدومه باشد برای ابقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او منحصر است از برای ابقای شخص غاذیه
و نامیه است و غاذیه قوتی است که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل و ملصق باعضا کند و نامیه قوتی است که آنچه غذا از او حاصل گشته باقطار
بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال معتاد از غایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که منحصر است برای ابقای نوع هم دو قسم است مولده
و مصوره مولده آنست که از خون صالح در رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق تعالی اعضا را
متشکل و مصور گرداند و تجاویف و منافذ آن مهیا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه است و آن قوتی است که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب
کند دوم ماسکه است و آن قوتی است که آن مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتی است که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا
سازد که غاذیه آنرا متصرف کند چهارم دافعه است و آن قوتی است که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خادم
این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی حرارت نبود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهت تسکین
و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت
روح که حامل قوت است و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسهیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند
والعالم بحقائق الامور عند الله تعالی مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت و مرض آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول است
بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول او موجود شود و بعد از آن حالتی از احوال بدن حادث گردد و بر سبیل وجوب او را مغیر گویند
او موجود شود پس از وی حالتی از احوال موجود و لازم آید آنرا حافظ گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن را سه سبب است بادی و سابق و واصل
آنکه سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و او را خارجی گویند یا همچو غضب و فرح او را نفسانی گویند
و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که او را حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند اگر
بی واسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب تپ شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب یا بالذات بود همچو تبرید آب سرد یا بالعرض
بود همچو تسخین آب سرد بعضی حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که یا مقتضی و تابع از وی ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این اسباب
طبیعت بود همچو غرق و مثل تفرق اتصال یا مضاد بود همچو [illegible] پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب اول در بیان اسباب ضروری
و او را از آن سبب اسباب ضروری گویند که مادام که انسان زنده باشد از آن لابد بود و سبب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی است و
در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد از نفس میشود اعراض نفسانی است و اگر وارد از راه مستور است و اگر وارد اعضا گردد

اگر این عوارض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس است و اگر سوار اوراح و عضو ... و اگر بی شعور باشد
خواب و بیداری است و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول در هوا** بدانکه هوایی که محیط است با بدان محتاج الیه است
از جهت ترویح و تعدیل روح هستند و آن بر دفع فضلات و دخان از وجه هوا چون با بدن رسد موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب جراحات فم
میشود و دود و دخان میگیرد و دیگر آن نمی آید و بهترین هوا انست که صافی بود و با بخار ردیه نیامیخته باشد و از مواضع آجام و خنادق و مقابر و مسالخ
مثل جایی که کنند با وجه جیر و کرنب و از معادن و دیگر شن کبریت زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان شعوب و جدران محصور
نباشد که گرد و غبار مثل ... به افساد تمام پیدا شود و موجب و بای گردد و نفوذ یابد که در آن وقت هوای محبوس ... بوده و تغیرات که هوا را حاصل
شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی انست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی
عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از
اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و ... ظاهر شود و خریف زمانیست که در
مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و شاید که فصول اطبا
با فصول منجمان موافق بود یا نشاید که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بوده و اقرب باعتدال حقیقی
مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطه سرما در زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع انست که معتدل بود
و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط باشد
موجب کثرت خون و حمرت وجه و شدت تشنها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف
انست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما و رعاف شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و ادبر زیرا
فصول نهاده اند از این جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب ایذای اخلاط و نحیف بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات
عفنیه بود و بهترین خریف انست که باران بسیار آید و باد ... نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان بطبیعت
خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلیل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود
و اما امراض بارده و نیر حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخاء اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین
زمستان انست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی
که بدان سبب فصول از طبیعت خود نماند چنانکه مثلا ربیع بهوا شتا گردد و یا صیف بطریق ربیع و یا بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات
کواکب و کثرت ... فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود
بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود و اگر بخط استوا قریب بود
معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع باشد بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه بواسطه
مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توفر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت بود یا بعکس این واقع شود و موجب برودت گردد
دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود و العرض چهارم آنکه
بواسطه مجاورت دریا بود و آن بلاد را مرطب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب ... و اگر غربی بود تغلیظ ...

بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوت هضم و شهوت بود و اصلاح هوا کند الا اعصاب
و اعضاء عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء قوة و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین
او آن باشد که در روز وزد و صبا معتدل است و به غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که اول روز آید و دبور بسبب
با صبا رطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس مسکنی که هبوب یکی از این ریاح در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب آن ریح متغیر
شود و ششم آنکه بواسطه تربت بود و هوای بلاد بحری سریع خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلاد گچی و رملی گرم و خشک بود و طینی بحسب تربت حال بود و صحیح و سلیم باشد
و زمینی عفن باشد و تغیر هوای آن موضع بحسب تربت بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و بباید دانست که بهترین اوضاع بلاد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض
و بهترین مهاب آنست شمال و صبا بود و خانه بود که مهاب و از این دو ریح گشاده بود و به جهت جنوب و دبور بسته باشد و این موضع باشد که اعتدال
بقاع بود و الا جیم که بعکس این باشد اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید
باشد که هوا بر لطافت خود ماند بسبب اجزای آبی و بخارات ردی که بمجاورت ابطاح ردیه و خنادق و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند
و موجب وبا شود و بیشتر در آخر تابستان حادث گردد و فساد هوا بر دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا را بطرف متعفن
سازد و فساد آن بجمیع بدن رساند و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر اینه
انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذائی که از آن بدن حاصل شود بسبب فساد تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب
هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای
تابستان در موضعی معین بحد زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون سرما که در تابستان پیدا شود موجب فساد هوا گردد

فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت
داخل اگر بجهت خارج بود و دفعه حرکت کند چون غضب و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعه بود خوف و فزع و اگر بتدریج
بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود و اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم
مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این
عوارض شود و تصورات نفسانی نیز موجب تغیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بر آن صورت
متشکل شود و از این مقوله است مشاهده آن کند که بدان پیدا میشود **فصل سوم در حرکت و سکون بدنی** اما حرکت چون بوقت خود باشد موجب
تحلیل فضلات و بقایای اغذیه و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است
و آن حرکت ارادی بود که انسان بدان مضطر گردد به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی
خاص است ببعضی مثل قرائت بلند اعضای صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت بدن و افراط در آن مضر
بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در خواب و بیداری** خواب شبیه سکون است و در وی حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد
و هضم جید گرداند و بهترین آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را راحت دهد بسبب تصاعد
بخارات و افراط در وی موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهیج وجه و ضعف اعضای عصبانی بود و شهوت را ببرد و رنگ رو تباه کند و قلت خواب مفسد افعال
صادر شود و بیداری شبیه حرکت است و موجب ضد خواب و افراط وی موجب اختلال ذهن و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض

سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و مشروب آن دو قسمت قسم اول در ماکول بدانکه هر چیز که وارد بدن میگردد یا دو حالت بیرون نیست یا
انفعال پیدا میشود و آن بر شش قسم است برین منوال غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن
متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند
بکیفیت اخس و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که
بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از
بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح
و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را به وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر
بماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود دوا بالخاصیه و آن دوا بالخاصیه اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفرد موافق بود بادزهر
خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوا و دوا بالخاصیه و اگر بماده و
صورت بود غذای دوا بالخاصیه و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی و بالخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف
و کثیف و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و از این مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم
بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و بر دو بحث است بحث اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را آب مرققه
باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزی که از وی این فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فواید دیگر است
مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او
موجب ضعف اعضا و نمو و شهوه شود و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از کثافت بعید باشد و زود
زود سرد و گرم شود و زود که روی صافی گردد و باد شمال و یا صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هرچه در وی بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده
نشود و یکبارگی بیاشامند تشنگی نشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصا که در تابستان از ابر رعددار بارد
اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب نهری و آب ماهی (?)
مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند و تشنگی منع سیلان ... ورم کند و نوشادری ... مطلق مجلی بود و قبضی و زرنیخی تقویت معده و دل و احشا کند
و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم فربه و مفسد معده و غثیان آرد و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد
مقوی معده و منبت شهوه و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم آن ناطق گشته
است و مباشرت آن از جمله کبائر است و اخبار و احادیث در حرمت آن وارد شده اما چون طبیب در معالجات بعضی ابدان محتاج میشود خصوصا که در شرع شریف خبر
بشرطی مخصوص رخصت فرموده اند و اکثر خلایق در آن شروع نمایند و بدلیل منافع آن بسی طالب مشعوف اند و او را مضرت بسیار است بنابرین تقدمه
انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رائحه تمام شروع میشود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر در او تا شش ماه حکم نو دارد و تا تمام سال متوسط گویند
و بعد از آن یکسال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و نفخ کند و مناسب محرورین و اوقات حاره باشد اما کهنه از این دور است (?) و نفخ او و تولد
و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود
و اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر ناصع است پس یاقوتی آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و ابیض نیکو غذا دهد

و ترطیب کند و اسود بهترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین سخت و منقطع بالغم بود و دیر گذرد و شش و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ

باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود و قابض دیرتر گذرد و تلخ

مضر بود اما باعتبار رایحه شراب ریاحی و طیب الرایحه تقویت و تفتیح و تنشیط قلب کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرایحه صدیع باشد و بدتر از آنچه مسکر

کند و متعلق بآن باشد و موجب بیماریها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ که زود برگذرد و سده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد بیک دور سکر

خمار آن زود زائل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آید و دوشابی گرم و تر و سمن باشد و عسلی حاد و

منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تب آورد و خرمائی معده و مغلظ اخلاط بود و بلغم و سودا

از آن تولد کند اما تسمین بدن کند و انجار حبوب مثل ذرت و امثال آن سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب بیماریها

شود و اما اسکار کند اما منفعت شراب فرحی گویند که در هیچ مفرد و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در روح است و این منفعت آنی انسانی بود

یا بدنی اما منفعتی که نفسانی است سرور و نشاط و موجب ازالت افکار باشد و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء خلق و جود و ذهن

و ذکاء و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون و بشرت و اشراق آن و انعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و تخار و تقویت هضم و تنشیط

تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل بول و اسهال و عرق و ادرار آنها

اما مضرت که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات و تمیز انسان از دیگر حیوانات از وست و نور را ضعیف میکند و منع ادراکات

نفسانی و بدنی و سقوط شهوه طعام و جماع و ارخای اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و تشنج و ثقل

حواس و غیر از آن تولد کند فصل ششم در احتباس و استفراغ مدامکه اعتدال استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تحفیف و ضعف و

دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقوط شهوه طعام بود و ثقل بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاد و جماع

حمام است در آن شروع میرود اما جماع فضیلت که بر بحث در قوه جمیع افعال در قوی موقوفست زیرا که مبدا او قوت متخیله و باعث شهوه است تحرک

تمدید عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن میکند

و انفعال خود مخصوص بین فعلست بنابر این باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلق است بنهج طبیعی باقی

منافع رسد و چه هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال احسن اوضاع و اشکال اعمال کند موجب انتعاش

حرارت غریزیه و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب

حدوث اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن تسخین

بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب آنکه سه مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود و دوم

مسخن و مرطب بود و بیت سوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش

حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم

شهوه جماع و انصباب مواد باعضای ضعیفه گردد و استحمام با بسیر موجب تبرید و رطوبت نشاط و قوت اعضا و قوت حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محرور مزاج

باشد باب دوم در بیان غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان و اجناس و عادات و صناعات

و ادوات خارجی انسان از آن جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بسیار است چنانچه بعضی از اشخاص در سن ضعیف مریض شده و چون انتقال

کنند لیسی دیگر قوی و سحیم کردند و بالعکس چنانکه محروری مزاج در سن جوانی ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بالعکس این بود و جماعتی

سن چهار است اول سن نمو و آن را سن حداثت گویند ابتدا آن سن طفولیت و آن تا هنگامیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از

هنگامی بود و قبل از سخت شدن اعضا بود و بعد از آن سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیت و آن را سن مراهقت گویند و این وقت بلوغ باشد و بعد از آن

سن فتی تا قریب سی سال که مبدا سن شباب است و دوم سن وقوف و آن را سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و

رطوبت در سن صبی و شباب بر رای افلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشند اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدیده حاده باشد

چنانچه هیزم خشک تر را علیحده مشتعل گردانی و در هر دو متفاوت در کیفیت و متساوی در کمیت باشد سوم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف

تا قریب شصت سال بود و در این سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود و چهارم سن شیخوخت و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و در آن

یبوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانکه گویند

در حبشه و زنگبار سنان تا سی چهل سال منتهی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث به برودت و رطوبت مایل

باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه

صناعتی که مجاور و مباشر آب بود همچون قصاری موجب رطوبت شود و صناعتی که مجاور آتش بود همچو حدادی موجب تسخین و تجفیف و افراط در آن بسبب کثرت

تحلیل موجب تبرید بود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو اکاره و طیانی اما عادات از آن جمله است که ترک او تغیر مزاج بود و مراعات او

حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات اند مثل آنکه کسی عادت بتحریر گرفته باشد که موجب او فاسد خواهد بود و اگر بکلی از آن دفعة باز آید موجب

تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و از این جهت گفته اند العادة طبیعة ثانیة اما واردات خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ

و هم متغیر مزاج باشند و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمی شود و آنچه ظاهر است بواسطه مناسبت با روح سرعت نفوذ و سعوط و حافظ صحت بود و آنچه ضد آن بود

بالعکس و از آنجمله تنقیه آبزن است که موجب تحلیل رطوبات استسقا بود و در بول و صداع بارد را مفید افتد همچنین اند قیان در رئل گرم امراض حار را نافع بود و

استفراغ ذرور نشیح و اعیار امفید است و مثل رش آب بر روی که انعاش قوت و ازاله کرب و تهییج میشود خصوص که با گلاب بود **فصل دوم**

در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون ریاضت و حرکت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه

داخل بود خواه بحسب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات او اطلیه و خارجی و فجاجت اخلاط

و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال رطبات بود و کثرت اکل و جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب

یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل خارج و اسباب امتلاء از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه از غذا بود و از خارج مثل استعمال نوم و عرق

و اطلیه ملاسه هوا نرم و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات با فراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده

و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوت

مصوره یا زیادت بود در اصل خلقت یا در آنات تقمیط یا سرعت حرکت طفل در وقت خوابیدن یا ضربه یا سقطه و مثل آن و اسباب سده حدوث خرق

غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل یا التیام منفذ یا انطباق مجری بواسطه عضله یا یبس مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت و فتح

یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان

ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی مثل قطع و اکل و سبب [illegible] فساد و ضع و مقاربت عضوی بعضی با تشنج یا التحام بود.

ولادی بود و یا بسبب مدت عضوی از عضوی بتشنج یا استرخا یا از قرحه باشد و یا از کبود و سبب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا
لذاع بود و یا امتلاء خلطی یا ریحی ممدّد بود یا شدت دافعه بر مجری طبیعی حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان
و سوختن با آتش بود و سبب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا دبیله که منفجر شود یا بثره که متآکل شود و سبب ورم امتلاء از اخلاط است یا از ماده ردیه یا بسبب
قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل اتساع مجاری یا جهتی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قبلیه که از رطوبت مزمنه پیدا شود یا امر خارج باشد
مثل ضربه و سقطه سبب وجع که عبارت از احساس ادراک منافی بود و من حیث هو منافی یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال چون اوجاع مختلف
متعدد است اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط
خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهة عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل باشد
از جهة طول پنجم ضاغط و سبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفسخ و سبب آن ماده یا ریحی بود که میان عضل و غشاء
او حاصل شود هفتم مکسر و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رخو و سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم
ثاقب و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فرق میان او و ثاقب
آنست که ماده ثاقب را نفوذ بود چنانچه محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی را از موضع محتبس بود یازدهم مخدر و سبب آن خلطی بارد
بود یا انسداد منافذ روح نفسانی شود و از دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی بود حار در عضو حساس سیزدهم اعیائی و سبب آن تعب بود و آنرا اعیائی تعبی
گویند یا خلطی ممدد بود و آنرا اعیائی تمددی گویند یا خلطی لذاع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا سبب ریحی باشد آنرا اعیائی ریحی گویند چهاردهم لذاع سبب
آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از غشا متعلق است یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب غشا جهت آن
ثقل کند یا بسبب ورمی بود که در اعضا حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند چون سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب وجع بود و تحلیلات
و استفراغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و تخفیف مسکن وجع قطع سبب و سبب تخمه و امتلاء از هر دو بیرون نیست یا امری حار بود مثل
استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فضلی و موانع تحلیل یا امر داخل بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری و اسباب ضعف انواع است
زیرا که این سبب یا در جرم عضو شود یا در روح یا در قوت اگر در عضو شود سوء المزاج و سوء التركيب و تفرق الاتصال و اگر در روح میشود
سوء المزاج بود و تحلیل بکثرت استفراغ و اگر در قوت شود مانع کثرت صدمه فعل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعید کنند فساد هوا و یا ماکول و یا مشروب نیز از
اسباب ضعف بود و سبب حرکات غیر طبیعی یا بسبب ضعف همچو رعشه یا بسبب بوسی تشنج بود همچون فواق یا لبس یا بسبب فضول همچون اختلاج
یا ریحی که عطاس ابن حرج بود همچو اختلاج

مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات این مقاله مشتمل بر دو باب است باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان

بر سه است بعضی جالینوس صحت است و مرض دیگر حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع افعال بدن انسان سالم صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه
آن موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض بر او صادر شود زیرا که ثالثه حالتی است که افعال مطلق سلیم نیست
و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد به نسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعوریا
مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در ایام تابستان یا در زمستان
یا شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بعکس این احوال پس شیخ الرئیس صحت و مرض است و در میان ایشان واسطه نیست بر تقدیر بود
و اسطه در حد یکدیگر گفته است خللی نیست یا عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که غرض نفس خود

19

مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی
هم سبب هم عرض و هم مرض باشد چون حمی سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب صداع عرق نشود و نیز
اقتضای حرکت عنیفه و چون حمی دقیه که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس
جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال این سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب و آن چهار قسم است
امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن است که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که منضر شد مثل
اعوجاج ساق مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری یا که فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس باشند که دو مثل انسداد
عروق کبد و غیره سوم امراض تجاویف یا که بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف قلب و فرح مهلک یا ممتلی شود
همچون صرع و سکته چهارم امراض صفایح است همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار زیادتی عضو خاص بود همچون عظم لسان و داء الفیل
و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضمور لسان یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد و زیادتی در عدد طبیعی بود همچون اصبع زائده
یا غیر طبیعی همچون سلع یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضو بود از موضع خود همچو خلع و غیره
جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب وضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر
در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم و متقیح شده باشد قرحه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صدع گویند و کسر اگر
بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند اگر بطول بود فتق و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق بتر و شق خوانند اما
مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض بحیثیت مشابهت بود همچون داء الفیل
داء الثعلب داء الحیه مجال همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بسبب عرض همچون صرع و بدانکه مرض یا اصلی باشد و یا بشرکت باشد اتحاد اولا حادث شود اصلی بود و اتحاد
بسکون اول ساکن گردد و بشرکت بود و این که بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضو یا از طریق مرور بود و یا آنکه میان دو عضو
خادم و مخدوم بود و چون عصب و دماغ یا مبدء فعل او بود و چون حجاب و ریه یا اتحاد عضو یا وقف بود و چون دماغ و معده از اعصاب مواد عضو بود و چون
قلب را و پس گوش و دماغ را و اربعه که بدر ابدا ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط اوقات مرض چهار است ابتدا تزاید و انتها و انحطاط ابتدا مرض از
ابتدا گویند و ما دام که در تزاید بود و زمانی که در تزاید بود و چون واقف باشد که نه زائد شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان انحطاط
باب دوم در علامات و دلائل مشتمل بر مقدمه و شش فصل مقدمه آنکه علامت آنست که بدان استدلال کنند با حوال بدن که از جوهر او حادث شود و
این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون عطش و التهاب نبض که دلالت بر حمی کنند یا دلالت بر محل مرض کنند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت
بر سبب مرض کنند همچون علامت امتلاء یا علامات لازم مرض بود و چون چهار سو ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود و چون
لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال بر آن به چند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری
طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبداء افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفتی آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ادراکی و حسی
بر حال دماغ و دلالت نبض با حوال قلب و دلالت بول که گذرد از بر معده و امعاء دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود طرف ایسر که
دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه ورم در محدب کبد است چهارم استفراغ همچو بول و براز که در حد خود یا دیگر آید چون
استدلال بانواع است در شش فصل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی فصل اول در علامات امزجه بدانکه علامات و امارات امزجه هست ... ملمس است

اعتدال آن دلیل معتدل مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن است سمن لحمی لا الشحمی دلیل حرارت و رطوبت
بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت و هزال از لحم دلیل یبوست و برودت و از شحم دلیل حرارت و یبوست سوم لون است بیاض لون دلیل
برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت سواد و جعودت آن دلیل بر حرارت
مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمام خلقت دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال بکیفیتی از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال
آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل رطوبت
بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و جرائت و حدت ذهن و کثرت کلام سرعت انفعال دلیل
حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و
ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات امتلا امتلا زیادی کمیت اخلاط و یا
اخلاط صالحه بود و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف و اشتها و انتفاخ عروق و امتلای نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود و مفصلا
علامات غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی
و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و حموضت دهن و کثرت
خواب و بلادت حواس و تخیل آب و برف و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف
اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار
و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در نبض و آن حرکتیست از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و
مرکب است از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض و بسط او بحسب جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس نبض ده است جنس اول ماخوذ از مقدار انبساط و اقسام
بسیط او نه است اول طویل است و آن است که در حال حرکت اجزاء او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم
قصیر و او در مقابل طویل بود و سوم معتدل در قصیر و طویل بود و چهارم عریض و او آن است که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق
و رطوبت آلات باشد پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آن است که اجزاء او در عمق محسوس شود
و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت آلات بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از ازدواج این
بست و هفت قسم هم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی از وی هست اول عظیم آن نبضی طویل عریض عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل
عظیم بود سوم معتدل در عظیم و صغیر چهارم غلیظ و او آن است که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل
در غلیظ و دقیق بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و این سه قسم است اول سریع و او آن است که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن
شدت حاجت باشد دوم بطی او مقابل سریع بود سوم معتدل در سرعت و بطوء جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم بود اول
متواتر و او آن است که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر
و تفاوت جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب و او آن است که انگشت با عتماد تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن
یبوست جرم رگ باشد دوم لین او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از لمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب

۲۱

اسباب سخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم مأخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول
ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سوم
معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم مأخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که از انبساط سخت بر انگشت کوبد و سبب آن فرح و امتزاج بود
از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم مأخوذ است از استوا و اختلاف آن و دو قسم است
اول مستوی است و عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود **دوم مختلف** و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است
منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او در انتظامی باشد یعنی در چند دور که گذرد بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف
او هیچ انتظامی نباشد بلکه در هر دوری او در اختلافی ظاهر شود جنس نهم مأخوذ است از حال وزن و آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست
که بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض متناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزن سنی که لایق آن
صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلا چون وزن نبض شباب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزن سنی که لایق سن
صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلا چون وزن نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد بباید
دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه تألیف نغمات باد وار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود
نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از
انواع نبض که او را نامها نهاده اند مشهور است اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اول بطی باشد پس ثانی اسرع از اول
شود و بتدریج هر بار سریع تر بود بنسبت بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و بطوء حرکت آن
محسوس شود سوم دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او در عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود و او ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری
و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی از اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست
که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف و متغیر میشود و باز بدرجه اول عود کند و بدین تیره ضعیف شود هفتم مسلی او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود بدرجه اول
بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده ذنب الفار دفعه عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد نهم واقع
در وسط و او آنست که در زمانی توقع سکون باشد متحرک گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت او همچو رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده
محسوس شود دوازدهم مطرقی ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه بر سندان سیزدهم مرتعد
و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این همه دلالت بر سوء حال مریض کند **فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و اعمار**
اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم و سریع و متواتر بود و اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان لین بود
بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت و وزن لایق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از
انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطوء مایل بود و وزن لایق با ایشان آنست که زمان انقباض از انبساط اکثر بود باندکی و نبض مشایخ
صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض ربیع معتدل بود و در
صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود و اما باعتبار نوم در حالت ابتدای
خواب نبض صغیر و متفاوت بود و چون بیدار شود اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءة یا بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود.

۲۲

وباشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زاید اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر استحمام بآب گرم بود و باعتدال باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع
و قوی گردد و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل بافراط بود و سریع و متواتر باشد و استحمام بآب سرد نبض را در قوت زاید کند و در سرعت و تواتر
ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی. در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف بغتی عظیم
بطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر
متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی بود اما نبض ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر فزاید
و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم در قاروره** و آنرا تفسره نیز
گویند و استدلال از آن باعتبار استقراء هفت جنس بود **جنس اول** لونست و طبقات آن پنج باشد اول صفرتست و مراتب آن شش است اول تبنی و او
بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زیاده
از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد **جنس دوم** حمرتست و مراتب او چهار است اول صهبی و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی
و حمرت او زیاده از صهبی است سوم احمر قانی بود چهارم احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد **جنس سوم** خضرت و مراتب او
پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم اسمانجونی و آن دلیل بر تهیی سخت یا شرب شراب باشد سوم نیلجی و آن دلیل برودت بافراط بود و این
هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک
بود **جنس چهارم** سوادست و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و
کالف صفرا دوم اسود که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سوم اسود که از خضرت حاصل شود و آن دلیل سوء احتراق
باشد چهارم سیاه که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود اکثر دلیل حرقت مواد یا قوت حرارت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و نساء و ابتدای حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل کامه اش یا مویز بود آنرا اعتبار نباشد **جنس**
پنجم بیاض و آن سه قسم است اول رقیق شفاف است و آن دلیل برودت بود و نومید سخت از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اگر مشابه مخاط
بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در اخر دق باشد و تقاعی باده دلیل فرح لات
بول باشد و تقاعی بی مده دلیل حصات یا مواد خام بود در صبیان سوء ... بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض طبعی بود و آنچه مشابه
بآب و شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد
و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد **جنس دوم** از دلائل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و الیه بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ
یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل در
غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود **جنس سوم** رائحه بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن
دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بود دوم منتن و آن دلیل عفونت بخار بول الاخلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن در مرض
حاد دلیل موت حرارت غریزی بود و یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه

۲۳

و آن دلیل عفونت دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم ریح الرائحه و آن زهمت ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود
بود جنس چهارم زبد قاروره است و ماده او رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سوء او و شقوت آن دلیل کثرت
دیگر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید
باشد دلیل بعد آن استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا
جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظت بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر
عدم نضج کند جنس هفتم رسوب است و رسوب جوهری باشد که از مائیت غلیظتر بود و از و متمیز شود خواه متر سب شود خواه معلق یا طافی باشد و استدلال از چند
وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود و یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی بوی مخروطی بود و چون تحریک کنند زود
منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی ده قسم است و هر یکی را اسمی است اول خراطی و آن
همچو صفائح بود و کبار باشد یا صغار باشد اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تپ بود دلیل خراشیده شدن اعضا بول بود دیگر
که بود ما شبیه بفلوس ماهی بود و انچه سفید باشد دلیل قروح در جرم مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضا
و اگر سرخ بود کرسنی گویند از گرده یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخاله خورتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان
یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی بود چهارم دمی و آن همچون
جزئی باشد دلالت کند بر قروح یا بر سحج یا سمین پنجم مدی و آن دلیل انفجار ورم یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل خلط خام بود هفتم شعری و آن همچو تارهای
موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم نقطه های خمیر و آن از ضعف معده است یا امعا یا از تناول لبنیات
نهم رملی و آن دلیل حصات در بن بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زردی باشد در مثانه دهم رمادی و همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند باید
که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد
والا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب و آن سه قسم است اول غمامی و آن است که طافی بود و بر سر آمده باشد و دلالت کند بر قلت نضج و کثرت
ریح دوم معلق و آن است که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بد باشد مگر که
دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود و استوا رسوب محمود و دلیل نیک بود و رسوب نامستوی بعکس این بود و پراگندگی آن
از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بر آن کند که اگر سبب حوالی آن باشد و اگر
متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مایلی او است پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این
باشد و بباید دانست که بول زنان سفید و غلیظتر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی همچو پنبه منفوش ظاهر بود
و بول ایشان در ابتدای حمل مائل برقت بود و در انتهای مائل بحمرت و بول نفسا مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول جوانان مائل
بناری و معتدل القوام بود و بول کهول مایل ببیاض بود و بول مشایخ سفید رقیق باشد فصل ششم در براز و استدلال بدان از چند وجه
کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس
که در معا و تولون یا عروق حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اختلاط لزجه کند و در تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر
رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت یا پخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه

بایطول مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود و سوم استدلال از لون بدانکه لون براز
طبیعی آنست که زرد بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن غلبه بلغم و سده مجاری
مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی بد از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت تن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی الوان
براز مثل الوان بول بود و چهارم استدلال از هیأت آن حیث طبیعی آنست که جبلی بود و پس اگر منتفخ بود و مثل زبل گاو دلیل کثرت ریح و بخر بود
استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود و با ضعف ماسکه اگر تأخیر کند و بطئ الخروج باشد
از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابض بود و ششم استدلال از رائحه اگر عفن آن زیاده باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا
دوبان اعضا بود و باقی همچو اعتبار روایح بول بود و هفتم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الرائحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم
در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن که با
وی در مملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر وی غالب آید و از مملکت براند
آن بحران را تام جید گویند و این بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن بالکلیه دور کند بلکه محتاج باشد
بمقاومت دیگر این بحران را ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد
آن بحران را تام ردی گویند و نهایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر کرد این بحران را
ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این بحران را انتقالی
گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج
تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم بعکس این باشد
و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین بتهیه اسباب جدال مشغول می باشند و امور حادث مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران
نیز امور حادث مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد یا بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق و دفع ماده که ...
... دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن
و ... علامات اسهال ثقل ... قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صداع و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی
و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار
واقع شود و ماده رقیق دفع کند از جنس بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت
تزاید ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طریقه آنست که مریض را هیچ حرکت نکنند و روزهای بحران را
که ایام باحوری میگویند اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر
باشد به بحران هفتم و در حمیات ... باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در هفتم بحران واقع شود نیک باشد و در روز هفتم
بحران است و این روز بحران جیده واقع شود و روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد و روز سیزدهم یا دهم بحران
واقع شود اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران است و منذر به بحران چهاردهم و در روز دوازدهم بحران بد باشد و روز سیزدهم همچو روز ششم بود

۲۵

روز چهاردهم روز بحرانست و در این روز بحران نیکو و جید بسلامت بود و بحران روز بیستم هم باشد و روز هفدهم روز بحرانست و منذر است
به بحران بیستم و اگر بیست و یکم و نوزدهم بسبب در بحران واقع شود و باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بحرانست اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز
بحرانست و در این روز بحرانی نیکو واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحرانست و بعد از آن روز سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد از آن واقع شود از آن قوی‌تر باشد
روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز
واقع شود **فصل هشتم در علامات ردیه و محموده در امراض** بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و صحت اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انقیاد
بمعالجه بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشند
و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در کو افتادن و گشاده ماندن دهان و تنفس مانی [illegible] سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دوام نظر در
یک جا داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه
کسی چیزی طلبد و سکوت بگفتار و بسیار گفتن و کم گوئی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و هذیان بسیار
و در حمای مفرطه ظهور خفقان و عطش از اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت تب و [illegible] ضعف
و وجع احشا و صداع و غشی و سواد زبان و شور بثرهای سیاه یا بنفسجی و رنگ سیاه اندک و بول سفید سیاه مجموع علامات بد است و [illegible] و حدت و خناق در
ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان و تغیر یا سکون و قار سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و [illegible]
بینی و گوش و زبول [illegible] و سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرارت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که [illegible]
مرگ وجع ساکن شود و بعضی بی سببی ظاهر آن بحیث آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس [illegible]
تپ بود و وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و حبس نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض [illegible]
و کثرت اختلاج و احتلام از اول مرض بود والله اعلم **خاتمه** فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که
که تغیر حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و براز و بول و عروق و در عادات غیر طبیعی مثل تب و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث منذر
بمرض باشد و خفقان دائم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج [illegible]
و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و غم و حزن بی سبب و
کثرت فکر بد منذر بود بمالیخولیا و سرخی روی گونه و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در
چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه مقعد سبب کرمها
خورد باشد منذر بود به بواسیر و حدت قوت باه بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت [illegible]
و بر آمدن عروق ساق به دوالی و داء الفیل و کثرت زکام منزله بذات الریه و سل و عرق و بول [illegible] بحمیات عفنه و حرقت بول بقرح مثانه اما انتقال از
علتی بعلتی دیگر چنان شود که اگر در حمیات حاده ورم حادث شود و همچنین به اسهال صفراوی زائل شود و اسهال صفراوی بسرسام زائل شود و استسقا [illegible]
بلغمی و با وجع تشنج رطب [illegible] جنون به بواسیر سعال بورم [illegible] فواق امتلائی بعطاس زائل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا بداء الفیل
زائل شود **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ صحت و این باب مشتمل
بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر جای و هوا بدانکه هرگاه که علامات امتلا ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و [illegible] امور [illegible]

۲۶

ولعب و بوی های تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون ماه هفتم رسد
همان احتراز مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین و لطیف غذا و اسقاط شهوت گل بکنند اما مولود باید که در خانه که معتدل بود براید و چون جدا شود
ناف او را از بالا چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را در آب گرم نمک بشویند چنانکه آب بدهن او نرسد
و اگر با آن آب سماق ممتاد و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از ان با آب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط پیچند و عضو
بجای خود نهند و برفق بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و چند روز به آب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر
نسبت با طفل مناسب تر می افتد اما اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز شیر مادر نه دهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که
دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار
شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از دختر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا او معتدل و لطیف تناول
کنند و بامداد پستان آنکه بدوشند پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کنند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند
مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کنند و اگر شیر بسیار بود و [illegible]
نمود بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بزیره و عدس سرکه نمایند و اگر امر خارجی عارض شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و مدت
رضاع دو سال است چون یک دو لقمه طعام خورد آب ندهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر و برنج و نان و شیر و عسل آغشته میدهند و چون اثر
بر آمدن دندانها او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید
دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطع پیه و مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را بمالند و امراضی که او را عارض شود معالجه طفل
و مرضعه هر دو باید کرد و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر میکنند اما در استطلاق شکم او در اکبون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده
طلا کنند چنانچه از آن بناف نرسد و زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند و لیت جوز هم مفید است و اگر امتلاء شود دانگی هیرا یه با غاله با آب سرد بدهند و
در احتباس شیافی از عسل و بورینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت و بر شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند
و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در کام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند که تا قی کند یا انگشت یا پر مرغ چرب کرده
بحلق او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد در سعال صمغ عربی و کتیرا و دانه به خایند یا شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش عفص و صعتر و
سرخ گوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند
و در قی کردن بسیار شراب سیب و آمله پوست بیرون بسته بدهند و معده را [illegible] طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم
ریزند و روغن زیت بر شکم بمالند و در قلاع که عبارت از تراقی بود که در دهن حادث شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال بود باید که دهن او را بعسل
بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود و علاج آن باید کرد
اگر علامات ورم نباشد [illegible] و در بینی او مندمل اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود شکل و عنب الثعلب در روغن بجوشانند و در حلق او چکانند
و در ناف نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق اصفر و خون سیاوشان و از زوت و مرداسنگ بسایند و بران افشانند و در اضطراب خواب
او روغن خشخاش بر سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و بر سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعوق کنند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند
و در ورم حلق [illegible] کنند و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب برگ بگویند و با عسل بدهند و ریح ام الصبیان که عبارت از [illegible] است که شبیه

۲۷

بصرع است صعتر و جندبیدستر و کمون و عود صلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط و گلسرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی
بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کوی یا پارچه یا پنبه تر کرده بر آن جا نهند یا آب برف یا برنگ بر مقعد بمالند و در ترخیری کودک
سرها بو و کمون بسپندان با روغن گاو دهند و آجری گرم کنند و نمد بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده تخم مرغ نیم پخته بر سر نمد نهند و بر سر
آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهای خورد در نواحی مقعد اسن عروق و شکر بدهند و شیاف از خرخسته زرد آلو تخم [illegible]
و شفتالو یا برگ آن استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل از شیر باز
گیرند باید ابتدا او را طعمه لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و رنج او را نگهدارند و چون وقت دویدن و بازی کردن
پدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن ریاضت ایشان است و چون شش ساله شود بمؤدب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم میکنند و
ریاضت می افزایند بحدیکه از کار و شغل نیز ملول نشود و خیر الامور [illegible] کنند تا باخلاق حمیده بالیده شود فصل دوم در تدبیر فصول در فصل
بهار موادیکه در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که آن را کم کنند به تقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن یعنی باید
اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز نمایند
و از اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل
تابستان باید باستیم و رفاهیت مشغول باید بود و در مهتابی [illegible] و آنکه از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب
روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بجائی که [illegible] گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد
خورند و از جامه های کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامداد و از گرمای میانه روز خود را نگاه دارند و از خواب روز و مجامعت
و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام با آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی باید کرد و در وسط آن
استفراغ باسهال و در فصل زمستان جامه را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شراب در این فصل مفید بود و استحمام
مسخنات باید کرد و اگر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و [illegible] کنند به تقلیل غذا
و استعمال مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند بریاحین مطیب مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک بخور آن مثل عود و عنبر
و قسط و سندروس و ترنجل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و ابهل و زعفران و باید که خانه را بسرکه و گلاب و سرکه با گلوند جو
مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع نمکشو نه ساکن نشوند و قطعاً
توهم بخود راه ندهند و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار بخورند و
گل ارمنی با شراب ورد بعضی آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از غلبه وبا مفید بود و صبر و مر و زعفران بکوبند
و با عسل قرص سازند بامداد از آن یکدرم بخورند فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب و در وی دو بحث است بحث اول در ماکول حفظ صحت را
لازم است که اغذیه بگندم و گوشت و شراب حلو و ریحانی و غیره اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود
چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب الغذا باشد انگور رسیده و انجیر و رطب چنانکه در فن دوم
گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد
و اشتهای کاذب را دفع نباید کرد و آن را دخانی و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و اند که اشتها باقی مانده ترک طعام کنند و موافق ترین غذا است

که غذا طبع لذیذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا اکثر عادت ننماید کرد و عادت بخوردن یک صنف [illegible]
آرد و اعصاب را مضر بود و غذاء تنها موجب کسالت باشد و اشتها بر و شیرینی و چرب اشتها را باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذای [illegible]
آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حموضه و هم بجامعی کنند و [illegible] از آن تنها [illegible] و حریف و [illegible] عادت باختیار دایم مزاج را ضعیف کند و در
زمستان غذا باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب بود و مشایخ
مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و مزاج را سرد که دفع
رطوبات بود مناسبتر بود و [illegible] ترش و مثل حموضات و [illegible] مزاج را [illegible] ملطف مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو و [illegible] و هوای
مزاج را [illegible] معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو وقت [illegible] و در روزی یکنوبت [illegible] اتفاق افتد [illegible]
در میان [illegible] و عقب غذا تا توانند نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم معده بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب
اما حرکت عنیفه نباید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و [illegible] بود و در عقب غذا که [illegible] غالب بود [illegible] مناسب باشد و
غذا غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری اغذیه لطیفه نباید خورد و صاحب سکون و [illegible] و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر
باید خورد و [illegible] که او را اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از
تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد [illegible] طبیعت [illegible] و [illegible] اگر [illegible] شهریاران
[illegible] موافق بود و اگر [illegible] تدبیرات نکند خواب باید کرد و [illegible] امساک باید نمود و بعد از آن استحمام و اصلاح [illegible]
سکنجبین کنند و اصلاح بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده [illegible] باید کرد [illegible]
ترب و پیاز سرکه و همچنین دفع مضرت [illegible] که در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و [illegible] تازه و لبنیات نباید کرد و [illegible]
و تخم مرغ نخورند [illegible] و برنج [illegible] و انار [illegible] انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با [illegible] و عسل با خربزه و شیر با شراب
و باقلا و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب [illegible] کرده باشند [illegible] احتراز نمایند و از [illegible] و حموضات که در ظرف مس [illegible]
خصوص که در آن پخته باشند [illegible] که غذا شروع در هضم کند و در میان [illegible] اگر [illegible] غذا
آب [illegible] باید خورد خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد و [illegible] اما محرور و جوان [illegible] مزاج را از آن منع نباید کرد اما
در عقب حمام و [illegible] و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند خصوص آب سرد [illegible]
نباید کرد و جمع میان آب [illegible] مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک [illegible] و آب غلیظ [illegible] اصلاح [illegible] شرب
[illegible] سکنجبین و آب [illegible] و شیرین [illegible] خصوص که [illegible]
در [illegible] گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صاف و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن [illegible] کنند [illegible]
که تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال [illegible] شراب شروع نمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج مناسب باشد
و محرور مزاج و جوان [illegible] ابیض یا اصفر ممزوج [illegible] یا با آب و یا گلاب ممزوج کرده باشند [illegible] ممزوج باید کرد و [illegible]
صرف باید خورد و در زمستان [illegible] و بارده [illegible] مستعمل باشد و در تابستان [illegible] و در بهار [illegible] و اندک باید خورد و در خریف [illegible]
[illegible] خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا [illegible] که مناسب است [illegible] و سماق و انار و آب گوشت [illegible]

۲۹

آن بحسب مزاج بود و در میان غذا و عقب آن و پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای غلبهٔ اشتها هضم بران معتاد باشند اندکی شاید خورد و مادام
که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شرب احتراز نمود و حد انتفاع او این بود که بگذارد که طبع ثقیل شود
و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد باید کردن و ترک شرب نمود و بخواب
مشغول شدن و بر شراب اندکی قی نباید کرد و شرب بکاسهای کوچک مناسب‌تر بود و بیکبار نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد و کسی که بدان معتاد
بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند و غذا اندک باید خورد و در غذا او باید که چیزها از ادرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی خواهد
که زود مست شود عود و زعفران و جوز بوا در شراب کند یا تنقل و در شراب حکما از آن منع کرده‌اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محرور
مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ریباس ترش [illegible] قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود
قرص کافور رخصت داده‌اند و سرد مزاج را تنقل بجوارش مصطکی و عود و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوب مزاج را نخود و پسته
و فندق و پسته و بادام بریان کرده نمک شور ساخته و یابس مزاج را فواکه و مرطبات تنقل باید کرد و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس
فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفر نباشد بنشینند و از آداب صحبت آنست که [illegible]
کنند یا آنکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامه‌های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب
تنفر باشد مثل [illegible] و بینی پاک کردن احتراز نمایند و اگر عطشان شوند از مجلس دور شوند و چون [illegible] کنند با مجلس معاودت نمایند و بکلمات لطیف
حکایات ظریف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و یکی
هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس امیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز
باشد و حلوق والوف و متمیز بود و در مستی افراط ننماید و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف الاعصاب بود اما بر شراب اندک و در خمار
مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش تشرب باید کرد و اقل مقدار آن سه رطل باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ
یا قلت اکل بود و یا حرارت مزاج یا تفریح [illegible] یا تناول مبخرات و یا مجففات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و بطء سکر از عکس اینها بود و تناول
دسومات و حلوا و عسل چرب کرده و به و کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از آنجمله است که دیر مستی آرد گویند اگر کسی پیش از شراب
پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر هندل (?) و تخم کاسنی و تخم کاهو و [illegible] و تخم ترب هر یک درمی و گاوزبان [illegible] بکوبند و حب سازند بمقدار
نخودی و پیش از شراب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب [illegible] موافق باشد [illegible]
و کاسنی محرور را و جگر گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی
مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف
هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیه‌ای که باشد بقی پاک کنند [illegible]
بارده و معطر بویند و آب برف و یخ و در حمام مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب اشربهٔ [illegible]
زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر [illegible] شراب جهت تنقیه و تحلیل آن
بخورند مناسب بود و چنانچه اعشی گفته است **شعر** و کاس شربت علی لذة * و اخری تداویت منها بها * مجنون عامری در حق لیلی این بیت گفته
شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی * کما یتداوی شارب الخمر بالخمر * و این از بهترین معالج خمار نهاده باشد و اگر کسی خواهد که از مستی هوشیار شود

دلک اطراف و پای شوید کنند و آب سرد بپاشند و در رو زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور بویند و آب بصل و غوره و موز و سکنجبین و انار ترش
و امثال آن با برف بیاشامند و آب گشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه چینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و آنچه زیاده گرم کند گشنیز
را زیانه و عود و دارچینی و قرنفل و کیله این حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین
خواب آنست که معرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کرده باشد
که برای اعانت هضم خواب کنند پس اول بر پشت خفتند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بر پهلوی [illegible] بر پهلوی چپ تا هضم معتدل
گردد و بواسطه التسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بر پشت باید خفت تا انحدار غذا از کبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و
بر شکم خفتن مدد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضرر باشد و مثل نزله و سیلان [illegible] بر پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف
گرداند و آواز آب و آواز [illegible] که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد **فصل پنجم** در تدبیر استفراغ و احتباس آنکه استفراغ
طبیعی آنست که هر روز در وقت طبیعت مجیب گردد تا فضله یبس و بخار مندفع شود پس اگر در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفیدباج با حریره اسفناج و
حلیم گندم و [illegible] امثال آن طبع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد شیاف و حقنه های نرم مدد دهد خصوص مشایخ را که قوی ایشان
ضعیف باشد محتاج بمدد بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زائل شود
مثل سماق و زرشک و قابضات بخورند و حبس کنند و خیر الامور [illegible] کنند و با علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل ششم**
در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و [illegible] بود که معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضر از آن بود که در
امتلاء معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوت بشوق بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را اندازند [illegible]
و کسی که از وی [illegible] باشد و یا حائض [illegible] صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصبی و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و
غم مفرط و عقب اسهال و فصد و حجامت نباید کرد و کسی که یابس مزاج باشد [illegible] اعضا او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب
موجب مسرت بود و ضعف نیارد [illegible] و استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن زیر مرد و آید بدترین هیات آن بالعکس این بود زیرا که در
تمام استفراغ منی نشود و شاید که منی در رگ احلیل [illegible] موجب [illegible] ورم قضیب گردد و پهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستاده ضعف آورد و باید دانست
که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر [illegible] نقصان نپذیرد [illegible] مشکل بود و اگر [illegible] تدبیر
آن آسان تر باشد و آنچه بواسطه [illegible] باشد تدبیر آن نتوان کرد پس [illegible] حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف
این فعل از ترک استعمال [illegible] بود [illegible] در مطاعم [illegible] باشد [illegible] که با او جماع کند [illegible] گردد
[illegible] که او [illegible] اند و افراط محبت و عشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع تخیلات بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایاتی که تعلق
بدان دارد و استماع کلام نسا و نظر [illegible] موجب هیجان این قوت بود و چون معالجه این قسم در باب خود خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم**
در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان آن فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و [illegible] گرم کرده باشند و معتدل بود و وقت
استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کند پس در خانه دوم پس در خانه سوم [illegible]
[illegible] بنشیند و اگر مرطوب مزاج باشد [illegible] بنشیند و آب بر خود بریزد تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب
بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوا اثر کند [illegible]

با حمی عفنیه بود که تصفیه نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه کرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده باشد
بر خصوص معده و هم رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوب مزاج را همچنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال آب
سرد جوان محرور مزاج را در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب اسهال باشد بمنزله آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال آب بحر
تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زائل کند و عرق النسا و تشنج رطب را مفید بود و وجع مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود فصل ششم در تدبیر
حرکت و سکون باید که بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا معده باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و
براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود و استعمال باید کرد و در ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حمرت لون
و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و بر خلو معده
و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضا را وقت همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه او را دوالی بود ریاضت باید کرد که پای
را در آن حرکت نباید داد و عمل نهاد در ریاضت بعضی اعضا صعب شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن
و پیاده رفتن و شنا کردن و تیر انداختن و دوال برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد مناسب
تا بهات ابدان ضعیفه بود و همچو سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت به نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضو خاص بود
همچون افکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات
کلام تحسین قرائت بود و آواز تعلیل حاده و ابتدا بثقیل باید کرد و بتدریج عادة بجا رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را انواع تمام
هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم سستی زائل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بحر با زنم یا دست نرم حبس خون کند
و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک از جانب بالای اعضا باید کرد و با سافل قطع باید کرد
و بعکس این نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی باید کرد و در
تابستان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود و شبان را ریاضت قویه غیر طویله و کهول و مشایخ را
لطیفه و طویله معتدله مفید بود فصل نهم در تدبیر مشایخ مدامکه در سن شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات
کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگر چه دفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طیبها
مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از
میوها انجیر و مویز و رطب از شرابها شراب کهنه متوسط و غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان تحبس نباشد
و الا تلیین کنند باب کرنب و لبلاب و شیره خسک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر در رم علک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر
خشک در ماء العسل جوشانیده بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنها مسهل نرم بکار برند و ایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند
و در زمستان شادول اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مسکی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافر کسیکه
بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن
که در سفر بآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر برف بسر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کند و دفع تشنگی به تخم توزک کند
و با سرکه و آب آمیخته و اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و سینه را بلعاب بالنگو و تخم توزک طلا کند و اگر

۳۲

خونهاکه رنگ روی متغیر نشود و لعاب بکوبند روی مالند و تخم تورک و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد پیش یا بعد
و پیاز باد وغ باید خورد و پیاز با جو دو داشتن مفید بود و اگر کسی اسموم زند اطراف را باب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و در آب
و آب بید و کدو بر سر مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندک مضمضه کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند
و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند
و بامداد آن طعامی که در آن سیر باشد بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند اگر سرما بیند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند
و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر بسیار سخت رسیده باشد بکدرم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را روغن زیت و یاسمین و سوسن
چرب کنند و پا در آب شلغم نهند و یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پا در آب سرد
باید نهاد و اگر رنگ بگرداند رگ بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زائل شود و پیاز بسیار خوردن
و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف تباین مفید بود و آب شور را سکنجبین اصلاح کند و آب تلخ را انجیر با تمر و آب غلیظ و تیره را اگر
ممکن باشد آب باید خورد و حسب دارند با آبهای مختلف بیامیزند یا گل مختوم خورد کنند و در آب می آمیزند و صاف میکنند و اگر قی باشد
و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غثیان حادث شود قی را دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و انار و شربت آن
ایشان را منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین را از دافع قی بود و سوراخ بینی را با اسفیداج مالیدن مفید بود
کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات بر سه نوع است تدبیر و تغذیه و علاج بدوا و عمل بید و باید تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که
مائل بصحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تأثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تأثیر ادویه
باشد و غذا از آن جمله است که او را احکامی چند خاص است مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تب از آن منع کرده آید تا طبیعت بواسطه
هضم غذا از دفع مرض باز نایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا
بمقدار اندک و مغذی بسیار تا بواسطه کثرت غذا تقویت و تغذیه حاصل شود و بعلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه اشتها قوی باشد و هاضمه
بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذائی که در کیفیت کم باشد و از آن غذای بسیار خلط
نشود تا موجب زیادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا معده و قوای ابدان مشغول شوند و وقتیکه اشتها نباشد و معده ضعیف و اخلاط بسیار
باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست که غذا اگرچه مدد قوت و مرض را نیز دهد لیکن در امراض آنقدر که از آن بد بود بکار دارند
و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروریست اما در امراض حاده که در آن منکسر شد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا سه قانون رعایت
کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارده استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه
در مرض معالجه بضد باید کرد و بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت و در جه دوا بود تا بقدر مرض آن
تواند کرد و تعیین درجه او وزن آن موقوفست بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت و عادت بسبب حصر آن
اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی محل معلوم باشد بحدس باید که بچه مقدار از آن
مزاج متغیر یافته تا تعیین وزن دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شود بدانکه مصمت یا مجوف سخیف است یا کثیف باید دانست که در عضو مصمت و کثیف
ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و سخیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه بداند که عضو را بکدام ادویه قویه علاج

۳۳

کنند و قریب بدان عکس و دیگر آنکه بداند که با دویه چه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران با دویه قلب و مدرات با دویه اعضای بول

کنند و دیگر آنکه بداند که بچه راه جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا به مسهل و دیگر آنکه بداند که جذب ماده بکدام طرف

باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانچه از یمین بیسار و از فوق بتحت جذب

کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند

و در علل طحال باسلیق الیسر چهارم مراعات بعد کنند یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکنند بسیار نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده

تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد یا بعضوی که قریب وی باشد نقل باید کرد و شرط او آنست که از اشرف باخس نقل باید کرد

نه بعکس این و معرفت قوت عضو مفید باشد از آن جهت که مراعات او بایست تا در عضو شریف ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعة از آن مستفرغ نگردانند

و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه را

ادویه قوی استعمال نکنند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو

کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد اگر کیفیتی که عارض شده باشد

شدید بود آنرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با دویه ضعیف و اما اعراض ملایم خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت

نیز مرعی باید داشت قانون سوم در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدای ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات

و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل

المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند چون مرض و الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع

باید کرد اما معالجه تفرق اتصال بدین مثل جبر و تسویه مکسور و مخلوع و ربط که عبارت از [illegible] و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطت و امثال آن بود والله اعلم

معالجه با نواع است و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در سه فصل گفته اید **فصل اول** در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج

ساذج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را با شیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن

اگر سوء مزاج باقی بود تبدیل مزاج [illegible] و تسخین مزاج بارده در ابتدا اسهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بعکس این بود و اگر ماده

مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدای ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلاء از مواد

دوم قوت بدن سوم مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل پنجم سمن و نحافت ششم بلد معتدل در حرارت و برودت [illegible] عادت استفراغ هفتم عدم اعراض

لازمه یعنی مستعد قروح امعاء و درب نباشد هشتم سن [illegible] یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی بسیار سرد و گرم نباشد دهم

آنکه صناعات او شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد اول اخراج آن خلط که بدن از آن متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده

کنند چنانچه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را با سهال سوم آنکه مخرج ماده مخرج طبیعی باشد چنانکه آلات بول را نسبت با محدبه کبد و امعاء را نسبت با مقعر

او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد مستفرغ گرداند اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند

چنانچه در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر مسهل و حقنه و قی اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن

مسهل ماده را نضج دهند و پیش از آنکه بیک روز حمام روند و بهترین وقت خوردن مسهل ربیع و خریف باشد و کسی را که عادت نبوده باشد ادویه قویه

نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید [illegible] و بعد از شروع در عمل قطعا خواب

نشاید کرد و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت او را زایل کند اما اگر سنگینی پیچه نشاید که اندکی آب گرم بخورند و دوسه کرت
نهند و بعد از قیها و بجوشها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید تقویت معده مثل شراب سیب به و نعناع اندکی تناول کنند و کسی را
که در مسهل گرفتن عادت باشد پیش از شرب مسهل ورزش کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شیر از زبان باید تا تر باید تا معده و جگر و سر مزاج را
تخم نگو بر آن کند و بهتر دراتخم مرو معتدل مزاج را تخم شاهسفرم معجون این شربت بگذرد غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی
مسهل بخورد و عمل نکند بیت یا حقنه نرم تحریک باید کرد و مثقال مصطکی لیتا و بر سر حلاب گرم تناول کنند و در روز دوم مسهل نباید خورد و اگر در مسهل
اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل سخت شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا بوست نقل باکریت زود
باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر گردد قطع باید کرد و با آب اطراف به بندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد سازند
و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره به ترش کنند و بخورند مفید بود و اگر بار تنگ شیر بجوشانند و بخورند سودمند بود و اگر
ساکن نشود حب السنا در بریان کنند و با دوغ بدهند و تهیج قی نیز اسهال را زود بازدارد و اگر از افراط اسهال خراق حادث شود بگویند روغن گل چرب کنند و آب سرد بخورند
و عطسه آرند و بباید دانست که ادویه مسهل بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و بلیله و بعضی بخاصیت
مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ قی صحیح المزاج را مناسب بود و منافع قی تعرش و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و در ماه دو روز پیاپی قی
کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد یا شرابهای مختلف یا مقیات مثل مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم و برگ ترب و اند عسل و نمک بلغمی مزاج را
و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را و در وقت قی کردن شکم و چشم را ببندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند
و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم
بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی تشویش معده حادث شود مرقه یا حریره خورند و اگر فواق حادث شود آب اندک اندک گرم خورند و سعی کنند که عطسه آید و
قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و خنیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا
سر بود و قی کردن با رنگ بود و کسی که لاغر و فربه باشد و آنکه معتاد نبود نباید کرد و در صیف و ربیع نشاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کردن اما حقنه علاجی
فاضل است و استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام
و اعراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شیئی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه در خلو معده مضر بود و بهترین وضع البست
که به پشت باز خسپند و سر بر بالش نهند و اسافل بر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف راست مایل کنند و حقنه در وقتی معتدل
باید کرد و پیش از آن استحمام نکنند **فصل سوم** در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که دران از هر خلطی چیزی کم
میشود و غرض از آن تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا
بود و در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت مرض فصد واجب شود و در این تاخیر نباید کرد و در روز
بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آخر الانحدار می باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد
خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر را با افراط فصد
نباید کرد و کسیکه خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج پیش از فصد شراب سیب
ترش و غوره و بلغمی مزاج شراب نعناع و سوداوی مزاج مناسب بود و از غشی ایمن شود و دفعه را رگ نزاج باید زد و در زمستان همچنین بخفیف و در تابستان

تلخیص این بود و عروقی که مقصود آورده و شرایع آن باشد اما آورده آنچه مشهور است و بیست و شش عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن
اعضاء و باعث را مفید بود دوم باسلیق و فصد آن تنقیه بدن و ذات الجنب امراض جگر و سپرز و امراض اسفل را مفید بود سوم اکحل و آنرا
هفت اندام نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و حکم قیفال دارد پنجم ابطی و حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و آن
از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و آنچه در پاست چهار رگ بود اول عرق النسا جهت اوجاع و الی [illegible]
و عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار حیض گشایند و در امراض دماغی جهت امالهٔ ماده باسافل خصوص مالیخولیا
مفید بود سوم رگ مابض و او در باطن زانو باشد و فصد آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی باشد و جاری مجرای او بود چهارم
عرق عقب و او نیز همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و از برای سعفه
و قروح سر گشایند سوم عرق ماقین برای [illegible] و دمعه و غشاوه و جرب عین گشایند چهارم و داجین برای جذام و خناق و ضیق النفس گشایند پنجم
عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی گشایند ششم عرق [illegible] که در پس گوش است برای ابتداء نزول و بخارات و سر و قروح گوش گشایند
هفتم عرقی در پس [illegible] بود که زیر پس گوش است نزدیک بفقره گردن جهت سدر و دوار و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای
قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که [illegible] زبان است از زیر او برای
ثقل زبان مفید بود یازدهم عرق عنفقه و آن که زیر لب است برای بخر گشایند اما شرایین مقصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و
ابهام برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ و آن برای [illegible] و انتشار گشایند سوم شریان پس گوش برای غشاوه و صداع مزمن گشایند
چهارم شریان حلق برای خناق و جذام و این شرایین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بگشایند خون او باز نه ایستد از آن جهت متعرض آن نشوند
اما کیفیت فصد قیفال از سر عضل [illegible] باید کرد و فراخ [illegible] باید گشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد
که زیر او عصبه است تا نیش بدو نرسد و بطول بگشایند و حبل الذراع بعرض گشایند و فصد باسلیق اخطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر او
و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر گشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول
بگشایند و عرق النسا بطول بگشایند و از زیر کعب بالای آن و اگر بر پشت پا میان خنصر و بنصر بجویند اسلم تر بود و باید که صاحب آن از [illegible]
تا کعب بدستار محکم به بندند و پا بر سر [illegible] نهند تا رگ ظاهر شود و بیشتر از فصد بحمام روند و صافن [illegible] بشکافند
بعرض گشایند و عرق ارنبه ظاهر نشود و انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که [illegible] ظاهر شود و نشتر فرو برند و عرق ماقین [illegible]
ظاهر نگردد و [illegible] فرو برند و عرق [illegible] زیر زبان بطول بگشایند و در فصد و این سبیل [illegible] فصد مقصود کنند [illegible]
باریک بود و بطول بگشایند و فصاد [illegible] فصد باید که نشتر با ابهام و وسطی بگیرد [illegible] عرق را [illegible] کند و اگر سر نشتر [illegible]
کند صندل سرخ و سفید [illegible] کشنیز [illegible] و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بگشایند و اگر نشتر [illegible]
[illegible] اولیست که خون [illegible] آید و [illegible] نبض [illegible] باید که در حال [illegible] دم الاخوین [illegible] و قلقطار بکوبند و سفیده تخم مرغ [illegible]
خرگوش یا [illegible] نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم پر کنند و آب سرد بر دست [illegible] زنند و دست به بندند و سه روز نگشایند و [illegible]
[illegible] ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون باز نه بسته باشد بار دیگر این ادویه نهند و اگر خون در زیر پوست [illegible] و سیاه شود [illegible]
هیچ کار نکنند و اگر برود که باشد کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود [illegible] آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما [illegible] باشند [illegible]

اگر بشرط باشد استفراغ از خون عضو کنند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب افتد و بهتر وقت آن
میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در هفدهم و شانزدهم و در ساعت سوم از روز و بعد از حمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم سر
حس و ذهن را مضر بود و بر نقره گردن خلیفه اکحل بود [illegible] مفید بود و بهترین آن باشد که زیر تر از نقره باشد و [illegible] خلیفه باسلیق بود و خفقان [illegible]
آن باشد که میل بالاتر کنند و حجامت [illegible] که زیر [illegible] گردن است خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و در [illegible]
نافع افتد [illegible] و حلق را مفید بود [illegible]
خصیتین و جراحات [illegible] نافع بود و از [illegible] جراحات [illegible]
برای اورام [illegible] و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند یا ورم [illegible] را ظاهر گرداند
یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای رد عضو خلع بموضع خود و حجامتگاه
در قیله که [illegible] بسبب بزرگی [illegible] باشد که در حمام محاجم بر پوست [illegible] آنچه فرود آمده باز گردد
بعد از آنکه شکم [illegible] باشد و حجامت با شرط از دو سال تا شصت سال جائز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب [illegible] باشد و آنرا
زالو و دیوک گویند و در امراض جلد آنرا بر عضوی نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض
جلد مفید بود و قائم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع [illegible] و طحلب [illegible] گویند و آنچه بر پشت
او خط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود [illegible] همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد [illegible]
بود و آنچه شبیه بماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر او خطها لاجوردی [illegible] بود این مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از روزی دو
ارسال کنند و اول آنرا [illegible] باید کرد تا قی کند و بعده بشویند و عضو را به بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر آن عضو را
نگیرد پاره خون بر آن عضو بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک [illegible] بر او افشانند و چون [illegible] بر آن نهند و برفق مص کنند تا اگر [illegible]
مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نایستد [illegible] بر آن افشانند خاتمه [illegible] آنکه چون اعراض جمع شوند ابتدا بمعالجات [illegible] باید کرد که او را
یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد [illegible] تابع [illegible] باشد دوم
آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تب که سده سبب [illegible] ابتدا بمعالجه او [illegible] اگرچه [illegible] مثل [illegible]
سل [illegible] سوم آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل حمی [illegible] و فالج [illegible] علاج [illegible] باید کرد [illegible] استعمال [illegible]
اگرچه فالج را مضر بود و اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند [illegible] غالب آید [illegible]
[illegible] استعمال مخدرات جایز داشته اند و از ضرر آن [illegible] اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بجد من طبیب کار بسته اند و باید دانست که غیر از
معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائمه و کلمات طیبه و احضار [illegible] و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از جمله
انتقال [illegible] هوای [illegible] مسکنی [illegible] نیز مؤثر بود و مثل آنکه [illegible] تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند و صاحب لقوه را [illegible]
مثال این بسیار است و همه بتقدیر آفریدگار است [illegible] بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او [illegible] زائل میشود [illegible]
قادر بهرچه خواهد و خوب است بهرچه خواهد کند که حکم در [illegible] است و سلام علی من اتبع الهدی **مقاله دوم** در امراضی که اعضاء حادث شود از سر تا قدم و علاج آن
مشتمل بر بیست باب **باب اول** در امراض سر و دماغ و از آنجمله صداع است و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود

۳۷

از وم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبهٔ دم بود علامت آن حمرت رو و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره
بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک چند درم خورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات از هر یک
ده درم و غذا تمر هندی یا الوچه یا مزوره ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود گشنیز و گلاب باید خورد و سرکه و گلاب بوئیدن و لعاب اسبغول و خطمی با سرکه بر سر
نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صغر و صفای
قاروره بود علاج آن جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل
کرده بیاشامند و غذا از انار دانه یا تمر هندی یا الوچه خورند و برب فواکه بارده و سکنجبین تعلیل سازند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
یا قرص بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه دو درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم
هلیله زرد و سه درم بکوبند و بآب رازیانه سرشته و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور بویند
و گلاب و کدو و کاهو و خیار بویند و پاشویه با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت لمس
و رطوبت منخرین و نبض لطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز جلاب از پنج مهک پنج درم و رازیانه سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب
و شیره خشکداته خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون یا ایارج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر را بدان بشویند و آنچه از سودا بود
علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کدورت لون و بیخوابی بود و نبض لطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و پنج مهک از
هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکداته خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون
یا غاریقون و اسطوخودوس کنند یا حب یاره و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ
محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف کنند و رازیانه باید کرد و از میوه ها و اغذیه نفاخ
احتراز باید کرد و حمام و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب آن در بینی کشند یا روغن آن بر سر مالند نافع آید
اما صداع که از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش
و حرارت ملمس و قلت اشتها و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربت از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب سرد و عرق گل دهند بیاشامند
و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین نیز مفید بود و غذا مزوره ماش با مغز بادام و اسفاناخ با تمر هندی خورند و در جاهای خنک آرام
گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و درین نوع
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء مزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع بجوهر
علاج آن تناول جلاب از پنج مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان و بالنگو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و کوارشهای حاره
تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداعی که بشرکت معده نیز باشد و اگر از سوء المزاج
معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط
بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده بود با آنکه تخم شبت و تخم
خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند و بعضی لادن
و مشک و امثال آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب سحر خورند و اگر بلغمی ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان

و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش
لعق کنند و غذا انار و نبوماش با کم ترشی خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و
کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو بسند و زرجس و یاسمین غالیه و مرزنجوش
بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زائد بود علاج
آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود
در بامداد و در خلو معده علاج آن تبرید آب غوره و ریباس و انار خورند و اگر حموضات مقید نفید شربتی خورند و اگر صداع از ضعف
دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا ریاضت یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند
مثل زرده تخم مرغ و انگور و گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن حدوث صداع باشد
باندک سببی مثل بخار غذا و انفعال از بانگ و صوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع بشرکت کبد
طحال و کلیه و رحم و دیگر اعضا نیز حادث شود علاج آن علاج آن اعضا باشد بیضه صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرو گیرد و سبب آن اخلاط
غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشا محلل دماغ محتقن شود و علامتش آن باشد که باندک سببی اشتداد کند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و
صوت متاذی شوند و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایاره و شیار و قوقایا و حقنه های حاده شدید الاثر
در روغن بخور نشاندن و بر سر مالند با علاج آن همچون علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول شقیقه وجع شقی از
سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول دواء
المسک تلخ مفید بود و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود و سرسام ورمی گرم باشد که در غشای دماغ
یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و حکه و سرخی
وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد آلو سیاه
ده عدد سپستان بیست عدد نیلوفر و بنفشه از هر یک پنج درم به نبات ده درم تناول کنند و اگر تر نجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا آش
یا نیلوفر و عناب خورند و در هیچ وقت نباید بود و در روز پنجم تلیین باید کرد با این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم
تخم کاسنی سه درم اجاص سپستان هر یک بیست عدد عناب و آلو شیر خشت تر نجبین خیار شنبر هر یک ده درم استعمال مشمومات بارده کنند و با شوربای
گرم و بنفشه و خطمی و سبوس گندم و تقل به شربت اجاص کنند و اگر بخواب نباشد شراب خشخاش بلبسند میانه های روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مناسب
بود و اگر از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و سرخی صفرت لون و زبان و اضطراب غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نارت
قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب هفت عدد نبات ده درم تر نجبین با آن ضم کنند ده درم تناول
کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب اجاص و خشخاش لعق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن
بنفشه و خطمی و سبوس جو هر یک کوفته هر یک عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صاف کنند مغز خیار شنبر تر نجبین هر یک ده مثقال در آن
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن نخیه استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب اسبغول و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم
باهم بسازند و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند و لعوق بادام نیز کنند و هر دو نوع تسکین حرارت آب خیار و کدو و شیره

٣٩

تخم تورک و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بویند و
سرسام که از ماده سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود علامات آن بدهایان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و بیخبری
بود و بدور ربع تغیر ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان
هر یک چهار درم بیخ مهک سه درم نبات ده درم با بتنامند و غذا جو و نخود با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحبها و حبها کنند که مسهل سودا
بود و صفت مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم هر یک طالیقون و انیسون گل ده درم
پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنجدرم گاوزبان بالنگو هر یک دو درم خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم
و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و سیاهیها و زشتیها از
نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و بشراب گاوزبان تنقل کنند. لیثرغس سرسام بلغمی بود علامات آن نیازی و کسل
و نوم و تب دایم و ثقل سر و تحیر و اختلال عقل و سکون و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک یک پنجدرم نبات ده درم
تناول کنند غذا جو و نخود و آب خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و صبر کنند و حقنهای حاره استعمال کنند و شیاف زهره گاو و یکدرم تخم حنظل یکدرم
بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان لبن شسته شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل و
مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و لشکیات کندش با شونیز عطسه آورند. ماشرا ورمی دموی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد
که سر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد و علامات آن انتفاخ و حمرت و ضربان و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهب بود علاج آن فصد قیفال کنند
و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلو سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تمرهندی بطبوخ فواکه کنند و در آن روز
که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و ماميثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه با آب خیار و کدو و شیره تخم تورک با سکنجبین
و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند. دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزها میگردد و سبب بخاری بود که از اخلاط خام در دماغ
باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با او متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر
بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامات بلغم ظاهر شود علاج آن جلابی از افتیمون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک
هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند با زیره و دارچینی و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و شبیار کنند
و شونیز و خردل و فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند
و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن فرو دارند. و اگر سودا بود علامات آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی
و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند غذا نخودآب و شش و نخود
با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و مشک کنند
و غرغره و نطول مناسب بود و صداع دوار بلغمی و سوداوی را ایارج فیقرا و حب ایارج و اطریفل کوچک و کنکبیس با افتیمون و مصطکی مفید بود. و اما دواری که سبب
معده باشد علامات آن غثیان و جشاء و سوء الهضم و ضعف معده و حدوث دوار در تشنگی و سکون آن وقت خلاء حال معده در خلو و امتلا باشد علاج آن بیخ
مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع را با نمک بجوشانند و با انگبین و عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند را بانیسون با سکنجبین
لعق کنند و بعد از آن بحب مراح و تقویت معده بجوارش مصطکی عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیار شنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند

[illegible]

صفت آن سنا مکی یک درم قنطوریون باریک ده درم بزرگ حلبه خطمی سوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم سودا

شیرخشت ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد باید رجات لقهات از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت قلب

بشراب حماض ولیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و دوار که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفرا آن

حرقت و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و بول نار بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک بنبات تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام بعد از نضج

اسهال صفرا المطبوخ هلیله زرد یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج آن فصد

قیفال و حجامت ساق مناسب بود و دوا اشربه مرهندی و نبات یا آب انار یا ریباس یا شراب آعناب و نیلوفر یا گلاب عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند

و اگر دوار بسبب بخار که بسر رسد عارض شود تنقیه دماغ بحب ایارج و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن ابزار و توابل بود و اگر از بخار

عضو دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سدر مرضی باشد خیال محسوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد

و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود و علامت آن تشبیه حواس و تحیر و ثقل سر و فکر و سکوت

و فزع و تخیل اشیا سیاه بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ مهک گاوزبان هر یک درم بالنگو دو درم بنبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با

مغز بادام خورند و بعد النضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب صفت آن هلیله سیاه افسنتین یک درم بنفشه دو درم تربد سفید

نیم درم کوفته با روغن بادام حب کرده یک درم اسطوخودوس بسفایج از هر یک درم نیم بکوبند و با ادویه آنجا کند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلاب از

نبات نیم گرم بیاشامند و بعلاج آن نیز در دکه بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند

سر از بخار و آفتاب نگاهدارند بموم روغن گل بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار شود سبب آن سو المزاج بارد

مادی بود یا ساذج و اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت ابزاق و چسبیدن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج آن

جلاب از بالنگو بیخ مهک گاوزبان انیسون بنبات تناول کنند و غذا نخود آب با نیم خسکدانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو تعقیب کنند و بعد از

نضج تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک درم حلبه تخم کتان

هر یک نیم درم سکنجبین دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم ارکان عسل و روغن زیت هر یک دو درم با آن ضم کرده

بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و معجون مرزنجوش نمام بوبیند و روغن نرگس و زنبق و حبر بسنناق کنند و اگر سوء المزاج

ساذج بود بواسطه ادویه مبرده و مخدره مثل افیون و شوکران که از داخل یا خارج استعمال کرده باشند یا سرما که بدماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکور

و برودت ملمس باشد و کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی تشبیه بحیرت علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر

بروغن بابونه و شبت و قدری مفید بود و تناول شرو دیطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد علامت آن سبوق امتلا و تخمه

و دوی و طنین و حفت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و اسهال بجهها و حبها و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود

بر دوا و عام مقویات مثل مامیثا و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات ساذج و در تحلیل و شونیز و عسل مفید بود و موبزج خورند و با حجل

و قطا یا که در آن تودری ابن بسیار بود نافع افتد سهر بیداری در بیخوابی با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا باده یا ماده علاج آن هر دو نوع ترطیب

دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دو شیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا ماهوش با شیره خشخاش و اسفاناج خورند و حمیازه کدو و کاهو

خوردن و بوئیدن مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و استحمام مرطب و لک و آواز ناد و آب موجب خواب بود و اگر خواب

[illegible]

۱۴۱ [illegible]

وشبت و شسته و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سوداوی و بعد از ان
استعمال مرطبات و مسبتات سهر مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاه خواب طویل باشد و گاه سهر مفرط و در وی
بر آمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی باشد و علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از ان استعمال مسهلات و سعوطات کنند
و در ین مرض این حب مفید بود و صفت آن بنفشه ده درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه تخم کرفس و ملح نفطی هر یک نیم درم سقمونیا [illegible]
نیم دانگ بکوبند و باب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلع کنند و این حقنه مفید بود سنا یکدرم بر سیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
حلبه کفی عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شنبر ده درم عسل و روغن کنجد هر یک ده درم نمک نوره ارمنی
هر یک نیم درم شخوص علتیست که مردم ناگاه بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته یا نشسته همچنین و این سبب
آخذه نیز گویند و سبب آن سده باشد که در مؤخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن فتح عینین و فساد حرکات بود و هر چه
مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از بانگو و افسنتین هر یک ده درم
گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و استعمال
حقنه ها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله نیز مفید بود و حقنه آب سلق و خطمی و شیر ملبوس یک رطل با یکدرم بوره و انگ
و نیم و تخم حنظل ده درم روغن کنجد و پیه و شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند کابوس آنست که چون در خواب رود خیالات خیال کنند که چیزی
ثقیل با او همراه باشد کسی او را فشار دهد نفس او تنگ شود و آواز نکند و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد
فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم یا سودا بود تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد
صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب
آن خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت براق و مخاط و کثرت زبد بود در حالت صرع و کدورت حواس
و بلادت و بیاض لون و لطوبت و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و افسنتین و بانگو هر یک سه درم
گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش دانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و اسطمخیقون [illegible]
و مطبوخ تربد و حقنه های قویه کنند و این حب مفید بود ایاره فیقرا صبر هر یک نیم مثقال افتیمون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی
هر یک دو دانگ و نیم مثقال مقل کتیرا مصطکی هر یک دو دانگ کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند و صرع را از گرما و سرما و جماع و نظر در آب
روان و نشستن در مهب باد و جاهای بلند و کثرت در حمام تناول بخارات مثل پیاز و سیر و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مستی و هوای گرم
[illegible] و دود و آب گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل
بجوشانند و در وقت صرع در حلق ریزند و شرب و دلیطوس تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود و صفت آن سیسالیوس
عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک یازده درم غاریقون پنج درم [illegible] حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بسکنجبین عنصلی بسرشند مقدار یک مثقال
تناول کنند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن
و تقویت دماغ [illegible] گشنیز و مرزنجوش و بابونه و مشک غالیه شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش بجوشانند و در سر ریزند
و شراب بانگو یا تریاق اربعه و شرو دیطوس تناول کنند و عود و فاوانیا آویزند و در بینی دمند و اسپرک عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون

باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع و در حین ممتلی شوند و روی سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج

آن بفصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب بالیدن روغن گل و تناول آب فواکه و اگر از ماده صفرا بود و آن

نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و به تناول کنند

و پا شویه با آب گرم و سبوس و خطمی کنند و اکثر اطفال را حادث شود و از ام الصبیان میگویند از ین قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده باشد

علامت آن غثیان و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلا و خفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ شبت

و ترب و بعد از آن عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطگی و عنبر و ماده البحوه کنند

و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و دراج و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضو دیگر بود مثل قدمین و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه غلیظ یا بخار غلیظ

که از آن عضو متصاعد شود و علامت آن باشد که احساس چیزی کنند بچون بخار یا دبیب نمل که از آن عضو مرتفع میشود و بدماغ رسد با آن نطی

شخوص عین و تثاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و تقویت و تسخین آن عضو بدهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند

و نهادن محجمه بی شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو دانه و حیات متصاعد میشود حادث گردد علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان او

و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب و گزیدن حشرات حادث

شود و از مانده و ورم و کلنگبین و ورم بچه بشانند و صمغ کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم که شبیه است

علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد و مداوات آن دشوار شود و اگر شیر خواره را صرع حادث

شود او را علاج نکنند که خود زائل شود و گویند اگر عاقرقرحا گویند در زبان صبی مصروع بمند اگر عطسه کند امید بود توان داشت و تریاق تامه مصروع را اعظم

نافع بود صنعت آن ریوند طویل بوزیدان جیبی پوست بیخ کبر حب الغار قسط جنطیانا مرعروق زرد متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال

از آن بخورند باشد سکته سده تامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و جمیع اعضا از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حائل شود میان روح حیوانی و قلب و دماغ

و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این بدفعه عارض شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت نزاف و ثقل و کدورت حواس

کثرت خواب بود و باشد که بان خرخره و زبد نیز بود دلالت امر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است

یا مرده پشم پنبه واشده در پیش بینی او نهند و اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرف پر آب کنند بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که انجاس

ست که تا حیوة باقی باشد او متحرک بود یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود علاج آن اول استفراغ کنند و پاره نمک گرم کنند و مسکوت

نهند و آجر گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و فلفل و جندبیدستر و همه را بعضی بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف او بحیزها درشت بمالند و بر مرغ

بر روغن ایارج بیالایند و در حلق او فرو برند و بجنبانند تا باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال

شیر و لیطوس با تریاق کبیر و ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا امیروسی نیزه و مصطگی و کلنگبین بجوشانند و در حلق او بریزند و زیره و کلک و مرزنجوش در بینی او دمند و گفته اند تا

پیچ تحریک بنماید و اما بعد از هفت روز جلاب امیروسی و ایارج و گاوزبان و آب گرم و کلنگبین عسل و درم شاول کنند و غذا نخود آب با گنجشک و تیهو و خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند

و بیاشامند و ماء العسل ماء الشاه و بعد از النضج تمام تنقیه بحب ایارج لوغاذیا کنند و در هر هفته تکرار نمایند و بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا چهار روز بدین معالجات مداومت

نمایند و سکته اگر بر بالای باید بقوه و فالج منتقل شود و سکته از امتلا خون حادث شود و علامت آن علامت غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج

دم بحسب مزاج و قوت و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود آب و نیمبرشت با مغز بادام و تنقیه بخت بنفشه و قرص آن کنند و حقنه لینه اگر [illegible]

بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده معتدله کنند که سکته بلغمی را مفید بود و قرص غاریقون

مرزنجوش حلبه حسک اکلیل الملک ... هلیله زرد ... سداب کرنب برگ تخم شبت تخم کرنب یک و درم شحم حنظل و افسنتین هر یک نیم درم قنطوریون باریک

ده درم بجوشانند و صاف کرده عسل بیست درم ... ابکامه پانزده درم بوره و نمک هندی و مقل ازرق یک درم کوفته و بیخته بر سر آن کنند و بکار دارند مالیخولیا

تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و اکثر کثرت مراق نیز باشد علامت

آن انچه از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن و دماغ باشد و سواد لون و غلظ و صلابت و اختلاف نبض و صفار قاروره و تنهایی را دوست دارد و

نظر در زمین یا در چیزی کند و هذیان ... کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن فصد صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان

هر یک شش درم عناب هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام

و اسفاناخ خورند و یا ... از شیره سبوس ... و روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند

استعمال تعب یا ریاضت نباید کرد و در معالجه این مرض طول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن ... و سیلان

لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود و علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ ... گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره

با شیره خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت آن سنا هندی ... درم بالنگو و نیلوفر هر یک ... درم نبات ده درم بجوشانند و صاف کنند

و معجون نجاح ... مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم نیم اسطوخودوس

و نمک هندی و غاریقون هر یک دو درم و نیم بکوبند و با آب برگ رازیانه سرشته حب سازند و ... درم شربتی باشد و این مفرح نافع بود صفت آن بالنگو

و پوست اترج قرنفل مصطکی قرفه دارچینی جوز بوا قاقله ... بهمن سفید و سرخ زرنباد و درونج عقربی زعفران تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک

هر یک یک درم مشک خالص دو دانگ مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد ... در ... رطل آب بجوشانند تا رطلی آید پس صاف کنند و با رطلی عسل بقوام آرند

و از آتش فرو گیرند و ادویه در آن اندازند و بهم زنند و احیانا ... مثقالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن ... هذیان و

اضطراب و غضب و خشم و صیاح و صفرت لون بود و علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر

زنان بر سر آن ... کنند و نشاط و سماع با لحان و نغمات و حضور یاران و امثال آن مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و خطمی و بنفشه و برگ بید

سر و اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار او فرو دارند و بر سر نیز میریزند و اگر از احتراق خون بود علامت

آن ... و معالجه آن سهل تر بود و علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود و علاج آن هر روز جلابی از گاوزبان و

نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و شوربا با اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج

تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین مفید بود صفت ماء الجبن شیر بز رطلی بجوشانند

و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و ... سکنجبین ... بر او ریزند و بر هم زنند پس صاف کنند ... بشرب نمایند و احیانا این مفرح خورند صفت

آن ... گل سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته یک مثقال

در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز مفید بود اما آنچه بکثرت مراق بود بواسطه ورم آن باشد مایه آن از خلط

سوداوی که از آن سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد و علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریاح و جشاء و جوع ...

بخارات کند که متصاعد شود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و گاوزبان و رازیانه گلقند تناول کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج ... درم

وشگرده در میر بجوشانند و معجون خیارشنبر بمثقال دران حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر این نوع حرارتی باشند جلابی از نیلوفر و تخم کاهو و بادرنگبویه و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و تخم خشخاش لعوق کنند و غذا جو و ماش خورند با مغز بادام و حمام کنند و ترطیب دماغ بدو شیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم هم در آن بخنین مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود و آن جنونی سبعی باشد علامت آن غضب و قصد ایذا بود و در از جمله ارا انکالب شده و آن ممتاز است از احراق دم حادث شود علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم بود و هر چه طبیعت کلاب باز از آن جمله قطرب باشد علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و دهشت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد علاج آن همچون علاج مالیخولیا است و عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد علامات آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و اختلاف نبض بود و در اثنا نفس آه سرد علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ بادهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حاص و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا از مرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر آن کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن بود و الا نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی نمایند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود و نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود و علاج آن هر روز جلابی از انگوچه و مهکنک یک درم و از رازیانه دو درم و کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره حسکدانه و لک و تیهو و دراج خورند و تواتل در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و فوذنه و پودنه و زرد آلو و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن بان و عنبر و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جند بیدستر و فودنه و مشک بو بویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و بر سر بخاران فرود آرند و احیانا ماده الحبوب و خردل و زنجبیل و سرکه عنصل و سکنجبین تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و تنقل بجوز کنند و از آب سرد و بقول احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازها بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت آن فلفل و دارفلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک دو درم سنا و تجد و جوز بوا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته و بیخته با عسل سرشته و بمثقال تناول کنند و اطریفل صغیر هر یک ده درم فلفل و زنجبیل هر یک نیم درم کوفته بیخته با دو چند آن عسل سرشته و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطوء تکلم بود و علاج آن جلابی از نیلوفر و کاوزبان با انگور و ریب تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج هم حادث شود علامت آن خشکی منخرین و گرمی ملمس و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود و علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا حریره از شیره و سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و نطولها باید و مفید بود فالج استرخای بود که در شقی از بدن حادث شود سبب آن خلطی بلغمی بود که در مسالک روح نفسانی منسد گردد علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و تفاوت و سفید بود و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید برء آن است علاج آن آنست که چهار روز تا توانند تقلیل طعام کنند و ادویه هیچ ندهند و باندک آب گوشت بازیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و افسنتین و بیخ مهکنک و کلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیره حسکدانه و فلفل و دارچینی باشد بعد از نضج تا مدت نخورند صفت آن صبر و سقوطری بمثقال بوزیدان و زنجبیل ترنجبین شیر حلبه بوده کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده هر یک ربع غاریقون و شحم حنظل و افسنتین هر یک نیم درم هم هیلهٔ نیم مثقال و بجای کوفته و بیخته

بابونه و زرابه بپزند و حب بسازند و بعد از آن در این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ چغندر و بید انجیر و سلق شبت نانخواه مرزنجوش
شبت اکلیل الملک حلبه حمص هر یک هفت درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انکبار هر یک ده درم در آن حل کرده و روغن
زیت یا زیره ده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب بود و تریاق کبیر و شیر و دیطوس و جوارش بلادر هر کدام
که باشند مثقالی حب یا تناول کنند یا شراب بالنگو و سنبل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بخایند و چون آثار برء ظاهر شود روغن قسط و روغن
شونیز و سداب و نفط سفید و امثال آن بر اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس یاسمین
ببویند و باین ماء الاصول [illegible] بنمایند صفت بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و تخم کرفس و انیسون یک درم نانخواه [illegible]
مدحرج شونیز هر یک [illegible] ورم در [illegible] من آب بجوشانند تا یک من آید با انگبین عسل بقوام آرند تشنج امتلائی آنست که عصب بمبداء خویش جهد و عضو نیز تابع
او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی کند و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی
شود و آنرا تشنج رطب و امتلائی نیز گویند و این بغتة واقع شود و علامت آن امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن بعینه علاج فالج باشد و اگر بسبب سودا باشد
که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس گویند و این مشکل تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده امراض
کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود و علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه
چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار [illegible]
کدو و [illegible] و شراب قند [illegible] یا تمر هندی مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و بر عضو [illegible]
[illegible] روغن بنفشه و موم [illegible] بر بدن بمالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود [illegible]
[illegible] در شربتی [illegible] حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب جراحت عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب [illegible] حادث شود و علاج آن [illegible]
بود [illegible] واما [illegible] تشنج بود که عضلات [illegible] حادث شود و [illegible] عصب [illegible] از جهت مبداء و از جهت خلاف [illegible]
طرف حرکت نکند علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد [illegible] باشد که در عضلات [illegible] چشم واقع شود و [illegible] غیر طبیعی [illegible]
شود و از [illegible] خود [illegible] و سبب آن تشنج بود یا استرخا اما آنچه از تشنج بود علامت آن [illegible] بود و [illegible]
علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت [illegible] خصوص [illegible]
فرو آمده باشد و خشک [illegible] شده و [illegible] که [illegible] چهار روز معالجه نکنند [illegible] نخورند و تا توانند [illegible]
[illegible] کرده شود بعد از آن علاج [illegible] رازیانه و انیسون و بالنگو [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] زعفران و دارچینی [illegible]
[illegible] و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنه ها چاره کنند و [illegible] کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک
نشینند و [illegible] جند بیدستر بجوشانند و [illegible] آن فرو آرند و کندر و مصطکی و [illegible] بخایند و [illegible] فلفل و جوزبوا و قرنفل و
عاقرقرحا و [illegible] که [illegible] ظاهر شود [illegible] بسبب [illegible] که [illegible] عضل [illegible]
حرکات ارادی [illegible] حرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد بود و [illegible] که [illegible] عصب [illegible]
[illegible] واقع شود و [illegible] و اعراض [illegible] حادث شود و [illegible] علامت [illegible]
باشد علاج آن [illegible] انیسون و رازیانه و سکنجبین [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران گوشت [illegible]

بجب اماره کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و با جابات نشستن نیز مفید بود و تناول [illegible]
و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء مزاج سانج بود یا بسبب آفات ضربی در اعضا یا خارجی بود و علاج آن حلتیت با ماء العسل [illegible] بمالند
و داد همان چاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و زنبق نمود که مفید بود و آنچه بسبب
اعراض نفسانی مثل غضب و دهشت و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث شود شراب انگور با تریاق تناول کنند
و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار یا تحلیل اخلاط و این قسم مشکل نیز باشد علاج آن
ترطیب بدن بود به تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا نخود آش با مغز بادام و اسفاناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام [illegible]
بروغن بنفشه و بادام کنند اختلاج جستن اندام باشد چون جستن چشم و ابرو و لب و [illegible] مقدمه لقوه باشد و سبب آن ریحی غلیظ باشد که حرارت
غریزی آن را تحلیل برده ریح و بخار کند و بسبب غلظت از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه آن را خواهد که دفع کند پس میان ایشان منازعه شود
و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب انگور تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحبها
و ایارجها که مسهل بلغم باشد بکنند خدر آنست که اعضا سست شود و بخواب رود و آن مرضیست که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در
عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد
تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامات آن همچون علامات تشنج یابس بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضغطه [illegible] باشد
یا بجهت بستن عضو یا بر آن عضو نشستن علاج آن منع ضاغط و تقویت عضو بود نزله و زکام هم عبارت از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر
بمنخرین آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله خوانند و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول
اشیاء حاره حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خارش بینی بود علاج در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه
و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا نخود آش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت و شیرینی و بخارات احتراز کنند و اگر حرارت و امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ [illegible]
تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت با خیار شنبر هر یک ده درم بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت زیاده شود
ببخور [illegible] که با صندل [illegible] کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامات آن [illegible] منخرین کلال حواس و ثقل و کسل بود علاج آن
بهوای گرم استراحت کنند و سر را بدستار پشمین و غیره گرم دارند و جلاب از تخم خطمی و پرسیاوشان با انگبین تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ
مغز بادام خورند و اگر طبیعت ممتنع باشد سنا [illegible] درم بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و تخم خطمی هر یک [illegible] درم شکر سرخ و خیار شنبر هر یک [illegible] درم بکار برند و [illegible]
[illegible] و اکلیل الملک [illegible] بجوشانند و بخار آن [illegible] و اگر در حمام [illegible] بر سر ریزند مفید بود و آنچه از منخرین آید اگر رقیق بود شونیز و انیسون
بکوبند و در خرقه بندند و بویند و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبت [illegible] باشد بکندر [illegible] کاغذ بخور کنند و در کام خود آب [illegible] کنند و بر پشت [illegible]
تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غذا [illegible] کنند [illegible] دفع کنند و [illegible] گرم کنند و آب سرکه بر آن ریزند و بینی بدان فرو دارند تا ماده [illegible]
نشود و نیز اجتناب باید کرد و جلاب از شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و آب باقلا با روغن بادام و حریره از شیر [illegible] و نبات و روغن بادام و تخم [illegible] مناسب بود
و اگر [illegible] بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض سینه ان شاء الله تعالی باب دوم در امراض چشم حفظ صحت واجب است که از جماع و سکر
[illegible] تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور [illegible] احتراز کنند و چشم [illegible]
[illegible] ضعف البصر اگر بواسطه غلبه [illegible] باشد

علامت ظاهر فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و نیلوفر با ترنجبین حل ساخته سازند و غذا ماش با مغز بادام اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند

و توتیا و غوره و کدو کشند و اگر از ماده بارد رطب بود و علامت آن دمع و رمص بود بی حمرت و وجع و عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن [illegible] جلاء و ایارج

و حب [illegible] تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با ایارج فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد و سقمونیا بریان کنند و غرغره با داروی عسل [illegible] کنند و [illegible]

در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان [illegible] کثرت

و رمص و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن

شدت وجع و خاریدن بینی و دمع و رمص باشد علاج آن آب انار با تمر هندی یا آب [illegible] تناول کنند با بنفشه و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند

و تنقیه به مطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و گلاب و لعاب بزرقطونا

و مامیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمع و التصاق

جفن و ثقل با حمرت نباشد علاج آن تنقیه دماغ به حبها و ایارجات و حقنهای نرم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود و جفن

بر هم نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند و [illegible]

عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم [illegible] نتوان گرفت و بیشتر صبیان را عارض شود علاج آن [illegible] علاج رمد باشد [illegible]

[illegible] سفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند **طرفه** نقطه باشد سرخ یا سیاه یا کبود که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه

یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و نقوع

آن کنند و قطره خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیده بیضه نیز شاید و در ابتدا [illegible]

گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر طرفه

بسبب [illegible] حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف [illegible]

چشم بکشند صفت آن اسفیداج مغسول دو درم انزروت سه درم [illegible] کثیرا یک درم افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب

می سایند و میکشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا به سیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج

و جالینوس کنند و از لبنیات و [illegible] احتراز کنند و شیاف باسلیقون [illegible] در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود [illegible]

علاج آن کشط باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زاید گردد و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه

و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روی چراغ متأذی شود علاج آن فصد عروق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز

از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز [illegible] از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج [illegible]

بیاشامند صفت آن سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده بروغن بادام

چرب کرده ده درم خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف قلقند و

باسلیقون و [illegible] روشنائی در چشم کشند صفت شیاف قلقند [illegible] پنج درم زنگار دو درم نوشادر بورق زرنیخ معدنی از هر یک [illegible] سحق

کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب [illegible] و اگر [illegible] بمقراض [illegible] **جرب** [illegible] خشونتی که در باطن

جفن حادث شود و با آن خارشتی بود علاج آن فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنائی کشند و اگر با جرب [illegible] ادویه حاد [illegible]

کنند و تنقیه بمطبوخ ملینه یا حب ایارج و افتیمون کنند و جفن باز گردانند و بانمک سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بآب گرم شویند و اگر مزمن شود
و جفن غلیظ شود هر بامداد و شب جفن را باز گردانند و بسنگ حک کنند تا خون از ان بدمد و به حجاره بران افشانند و شیاف ابیض را با آب
در چشم کشند **قروح عین** سبب آن ماده تیز باشد و علامات آن وجع تا حس ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند
و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا و شوربا با مغز بادام خورند و اگر حرارت باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند و شیح سوخته و شادنج شسته
و بسایند و ذرور سازند **حرقت عین** سوزش چشم بود و سبب آن تندی اخلاط تیز یا ارتفاع بخارات بود و علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود
فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل کشند صفت آن فلفل و دارفلفل هر یک دو درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل
چهار درم کافور دانگی بکوبند و ببیزند و استعمال کنند و اگر علامت امتلا نباشد توتیای غوره کشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل
ضماد کنند **نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود و یا ضربه یا سقطه که
عارض شود و یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامات آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز جلابی
از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول
و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون را استعمال کنند و این شیاف نیز مفید بود صفت آن تخم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم
نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره بز دو درم همه را بهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از ان بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب البته
و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود منع ابصار کند آنرا القدح علاج نباشد **جهر** آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن
بود علاج آن تطییب تقویت دماغ کنند با غذیه مرطبه و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل [illegible] پاچه و از میوه ها انجیر و انگور [illegible] بود و سرمه حصرم در چشم
کشند **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخارات غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و ضو
انفتاح بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان
و کبک خورند و فلفل و [illegible] کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و عطسه آرنده و بوئیدن کندس و جندبیدستر و فلفل
و بابونه و شبت و رازیانه خشک بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت آن مشک زعفران زهره کلنگ زهره
شب بوطواط مساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت بآب بسایند و در چشم چکانند **بیاض** سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود و اکثر
بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج آن تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس کنند و زبان عصفوران سفید [illegible] در حمام [illegible]
[illegible] صفت [illegible] زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یک درم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف
بکشند صفت آن سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبدالبحر بوره نان هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یک دو درم سحق کرده بآب رازیانه یا سداب
شیاف سازند و بوقت حاجت بجوشانند شیاف دران آب حل کرده در چشم کشند و [illegible] بعد از رمد بواسطه التصاق جفن [illegible]
حادث شود و بواسطه عدم تحلیل متمکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر و دم الاخوین کحل اقلیمیا نقره
مساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده غلیظه اکاله که بران ریزد و باشد که مژه ریخته شود
و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج آن اولا تنقیه دماغ کنند [illegible] باشد و استحمام مفید بود و عدس و گلاب و آب [illegible] بجوشانند تا مهرا
شود و ضماد سازند یا سفیده بیضه و روغن گل با هم بزنند و بران نهند و آنچه مزمن باشد فصد عروق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته [illegible]

زراج سه درهم زعفران فلفل از یک درم بسایند و بشراب بسرشند و ضماد سازند **شترناق** تحجی اند بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا الشیل گویند و بیشتر صبیان و مرطوبی المزاج را حادث شود **علاج** آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک زیره در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بر آن نهند تا التیام پذیرد باشد بگذارد و بعد از آن بادو یه ملطفه علاج کنند **برده** رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود و از آثار ثروت و صنع الطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث شود **علاج** او اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که باز گونه شده باشد بر کنند و شیره انجره و خون ضفدع یا خون قراد و شیر یا خون حلمه و سگ موضع منتف را طلا کنند و زبد خارپشت و خون کبوتر و چند بید ستر نیز مفید بود یا موی بر کنند و بسوزن گرم موضع موی آن داغ کنند و اگر از کموی یاد و موی بیش نباشد بدبق یا مصطکی موی ها دیگر بدو چسپانند یا سوزن باریک در جفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن نهند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود و علاجی بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف خارج آید و بعد از آن هند سوخته و مصطکی و قطران و زراج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنائی مفید بود **انتثار اشفار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در بن اهداب جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بعد از آن دهن سر و روغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل نوباش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجز از اکحال مناسب بود و دوائی که منبت اشفار بود و هیج و بیشیم و پسته و خرما و کندر سرب یک درم سنبل حب بلسان هر یک دو درم حجر لاجورد چهار درم سحق کنند و بمیل در اشفار کشند **قمل اشفار** جانوریست که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را آب نمک بشویند و روغن پسته و زرد و الوم در آن بمالند و صبر و موبزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با خیار و نمک و از امتلا و غذاهای بد احتراز کنند و استحمام و خلو معده مفید بود **خیالات** اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت بصر شود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علامات این سلامت قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه افزون کند که پیش چشم بر آید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان حادث شود **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کنند و رطوبت عطسیه یا مالیدن چشم چیزها سفید از زیر بیالا آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلا معده و حوالی عین کند **علاج** آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود **حول** یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود به علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطه یبس باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده حرارت شدیده حادث شود و علامات آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس **علاج** آن شیر آب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوباش شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود و علامات آن علامات تشنج امتلائی بود **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند و اگر در طفولیت از دایه هیأت شیر دادن یا خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از دود مجمره و منقل احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند و در برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا از محال خود گردد **اورام آب** امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظ و مبخرات دماغ و سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیانا بروغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی کشف کنند و چرکی که از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیه دماغ بحب ایارجات

مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین بسبب تناول کنند
و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه و بعد آن توری شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش را بصندل
و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت باشد حب
افیون و روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی
و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب مرزنجوش نیز شاید و کلقند و رازیانه و شراب انگور بخورند و اگر علامات غلبه سودا ظاهر
شود تنقیه بحب افتیمون و اسطوخودوس کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر آن دوشند و اگر این وجع از شرب مایوس باشد علامات
آن تب و ثقل سر و بیخوابی و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود **علاج** آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا
کشکاب با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض با شیر دختران بسایند
و در گوش چکانند و مرباه ترنگ و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک یک درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک ده درم
باهم بسایند و با آب زباه ترنگ کشنیز تر و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود و علامات جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرکتان و شنگ
شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل مر از زیت بمالند و در گوش نهند تا مده پاک گردد و اگر بسبب
طول مرض مواد عفنه کرم متولد شود و علامات آن احساس حرکت و خارش بود آب ترمه و مرزنجوش و آب برگ شفتالو یا بوره و سرکه یا آب تخم حنظل
در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم بپیچند و در گوش گردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر شرکت معده بود
علامات آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود **علاج** آن تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند
و اگر بشرکت دماغ بود علامات آن دوی و طنین و صداع بود **علاج** آن تنقیه کنند بحب ایارج و اکلیل الملک و ورق غار و سر نیجان و
مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن میدارند و ثفل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد و سرما باشد که بگوش رسیده باشد که بر سر بندند و روغن
مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر را گرم دارند و گوش بخار شلغم پخته و حرمل و بابونه و حشایش مذکوره فرو دارند و صمم گری گوش
اگر مولود باشد یا در پیری یا بسبب ضربه یا سقطه که موجب هتک عصبه مفروشه میشود علاج نپذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده
حادث شود **علاج** آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربا یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب و آلوچه یک ده عدد و بنفشه سه درم ترنجبین ده درم عدد انجیر
خورند و اگر تب باشد جواب اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نبید اگر سقمونیا بر بان و روغن گل در گوش چکانند
پوست افشره بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامات آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود **علاج** آن هر روز جلاب
و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند و روغن مغز زرد آلو و بادام تلخ و سداب
در گوش چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم الحنظل یا انجیر و حرمل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد
علامات آن باریک شدن رگ و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر و جوع یا تعب مفرط حادث شود **علاج** آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان
و تناول اغذیه مرطبه مثل شوربا مرغ و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود آن زائل نتواند **علاج** آن
برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش چکانند و بادام باریک بعمل آرند و گوش را گرم نگهدارند **طنین و دوی**
آواز گوش است یا رنگ و صلو بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریح غلیظ باشد علامات آن تمدد و عدم ثقل بود و گاه ساکن شود و گاهی

٥١

استفراغ کنند و اگر بسبب فضلاتی بود که گوش بریزد بواسطه امتلائی دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود و علاج آن هر روز
جلابی از زرایند و بیخ مهک و افسنتین گلقند تناول کنند و نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در
گوش چکانند یا آب زرنب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و برنجاسف و ورق نمام و ترشه و فرنجمشک و سرسبحان بجوشانند و
گوش بخار آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و آنرا که از امتلائی نافع بود اول تنقیه بحب ایارج و اصطمخیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطوران و بخورات
و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی زیاده گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ با دیمان حمام و تناول اغذیه مرطبه
بالبدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب گوشت مطیب
استعمال مشمومات معتدل شافی کرده بی ثقل گوش را زایل کند صفت آن شحم حنظل یکدرم بورق ارمنی نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک
درمی و نیم عصاره افسنتین و قسط و مر و فرفیون دانگ یک یکی کوفته و بیخته بزهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج بعد از حل در روغن بادام تلخ بسایند
و در گوش چکانند قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند با مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال
کنند و آنچه مزمن باشد قطران چکانند دخول هوام و آب اگر جهند در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آن آب زرق شعثا(؟)
با صبر با آب گرم حل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش چکانند با سیر و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بالت مخصوصه
و اگر آب در گوش رود علامت او آنست که بعد از حمام و شناکردن حادث شود و با آن جمعی(؟) باشد پس اگر تنجر یک و در جستن بیرون نیاید چوب شبت باریک باز زبانه یا چوب
که از آن حصیر سازند در گوش باید کرد تا آب جذب کند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن
اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه بازدارند کافور
و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل با مامیثا یا اقاقیا با آب مازو جوشانیده یا آب کندر و سرکه و اندکی کافور در گوش چکانند حکة الاذن
اگر گوش بخارد آب افسنتین یا روغن گل با افسنتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امراض انف بطلان شم یا نقصان قوت
شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن شود علاج آن هر بامداد جلاب افسنتین و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر
سرکه بجوشانند و در شیشه کنند و بینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با آب بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند
مفید بود و اگر از بیماری حرارتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه و ... را نافع بود نتن الانف
بسبب عفونت خلطی بود که در مصفات جمع شده باشد علاج آن اول تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه بادروج
بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند با آب فودنه نامو(؟) ... سرشند و
فتیله سازند و در بینی نهند قروح الانف اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود
شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ... در بینی نهند و از گوشت
و شیر بنی و نبات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی را بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر الانف گوشتی زاید بود
که در منخرین پدید آید و بمرور رنگ گرداند علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنجار کنند یا زرنیخ
با زرنیخ بسایند و با آب سرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر به بیمار ...

زائل نشود و قطع کنند جفاف الف خشکی بینی که در حمیات حادث شود و بسبب یبس که بر دماغ غالب بود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت
خشک شود و بینی بماند که احیانا منع شود و علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز نمایند رعاف اگر
خون از بینی رفتن گیرد اگر بسبب بحران باشد در روز باحوری بود قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف عارض شود و اگر بسبب ضعف خون امتلا او
است که اندک اندک آید و تنک بود و علاج آن شربت بنفشه و عناب تناول کنند و آب سرد بر سر ریزند و استنشاق آب کشنیز کنند و گل ارمنی
بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بوز کنند در مازو و پشت گلنار و نشاسته
و صمغ عربی سحق کرده ببالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و بسد شاخ کاو کوهی پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبه
خون باشد علامت او است که بغلبه دم غلیظ بود و علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاووشان و پشت تابان
بوت سازند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و زرق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و بیدمشک و زاج محرق مجموع یا بعضی بکشانند و با سرکه ونشاسته
طلا کنند نسج عنکبوت و قلقطار محرق با جل خر فتیله سازند و در بینی نهند و مازو به بندند و انشین راکی شکند و بیمالند فتیله افیون در آب عنب الثعلب و
کلنار صمغ عربی هر یک یک درم بکوبند و باب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از
چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان از انجمله قلاع است و آن جراحتی
بود که در دهان پیدا شود و منتشر گردد و اکثر در کودکی بود و علامت آن حمرت و حرارت و بر آمدن آن بود و علاج آن فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب
انار پر ترنجبین و نبات تناول نمایند و غذا ماش و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهان را بسوز
سرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر بسایند و بکوبند و در دهان افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ
و نشاسته و تخم کوزک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانک سحق کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند
و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و منع علاج آن گلقند و رازیانه و بیخ کهنک حب سازند و تنقیه بحب ایاره
و صبر و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند و اگر از ماده سودا بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف
آن و عدم لعاب بود و علاج آن تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر زبان و دهان بمالند
و در ابتدای امر پوست گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر بابونه و شبت و بابونه و اکلیل الملک اگر این تدبیرات مستعفر
نشود و از آن حادث شود اصل جوز سرو و فوذنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند زاج سفید و زرد و فوذنه و گلنار و گل سماق
و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر کنده دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه باردة تناول کنند ساکن شود
و در خلو معده زیادتی کند و علاج آن آب انار مز با تمر هندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا سماق
یا انار یا غوره خورند و معده را اضمادی که از میوه ها شفتالو و زردآلو و امرود و خیار و کدو مفید بود و حبی که نافع است صفت آن اسعد اذخر
سنبل عود و گلنار صندل سفید پوست اترج رامک قاقله مشک بکوبند و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند و بقدر نخود در دهان گیرند و اگر
بخر بسبب بلغمی باشد که در دماغ و معده متعفن شده باشد علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی دهان بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج
آن ریختن بهو و باز کنند بمطبوخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند و اگر احتیاج
باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند

۵۳

و کنند و قاقلا و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد کوفته بکوبند و بعسل سرشند و حب سازند و در بن دندان گیرند و اگر بسبب گوشت بن دندان باشد فصد
چهار رگ یا فصد قیفال کنند و از غذاهای حار و ترش پرهیز نمایند و جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند
و سعد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطکی و عود و فلفل و مشک
و قرنفل و هلیله زرد از هر یک پنج درم مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان بریزند و اگر بسبب آکل سنان بود علاج آن کنند آکله
همچون قلاع باشد اما فرق او بیشتر انتشار او زودتر بود و او را رائحه کریه باشد علاج او فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه
و آب غوره کنند تا زائل شود و بعد از آن مرهم مدمون با اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود سیلان لعاب یعنی آب از دهن
در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج آن شراب سیب و به و ریباس
تناول کنند و آب برگ سیب و به مضمضه کنند و کاسنی شسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب برودت
و رطوبت بود علامت آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش سفرجلی و عود تناول نمایند و قلایا
و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه مرطبه و بقول بارده احتراز نمایند و لعابی
که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج آن گفته شود در امراض امعا
اورام لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آن
شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار ترش یا ترنجبین و آب خیارین و کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم آلو
بست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل [illegible] هر یک
پنج درم تمرهندی و مغز خیارشنبر یازده درم صفت حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس و خطمی و
جو مقشر نیمکوفته هر یک ده درم ورق چقندر دسته خیارشنبر یازده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و اکامه هر یک ده درم نمک بوره هر یک
نیم درم [illegible] مضمضه با سماق و توت و انار ترش بود یا عناب ده عدد عدس [illegible] هر یک پنج درم بجوشانند و با کشنیز تر و آب توت
بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز [illegible] از رازیانه و بیخ [illegible] و
گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنه با حاده نمایند و شبت و بابونه و برگ [illegible] بجوشانند و مضمضه کنند و با صعتر و پودینه
بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود علاج آن تنقیه بحب ایاره و مطبوخ افتیمون کنند و
مضمضه بشیر تازه و شیر [illegible] و روغن بنفشه و کدو و لعاب [illegible] و حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوسن و روغن بنفشه بر زبان بمالند و اگر ورم بسبب
زهر باشد علاج آن کنند ثقل و استرخاء زبان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب غوره و فقاح
اذخر و اگر بسبب فالج بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب فرود آید [illegible] حادث شود علاج آن
تنقیه بدان باشد بحب ایاره و [illegible] یا [illegible] و مضمضه بمویزج در سرکه عنصل بجوشانند یا کبر و خردل و صعتر و عاقرقرحا در آب بجوشانند
و صبی چون بسخن نگوید زبان او بعسل و نمک بمالند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه هیچ
طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصب زبان [illegible] رسد علاج آن تنقیه دماغ باشد بایاره فیقرا و حب [illegible] و غرغره و مضمضه بسرکه

و خروج موم و عاقرقرحا **فساد ذوق** وگاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان بجمیع طعمها از تلخی احساس کنند
این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس کنند دلالت بر غلبه دم کند یا طعم حلو یا شور یا ترش احساس کنند و این دلالت بر بلغم باشد **علاج** آن تنقیه بدن باشد
از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب بود **جفاف لسان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود لعاب بهدانه و بزرقطونا و لعاب بالنگو و مضمضه
با آب تورنگ و خیار و کدو و خیار بادرنگ کنند و اگر بسبب غلظی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند وگاه باشد که بسبب بخار آن چه لعینه زبان خشک و متشقق شود
چنانکه چون بجرفه بمالند از آن پوست سفید تنک بچون پوست پیاز جدا گردد و با آن هیچ الم نباشد **علاج** آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن مورد و گل گلنار جوشانیده باشند کنند **شقوق لسان** **علاج** تر کیدن زبان آنست که هنگام
بکثیرا و دهن گیرند و از اغذیه لزج مثل پاچه و هریسه خورند **اورام شفت** **علاج** آن فصد قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب
بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و ربها و ترکیب قرص گلنار و ورق گل و حوز سبز دکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب
گوشت و سبزی اجتناب نمایند **قروح و بثور شفت** **علاج** آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنج
در آب بکوبند و با موم روغن بیامیزند و بنهند **بواسیر شفت** آنست که لب بطر شود و در میان او شقی ظاهر گردد و گاه بود که بر آن
بثور مثل توت پیدا شود **علاج** او آنست که فصد و اسهال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال نمایند و آنچه زنگ و اسباب
زند نشتر زنند تا خون بیاید و نمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند **انشقاق شفت** لب ترقیده را لعاب کتیرا و بهدانه و بالنگو طلا کنند
و گاهی کنار خشکی ظاهر میشود چون قطع میکنند در هیبات سفید بود و روغن بنفشه و بیه بط گرم کنند و شاخ گاو و کوهی سوخته با آن ضم سازند و طلا
کنند و پوست تنک که بر صفحه کشیده است بر آن نهند **باب ششم** در امراض اسنان لثه حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب در
معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خائیدن چیزهای که ترشی باشند مثل حلوا و کلاک و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم
و از چیزهای ترش و از گند ناها احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتون است و وقت
خواب حیا بار و روغن گل بمالند و بحسب مزاج در دندان بمالند و گاهگاه نمک و سنگ دندان را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند **ورم لثه**
اگر بسبب ماده حاده باشد علامت آن حمرت و لهیب و ضربان باشد **علاج** آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب با شربت اجاص و آب انار
بنات تناول کنند و همچنین مرهم اخل کنند و غذا ماش مقشر یا آلو بخورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق مضمضه
کنند و گلنار و جوز سرو انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث و فوفل بسایند و بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار و امرود
و زرد آلو و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج آن بچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلفمونی بر آن ریزند تا گوشت فاسد زائل شود و لثه را
نمک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسایند و بر کره
بر آن ریزند یکدرم از آن با دو درم نمک سوده و تخم گل بکوبند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و گل سرخ و مورد بکوبند
و با سرکه عسل بسرشند و بر آن نهند **وجع اسنان** اگر از سوء مزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود **علاج** آن
فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و شراب عناب و تمر هندی بخورند و غذا حمیضات یا بوتاشن با مغز بادام باشد و از گوشت و
شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگهدارند و اگر وجع لثات بود آنرا کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز و تورنگ بگیرند و با حبه افیون مضمضه کنند و
و اگر وجع از سوء مزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و تسکین وجع بملاقات چیزهای گرم **علاج** آن گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر خورند

۵۵

خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و بیخ مهک و کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن
گیرند و دندان را بدان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع سازند و اگر خواهند که بی آهن قلع کنند زنجبیل در
سرکه پرورده با شیر بر دندان نهند یا توبال مس و شیر الخرما یا نوع با هم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بر آن ریزند و نهفته در سرگین اسپ پنهان دارند
و بعد از آن پاره از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحر بر آن نهند که بریزد تا منقطع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای
دیگر نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء معده زائد شود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گوارش
عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء معده و غذائیکه شب مانده باشد احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در دندان متولد شود و دندان از انجا ریزه گردد تا و تخم ترب ریزه
بدارند که کرم بیرون آید **ضرس** اگر بسبب مضغ چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بخائیدن و مالیدن صعتر و وج و نمک و عسل و کندر
بخائیدن تورک و مغز بادام شیرین و صمغ و اگر بسبب بلغم حامض باشد و اثر آن در دهن بود که در معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده باشد و بعد از آن استعمال این ادویه
سقوط و تحرک اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و حب الاس و
و سعد و قطر اثیت و فوفل و کزمازج و صندل و زاک و هلیله زرد و دانه مورد و مجموع یا بعضی بکوبند و شب بر بن دندان بریزند و بامدادان بعسل و سرکه و گلاب
بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند **اکله و تفتت اسنان** پوسیده شدن و ریزیدن دندان بسبب رطوبت ردیه باشد که در آن
متعفن شود و بسبب زوال رطوبت اسنان استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و گلنار و مورد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و سنگ و مصطکی بکوبند و بر آن نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود و تدبیر تناول اغذیه مرطبه و لعاب بهدانه و شیر خره و روغن بنفشه یا بنفشه و تخم کدو بر سر نهند و بر آن
نهند **تغیر لون اسنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و زرانه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر برگ آس و رم و [illegible] بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند
حفر اسنان جسمی باشد شبیه بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا هلیله و بجبیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و مسواک کنند و انچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند **حکه اسنان** خاریدن دندان بسبب ابخره
مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث میشود علاج آن آب نورک یا شیره تخم آن یا آب خیار گرد یا سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بیضه نیمبرشت مرغ و زیرباج بخورند یا
جلاب از عناب و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله سازند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند **صریر اسنان** آنست که در خواب
دندان با هم بساید اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج آن تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب سازند و گلقند و زرانه
و شراب بالنگو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد **کندی اسنان** دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد
و آن بسبب رطوبت دماغ باشد علاج آن گلقند و زرانه تناول کنند یا جلاب از زرانه و بیخ مهک و گلنگبین جوشانند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز بازیره و سعتر
با عسل بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند بکوبند و بر دندان بمالند گاه باشد که بسبب حرارت بود علامت او آنست که لمس دندان و لثه
گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج او آنست که دندان بروغن گل و بیه مرغ و صندل و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا
بخایند

باب هفتم در امراض حلق

از انجمله **خناق** است و آن مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات
مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید و عطش و تنگی نفس و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی
و زبان و لهیب و ضربان باشد و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه

بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات جلاب سازند و غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره
بلعاب و رُب توت و رُب ترنج و آب عنب الثعلب و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه و صفت آن بنفشه هفت درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم الو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد و سپستان بیست عدد عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم خطمی سبوس یک کف
و برگ چغندر دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و اکامه هر یک ده درم نمک نیم درم و با آش جو با آب گرم و سبوس و
و بنفشه کنند و خون شفتالو در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن
قلت وجع و تهیج رو و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن جلاب از بیخ کاوزبان و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با اکامه و عسل کنند یا انجیر و تخم ترب با سکنجبین عنصلی یا آب رب و مویز و سکنجبین
عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن بفصد باسلیق و حجامت ساق کنند.
و غرغره بشیر و انجیر و مرو رتک و جلاب غذا چنانکه در بلغمی گفته شد و با آش جو تکرار کنند و استعمال این حقنه نافع بود و صفت آن بسفایج هفت درم
رازیانه مرزنجوش بیخ مهک یک درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک یک درم قنطوریون باریک هر یک درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
ده عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم خیار شنبر پانزده درم اکامه روغن زیت هر یک ده درم بوره نیم درم تخم الحنظل اگر در حلق درد و حرارت بود بگیرد و فرطوز
حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبه خون از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت آن آنست که از خارج حمرت از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد.
علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه
که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا رُب توت و عدس بجوشانند و خیار شنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار
انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرو رتک کنند و چون منفجر شود تلیین بمنقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نکنند و اگر بثور در حلق از
ماده دم یا صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوص بلع ترشیها و شیرینیها علاج آن بفصد قیفال کنند و شراب
بنفشه و عناب لعوق کنند و لعاب بهدانه با نبات بخورند و غذا اسفناج با روغن بادام خورند یا حریره از آرد سبوس گرفته با شکر و روغن و بند
از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند سقوط لهات افتادن لهات بسبب خلطی بود که بجنگ لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حمرت
و لهیب و عطش باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب سرکه و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت
آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایاره کنند و غرغره با اکامه و عاقرقرحا و تخم
شبت و رازیانه و ربالعسل بجوشانند و بدان غرغره کنند بحه صوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو آب با حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات
و نحو آن علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب
و بیخ مهک و کاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم کدو با تخم خیارین با آب
خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ و برگ چغندر خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد
حادث شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل در آب
ریخته درم زعفران نیم درم کوبند و با عسل یا شکر سرشته حب سازند در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت بود که عارض حنجره شود علامت

آن احساس ثقل بود و بعد هم خشونت و الم علاج آن گلقند و ازیانه تناول کنند و بیخ مهک و شبت و انیسون و بادیان العسل بخورند
و بدان غرغره کنند و زنجبیل مربی و مویز بخورند و اگر بسبب ... قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و ... صفای قاروره باشد و
اکثر از غبار و دود حادث شود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و کدو زبان و لعاب بهدانه تناول کنند و غذا آش گندم و ثرید و شیر بخورند
و روغن بنفشه در سینه مالند و اگر بعد از حرکت و مستی حادث شود و ... شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا
نخود آش با مغز بادام و باقلا خورند و بحمام روند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات
جلاب سازند و غذا آش ماش با فلوس یا حسو از شیره سبوس با نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و ضماد از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام و موم روغن
سازند و در سینه مالند و اگر بسبب تناول اشیای حریفه باشد شیره تخم کدو با نبات یا شراب انار و عناب تناول کنند و غذا نخود آش با
اسفاناخ و ماچه خورند **نفث الدم** خونی که از دهن بیرون آید یا بسعال یا بتنحنح یا بقی یا بثقل یا از لثات یا از حنک یا لهات بود علامت
آن غرغره و مضمضه بود ... مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل ... آن بود که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حرارت و حمره
و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره ... آنچه از سینه است که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن
صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص گلنار و کهربا تناول کنند و غرغره ... نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه
انشقاق و انخراق عروق از اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نافع بود صفت آن تخم خرفه ... هر یک درم گل ارمنی ...
... هر یک چهار درم کهربا ... شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کتیرا هر یک دو درم بکوبند با آب لسان الحمل ...
و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از معده بود و در جای خود گفته شود **نشوب شوک و علق و عظام در**
حلق اگر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث خون رقیق بود **علاج** او آنست که اگر ... بیرون آرند
... ریسمان ... فرو برند و سر آن نگاه دارند ... ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان
نگه دارند ... مثل ... بخورند و قی کنند ... علق کرمی باشد که در آب بود و اگر آب فرو رود در حلق ... غرغره کنند
بسرکه و نمک ... و خردل ... نوشادر ... ایستادن ... بحمام گرم روند و ... چنانکه عطش
... آنچه آب ... باشد که بواسطه میل آب ... که بعد از ... حلق آید **علاج** آن
غرغره باشد بگلنار و پوست انار و ... سماق ... دم الاخوین ... در حلق ... امراض صدر
و آلات تنفس از آن جمله سعال است آن حرکتی باشد از ریه ... و سبب آن اگر خشونت باشد که قصبه ریه حادث شود بواسطه دخول دود و غبار
علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آش با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام
اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک ... هر یک دو درم بنفشه ... سیاوشان یک درم سپستان ده عدد ... جلاب سازند و شراب بنفشه
تناول کنند و اگر بسبب ... رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال ... نفث باشد ... و بعد از خواب **علاج** آن شراب خشخاش ...
و کتیرا و ... و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و بلعاب بهدانه ... حب سازند و در زبان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه باشد علامت آن ...
نفث بود **علاج** آن ... از بیخ مهک ... یک درم انجیر ده عدد مویز ... ده عدد بخورند یا شراب ... ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند

و بعد از نضج تمین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سپستان بیست عدد عناب ده عدد سپستان لسب عدد در از آبه تخم خیارین

پرسیاوشان تخم کاسنی بیخ مهک نیلوفر هر یک ... درم خیار شنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ... درم این جمله در آب گیرند صفت ان ... نعش قرص

بادام مغز هر یک ... درم حلبت یک درم رب السوس نخود ... درم کوبند و بعسل مصفا سرشته و سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامات آن عطش

و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بهی و بهدانه و شیره بهی از نبات بیاشامند یا شیره تخم تورک با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و بستنیر

در سینه مالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامات آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت با حرارت

هوای گرم بود و در حمام ساکن شود علاج آن علامات از زوفا نخود بریان ... عدد پر سیاوشان بیخ مهک باک درم تناول کنند و غذا نخود آب شور

خشکانه بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست مزاج ریه بود علامات آن یبوست و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از

حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهی و بهدانه با نبات و غذا اسفناج با مغز بادام

و اسفاناخ بخورند و گوشت و پاچه بزغاله سفید بود و ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلط لزج

که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامات آن خرخره سینه و سعال و نفث بود علاج آن هر روز جلاب بیخ مهک گاوزبان پرسیاوشان انجیر و سپستان

و موبیزطا تناول کنند و شراب وفا و سکنجبین عنصلی لعوق نمایند و غذا نخود آب و قلیه با مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلط که غالب باشد و لعوق سفید بود

و ... که از عسل و زرک و روغن بادام همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه کوبند و بیخ مهک و زوفا خشک سانند و با جلاب از قند بقوام آرند و همه با هم آمیزند

بلبند و اگر بسبب بخارات قلب شد علامات آن خفقان و ضعف قلب علامات سوء الوضع علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار عذب

تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب بجست ریه باشد علامات آن عدم نفث و تشنگی و رقت آواز باشد علاج آن ...

ریه باشد شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و تربد شیره و شیره چو خورند **ذات الریه** ورمی باشد که در ریه حادث میشود پس اگر از ماده دم باشد علامات

آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع صدر یا حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و منخرین و نبض عظیم موجی بود علاج آن از اول روز تا سوم فصد باسلیق کنند

با الحل و آب آن نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا اکشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان خورند و سینه و ...

از نبات و لعاب بهی و بهدانه و روغن بنفشه اشرب کنند و در روز هشتم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت بنفشه ... تخم کاسنی هر یک ... درم عناب

ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خیارین ... ترنجبین شیرخشت هر یک ... درم خیار شنبر تازه ... درم اگر احتیاج افتد در دهم بار تحریک کنند بدین مطبوخ یا

استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفرا بود علامات آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچو علاج دموی باشد در ...

بیشتر باید کرد **سل** قرحه باشد که در ریه حادث شود و سبب آن که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامات آن حمی

دق بود با آن سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب نشیند و چون بر آتش نهند بوی آن محسوس

شود و بخلاف خلط که بر سر آب ایستد و چون بر آتش نهند آن ازو بوی نباشد علاج آن شراب بنفشه و خشخاش یا ترنجبین هر یک ده درم جلاب سازند

و سرطان را پاها قطع کنند و شکم بشکافند و با نمک بشویند و در کشکاب پخته بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن پاچه بزغاله خورند و شیر آن

و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و شیر شتر نیز خصوصا از پستان بخورند و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و تمام غذا شیر باشد شیر ... سخت گرم شود ...

... کنند و بعد از این روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و درین مرض گلنگبین تازه ... که با نان بخورند و شیره تخم تورک با ... انار

عذب خورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی ... بیخ مهک نخود ... سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه

نبشر شسته و ده درم ازان تناول کنند لعوق که این مرض را مفید بود باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک
هفت درم مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده و روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع را بکوبند و در یکمن آب
بجوشانند تا نیم من آید و بمالند یمن بقوام آرند شربتی ده درم باشد قرص مفید کاوزبان پنج مهک کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم رب گل پنج درم
مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه اقراص سازند و یکمثقال بخورند شراب نعناع انار
عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یکی آب شکر یکمن با هم بآتش نرم بقوام آرند و ده درم ازان تناول کنند و درین مرض چون چشم بگو فرو رود و یا آنکه روی
تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و دست و پیشانی کشیده شود و موی بریزد و اسهال قوی بسیار شود و تب دق بافراط بود علامت مرگ بود .
ذات الصدر ورمی گرم باشد در حجاب که قاسم صدر است حادث شود از حجاب قص آنرا برسام گویند علامت آن تب لازم شدت عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده بالقبه تخریج و جنس احساس کنند و نظر بالا و زیر تواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که
در ضمن حجاب از حجاب فقرات حادث شود علامت آنست که مریض وجعی در میان شانها احساس کند و پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود
که در غشای مستبطن اضلاع یا در حجابیکه حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف
الیسر نیز واقع شود و این تب لازم باشد و علامت آن تب دائم و ضیق النفس متواتر و نبض سریع متواتر و منشاری بود و سرفه و درد و نخس بود که
تجاویکه بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ
موضع نتواند خفت علاج این مرض قریب بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر
صفراوی بود شدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت نفث علاج در هر دو نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سوم اما در دموی اول
از جانب مخالف و جمع کنند و در صفراوی از جانب موافق و هر روز جلاب از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و بنات خورند با شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با
ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و عناب نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند با شراب بنفشه و عناب تلیین طبیعت کنند و بعد از نضج باین مطبوخ
پرسیاوشان پنج درم سنای مکی بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد
شیرخشت ده درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم میان روز شربتی از عناب و لعاب بنگو و بهدانه و عرق گل و بیدمشک تشرب کنند
و درین امراض حقنه اولی تر بود از مسهل و حقنه های لینه استعمال باید کرد صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک درم سبوس
خطمی و جو کوفته هر یک کفی و برگ چغندر دسته عناب بیست عدد سپستان سی عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم ابکامه و روغن کنجد هر یک ده درم
نمک طعام یک درم و موم بروغنی از روغن بادام و بنفشه و کثیرا موم و خطمی بر موضع بمالند و بعد از تنقیه و انحطاط مرض و ترطیب نیز باید کرد و شیر
تخم کدو و آب خیار و کدو و بادیان و ترنجبین و منقی و شراب انار عذب و کاهو شاید و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناخ خورند و درین مرض
آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت
بزاق بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و روباه ترکیب سازند و ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از نضج تلیین
کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم بیخ مهک پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان
سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم و میان روز شربتی از عناب و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر ماده سوداوی بود علامت
آن [illegible] زبان اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن نحو علاج [illegible] بود و در اول استعمال [illegible] باید کرد و علاج

[illegible]
بسیار باشد که در
مجرای سی کرم افتد
و معالیق او کشیده
شود و درد او بحجاب
رسد و دوران
نفس تنگ شود و بیمار
دریابد که ذات الجنب است
[illegible]
[illegible]

از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند باب نهم در امراض قلب و بدی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامات آن شدت
تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب
سیب بنا می با گلاب عرق بید مشک کاسنی آشامند و شراب صندل و لیمو حامض و زرشک غیر مفید بود و غذا انار دانه با لیمو یا زرشک خورند و
کشنیز خشک چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یکدرم بکوبند با ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در موضع ازاره حل
کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود و صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان یک یک درم کشنیز صندل هر یک دو درم تخم
تورک تخم خیارین کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته با شراب سیب سرشته
مفرح دیگر تخم کاهو تخم خرپزه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم تورک سه درم لولو بسد و کهربا هر یک مثقال قاقله صغار طباشیر هر یک سه درم
و ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره تخم خرفه بسرشند و شربتی از این یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد
عارض شود علامات آن بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اطلال ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بدی و فزع
بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابد علاج آن شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج
و قلیه که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
صفت آن مصطکی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوز بوا کبابه قاقله پوست اترج هر یک یکمثقال مشک دانگی کوفته و بیخته با شیره قند یا عسل بسرشند
و اگر سوء المزاج یابس بود علامات آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آن شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول
کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسد کهربا لولو و ابریشم مقرض سک پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو
هر یک ده درم بادرنجبویه کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنج درم بکوبند مشک عود عنبر هر یک درمی بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند
مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامات آن قلت تشنگی و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن شراب بالنگو
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد تنقیه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال این معجون
نافع بود معجون نافع مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هیل هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب بسرشند
و شربتی مثقالی با شراب لیمو حامض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد علامات آن ظاهر باشد
فصد باسلیق کنند و لیمو حامض و سکنجبین و شراب سیب و لیمو حامض با عرق گل و بید تناول کنند و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند
و اگر علامات غلبه صفرا بود اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و به و امرود و انار میل کنند
تخم کاهو و مغز تخم کدو و زرشک یک پنج درم تخم تورک و تخم کاسنی و دانه حامض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک سه درم بکوبند و بشربت سیب
بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد علامات آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باشد
بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر بسبب کثرت
صوم و استفراغ و نزف دم و درد یا شدت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل بآشامیدن و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند مسمن نشاسته آرد نخود و آرد
برنج هر یک شصت درم تخم تورک مغز بادام فندق و پسته هر یک بیست درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد
بیست درم بخورند و هریسه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن بخورند و خفقانی که بشرکت معده و غیر حادث شود آنرا بازالة معده بنمایند اگر خلطی لزج

در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد
هر روز جلاب از پوست هیج و تخم کاسنی و بیخ بهمنک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت آن افتیمون شاهتره سنا هر یک درمی
هلیله زرد و ورق گل لاجورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و باب بالنگو سرشته ببلع کنند و سیابها و روز شربتی از نبات و عرق گل و گاو زبان
تشرب نمایند و اگر در معده سودا جمع شده باشد اثر انحراف برانند علاج آن جلاب از بالنگو و بیخ بهمنک و گاو زبان و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب
نمایند صفت آن ترید سفید افتیمون حاشا تخم الحنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک و رب سقمونیا ربع دانگ ملح نفطی مقل یک دانگی اسطوخودوس
نیم درم بکوبند بآب زنانه حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل باید و این از ضعف
ضعف قلب باشد و اجتماع روح در باستفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن ماده باشد که خانق ارواح بود چنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء عروق
از اخلاط و مهلکات معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و
اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و نبض ضعیف و نبض صغیر و صفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و
گلاب بر رو زنند و بویهای خوش بویند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل دهند
و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد
و مقویات قلب استعمال نمایند ضغطه قلب علتی باشد که چنان احساس کند که دل او را می فشارد و در عقب آن غشی خفیفه حادث شود و آن
دهن لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات و تریاقات امراض
ورم آن اگر از مواد بسته بود علاج آن در باب اورام گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامات آن انتفاخ و صلابت
و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بگلاب سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت آن عظیم بود ارد باقلا و جو و مغاث با کشنیز و آب
تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود و محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند قلت لبن
اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود بتناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر بود یا خلطی غالب شود اگر صفرا غالب شده
باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن بیاض و مائیه و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامات آن
کمودت و غلظت شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با غذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر
رحمت آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستانها را با گل ارمنی و سنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب دوم در
امراض معده سوء المزاج که عارض معده میشود یا ساده باشد یا با ماده و آنچه با ماده باشد اگر از صفرا باشد علامات آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان
بود علاج آن تنقیه معده کنند یا انکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ بهمنک نجوشانند و آب آن عسل و نمک در آن حل
کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلاب از بنفشه و اجاص و بیخ بهمنک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و تقوع آن
کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص آبرده و سکنجبین و بهیه کنند و این سفوف مفید بود صفت آن ورق گل ده درم طباشیر
پنج درم هلیله زرد و سماق هر یک دو درم مصطکی یک درم انک سه درم بکوبند با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر
ماده بلغمی بود علامات آن جشای ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره
و بطوء و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج آن اولا قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلاب از افتیمون

ویخ مهک و بالنگو و کلقند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران بر آن کنند و قلایا بزیره و ... سفید
بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و ایاره جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنه های حاده و معده را بروغن ناردین و حبر و مصطکی بمالند و گوارش
کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامات آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی
دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و اسهال
کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و از آنچه و گوارش کمونی تناول کنند و اگر سوء مزاج ساذج اگر حار بود
علامات آن تشنگی و خشکی دهن و تلخی دهن و تیمم معده و حشبا و خانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب بیباس (?)
و لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب و آب برف و غذا از زرشک تمر هندی و انار دانه و غوره خورند و نوع بارد تیز مفید بود و اگر سوء مزاج
حار یابس باشد علامات آن هزال و شده تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم کدو با آب خیار کدو با نبات و سکنجبین تناول کنند
و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ با کدو یا گوشت بزغاله خورند و زرشک هفت درم و گل ارمنی چهار درم صندل ... تخم کدو و طباشیر و تخم بورک
و ورق گل سرخ هر یک پنج درم بکوبند و بعرق بید [illegible] بسرشند و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامات آن ضعف
هضم و لین و انتفاخ بطن بود و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و حشبا ترش بود علاج آن گلقند و از آنچه و شراب بالنگو و بزوری
تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل
هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود هر یک سه درم بکوبند و با موبز [illegible] سه درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یابس
باشد علامات آن قلت عطش و کثرت اشتها و حشبا ترش و تخمه بود علاج آن گلقند و از آنچه و کلنگبین بلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل
و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و آب به بر معده طلا کنند و روغن ناردین و حبر بمالند و شرابی که مفید بود آب به ترش بحجر
شراب صرف بجر طل با آتش نرم بجوشانند تا نیمه آید پس شیره قند بر آن ریزند ... بجوشانند تا بقوام آید و در آخر ... مصطکی و دو درم دارچینی زنجبیل
قرنفل زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند و بفشارند چون بقوام آید از آتش فرو گیرند شربتی از آن
ده درم باشد و اگر سوء مزاج رطب ساذج باشد علامات آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد و میوه های تره تازه
و تمر از و سوم و اغذیه رطبه و غثیان بود علاج آن گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و
قلایا با توابل باشد و اگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید هر یک
ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق کرده و شسته که هفته در سرکه خیسانیده باشند پس
خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء مزاج یابس ساذج بود علامات آن
نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود و علاج آن شیره آب بنفشه و نیلوفر تناول کنند با شیره تخم خرفه با آب خیار کدو با نبات شربت کنند و غذا شوربا و نخود
و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد بهم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود
علامات آن تمدد و ... و قراقر و فواق و حشبا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج آن گلقند و از آنچه و کلنگبین سکنجبین ... تناول کنند و گوارش کمونی
و کندر و اطریفل ... و مصطکی و کندر و باد ... زنجبیل بخایند و این سفوف مفید بود صفت آن از آنچه انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم بکوبند
و با دو مثل آن قند بیامیزند و یک مثقال از آن ... تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام ... باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود با مصطکی ... اگر بسبب

٦٣

ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه
باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک دو درم بکوبند و با عسل سرشته و مثقالی تناول کنند و حماض ترنج یک رطل
بجوشانند تا به نیمه آید پس با یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قاقله و
مصطکی هر یک دو درم با انگوره [illegible] درم عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و باهم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاج کنند و احیانا سه درم
تناول کنند اورام معده اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اول
فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی با شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انار با ترنجبین و نبات نیز بیاشامند و غذا الخود و کشکاب با اسفاناخ
خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتدای نضج باشد جلابی از زرباد ترنج تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر پنج درم تناول
کنند و اگر حرارت چندان نباشد و ورم [illegible] از رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل با [illegible] گلاب
و آب لسان الثور و زرباد ترنج معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی و زرباد ترنج با گلاب یا با آب کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی و [illegible]
و برگ و بابونه و زرور و سنبل و سعد و آرد جو و چون ورم خراج گردد و منفجر شود علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنگاه برگ ورد ترشک
تخم خطمی هر یک دو درم بکوبند و با شیر بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب خشخاش با شیر تناول
کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و علامت انفجار قی و اسهال مده و خون باشد و چون مده کم شود شربتی از زرباد با تخم [illegible]
بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و کلنار و ورق گل هر یک دو درم
گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و باهم چندان قند بیامیزند و مثقالی از آن بخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد
باشد با ماده بلغمی بود علامت آن لثقه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهبج روی و ورم خو باشد علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه
و مثرودیطوس مفید بود با جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کرفس یک درم و تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا الخود آب [illegible]
خسکدانه با فلفل و دارچینی خورند و کرویا و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کرده بر معده مالیدن مفید بود و سعد اذخر و سنبل و [illegible]
با هم بسایند و بسرکه بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن ناردین یا روغن بان ضماد
کنند و مسهلات لینه استعمال نمایند و اگر از ماده سودا بود ورم صلب بود و با آن فکر ردیه و خبث النفس باشد علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ کرفس
و گلنگبین تناول کنند و غذا الخود [illegible] با شیر و خسکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را الحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و صبر و سنبل و سعد و اذخر
هر یک سه درم و شمع سه درم و روغن بابونه پانزده درم بقیم ضماد سازند یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی سه درم صبر و سلاریس یک چهار درم حلبه و برگ کرنب پنج درم
زعفران مر هر یک درمی بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم [illegible] انیسون هر یک سه درم بیخ کبر بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد [illegible]
پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف کنند و سی مثقال از آن با سه درم مغز خیارشنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند
و همین طبیعت بالیده [illegible] ارکاغانس کنند و قراقر و نفخ بواسطه برودت و ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب [illegible]
معده باشد که احداث نفخ و بخار کند علاج آن هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا الخود آب [illegible] و دارچینی و کرویا خورند و از
اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس [illegible] گرم کرده بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم [illegible]

در بخیل و کرد باهریک دو درم صعتر و نانخواه و مصطکی هر یکی ... بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش سفرجلی
و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با تخمه طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده بزرو و سرکه چهار شبانه روز بریان کرده هر یک ... درم بکوبند و با هم چندان
قند بسه نوبت بخورند ... تخمه شایعی بود که بطریق قی مندفع شود و چون بسیار اتفاق شود دلیل فساد هضم ... که از ازدحام ... گویند از بخارات
غیر منهضم واقع شود و عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پدید آید ... تمطی است که همه اعضا کشیده شود و صعود آن
هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن جمیع تنقیه و تقویت معده باشد ... کلبی آن شدت
اشتهاء طعام و حرص ماکولات بود بحدیکه سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامات آن نفخ و ثقل و قلت عطش
و نفخ معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج آن تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب انگور با جلاب از رازیانه و بیخ ... انگور
و کنگبین بیاشامند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و توابل گرم باشد و تنقیه بحب ... باره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و اطریفل و معجون معده
تناول کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامات آن حرقت فم معده و قلت عطش و ...
بود علاج آن تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه حریره خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو بدن این مرض پیدا شود علامات
آن تقدم اسباب آن بود و مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر التحلیل ... باشد علاج تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه
و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه ... و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه یا بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب
کرم و حیات باشد علامات آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر سبب اخلاط حامض
بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامات آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی
... خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطکی و دارچینی ... کنند و اگر احیانا احتیاج باشد بحب صبر و ایارج اسهال نمایند جوع البقر آن جوع مجموع اعضا
باشد با سیری معده و آن را بولیموس گویند سبب آن برودت مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جذب او فوت شود و بدن عظیم محتاج الغذا
باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما سخت سفر کند عارض شود علامات آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت ...
باشد و احیانا غشی نیز حادث شود و ... معده سرد باشد علاج آن شراب با انگور و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون ...
ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطریفل و جوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب
این مرض بود و سعد و سک و رامک تمام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت ... معده باشد با حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامات آن التهاب و عطش
و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب ... تناول کنند
غذا زرشک و ... و انار ... و غوره و لیمو خورند و همین که ... اشتهاء غذا پیدا شود ... عطش کاذب و تشنگی کاذب اگر بسبب
حرارت قلب و ریه باشد علامات آن ... التهاب و احتراق صدر بود و ... علاج آن شراب حماض و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل
... بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا مزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو بو کنند و این قرص مفید بود صفت
آن صندل ... مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم تورگ هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند و با لعاب اسبغول سرشند و سه مثقال از آن تناول کنند با شربت سکنجبین
و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود و بواسطه تناول چیزهای شور و حریف و حار باشد ... یا افراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین ...
... بیاشامند با آب انار یا آب غوره یا شیره تخم تورگ با نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار و کدو و آب ... مفید بود

حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن باشد که بآب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل
گردد علاج آن آب ترب و سکنجبین بکر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا از زیرباج خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود
بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد
از شرب خمر کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد دیگر طلی آب خیار کدو با اندرم طباشیر بایشان بمالند
سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن نفخ جشا و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف اشتهاء تخمه
آن باشد که دیر بماند تا هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی دراز جشا که آید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا مطلقا
تصرف نکند و هضم نگرداند سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسد که درو جمع شود **علاج** آن تقویت و تنقیه معده باشد
چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده نمود [illegible]
دو روز بر گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین
بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد
و آنچه لطیف و بخاری باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال **علاج** او آنست که طبیعت را باب گرم و روغن کنجد
مدد کنند تا زودتر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار [illegible] بالنعناع با شراب [illegible]
و به باندرم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال یا قرص طباشیر یک مثقال با رب به دو مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال
بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و [illegible]
و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کبک خورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان**
حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که درو باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان [illegible]
و اسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر [illegible] غثیان
واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان و التهاب و خشکی زبان و تشنگی [illegible]
علاج آن سکنجبین با آب نیم گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره و ریباس
با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل طباشیر [illegible]
دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک دو درم و نیم سماق زرشک انار دانه هر یک [illegible] درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب [illegible]
و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و [illegible] بود **علاج** آن قی کنند باب ترب و عسل [illegible]
تخم شبت و تخم ترب و عسل و اندکی نمک مدد کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و رازیانه با زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و
تقویت بگوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در بلغمی مفید بود **صفت** آن کندر و مصطکی و سنبل و [illegible]
یکدرم عود هفت درم انار دانه یازده درم قرنفل قاقله جوزبوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج قرنجمشک ورق گل هر یک ده درم [illegible]
و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول کنند در قی که از بلغمی و سوداوی نافع بود **صفت** آن پوست پسته ورق گل [illegible]
چهار درم و عود و مصطکی یک یک سه درم [illegible] درم بکوبند و با آب سیب سرشته قرص سازند یک مثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه [illegible]

ترکیب اکل جات شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات تناول کنند **قی دم** سبب خون آنکه قی برون آید اگر انفجار و انقطاع عرق باشد فصد باسلیق بکنند

کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بنگ و بارتنگ هر یک یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند با شراب سیب بسرشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص کهربا هر یک یک درم با شربت تناول

کنند و این قرص بسیار مفید افتد **صفت** آن کندر تخم حماض باشد و هر یک درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم نشاسته کهربا هر یک دو درم بکوبند با سماق

و یا گلاب بسرشند یک مثقال از آن با شربت تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را الصندل و اقاقیا و سک و رامک گلاب و آب برده و سرکه تضمید کنند و غذا از شک و

سماق و انار دانه خورند و اگر قی خون بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مادف را بکشش معاف و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با موم طلا کنند و قرص کهربا

یک مثقال با شربت تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر باقی نفث خون سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی هر یک درم بریان کرده با گل ارمنی بهمدیگر بکوبند و با شربت

و کشنیز و لولو و صندل سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم تورک خون سیاوشان هر یک درم صمغ عربی ده درم طباشیر دو درم بکوبند با آب سماق

یا آب لسان الحمل بسرشند و یک مثقال با شربت اعجاب بخورند از حمام و جماع و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب ریح و شور معده باشد علامت آن جمع میان شانها

و در معده باشد و چون چیزهای شور و ترش خورند جمع زیاده شود و علاج او آنست که از همه معاات احتراز کنند و از اغذیه لزجه مثل هریسه تخم مرغ خورند

و این قرص مفید بود **صفت** آن تخم حماض بارتنگ یک یک درم طباشیر و لولو کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم بکوبند

و با آب لسان الحمل یا لعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون از عضو دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامت آن

آن عضو بود و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده بیند علامت آن فیض عرق و سرخی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه و لوبیه هر یک

با یکدرم نمک بیاشامند تا جابجا ارشاد و در پی با آب گرم یا انفحه خرگوش با آب بالنگو یا برنجاسف بیاشامند یا پنیر خرگوش با عسل یا آب گرم بیاشامند و قی

کنند **فواق** حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی بود و این موذی یا خلطی حار حریف باشد علامت آن حرقت معده و صفرا

بود و علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با آب ترب و عسل با سکنجبین و آب گرم بیاشامند که قی یا اسهال دفع شود و بعد از آن ازنبات و عرق گل

و بیدبا لعاب بنگو و به دانه و روغن بنفشه و بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد بسیار حادث شود و بعد از تخمه نیز شود و **علاج** آن

گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه خورند و مصطکی بخایند و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید افتد و اگر بسبب تناول طعام

بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی

مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود یا بواسطه یبوست که موجب تشنج معده شود روغن

بنفشه و لعاب بنگو و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو و یا کدو و روغن خورند و موم روغن از آب کدو و لسان الفرور و خطمی و کثیرا و موم صافی

و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته آمده و اگر ورم کبد نیز فواق بود

و این بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان**

و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی مراری یا بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت

معده و مرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن تنقیه باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب مثل کبر

و لیمو مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل باشیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و گلقند

انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک نیم درم مصطکی قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با چندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر

بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن غثیان و آروغ منتن بود علاج آن تنقیه بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا

ثم معده الهضامه که قوه معده هضم نمی‌نماید بفواق تسمی کنند ۱۲ طب اکبر

معده بر ریزد که موجب اشتها شود و علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورند هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود و علاج
آن تنقیه و مسالک طحال بود و سکنجبین بزوری و زیرباج و اکامه و کبر زیتون و امثال آن و اگر بسبب بطلان حس معده بود و علامت او آنست که احساس قبول ش نباشد
حریفه و بالجمله کنند و اوراق و غثیان حادث نشود و علاج آن گلقند و رازیانه و شراب انگور تناول کنند یا جلاب از رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند
بخورند و بعد از نضج حب صبر و قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن جوارشات و معجونات حاره تقویت معده کنند باب دهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض
کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره بود
شاید که با آن صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلاب از تخم کاسنی و تمرهندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و
نبات تناول کنند و شربت صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک با انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نرم کم مثقال با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشامند صفت آن تمرهندی بنفشه هلیله زرد ورق گل هلیله کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آلو بنفشه هر یک ده درم کافور
نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر قابض با دو مثقال ربوب سیب
بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال
قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و لطوبت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن با مدادها جلاب از رازیانه و زرباد و ترنجبین و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با شیر خشکه و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و افسنتین و بادام مغز و اهل
و قسط و مر هر یک دو درم عصاره غافت نیم درم فلفل زنجبیل هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی از آن با آب الاصول
صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک ده درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر و غافت و حب الغار هر یک
هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم آید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم با آن تناول کنند و این قرص
نیز مفید بود صفت آن افسنتین و ریوند هر یک ده درم گلسرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک درم بکوبند و با آب کرفس قرص سازند
و شربتی یک مثقال بود و اسارون تمام بجوشانند و جگر را با آن تطبیل کنند و ثفل آن تضمید نمایند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه
کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان تشابهم و صمغ عربی هر یک بریان کرده سه درم با گلاب تر کنند و غذا برنج و
کبک و تیهو بریان کرده با سماق یا دوشاب ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت
خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و تخم کرفس و بیخ کهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با زیرباج و کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل صغیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود و قرص مفید خرنوب و رازیانه و تخم کرفس هر یک ده درم
سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس قرص سازند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و خشکی
و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیره تخم خیارین با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله و فروج
یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب برگ
ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامات آن گفته شد یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود و علامت آن ضعف کبد
قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علامت

او است که بول اندک اندک آید و بر رقیق بود و **علاج** آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و روباه تربک یک سه درم از رازیانه یکدرم نبات
ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس با نخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص زرشک یا سکنجبین ساده بابزور و غذا زیرباج
خورند و از اغذیه غلیظ و اطعمه لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود و **علاج** آن هر روز جلابی از بیخ مهک
تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ **صفت** آن سنا پنجدرم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و
ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال مغز خیار شنبر دران حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک ... در آب بجوشانند
ضماد بر جگر نهند و معجون اگر کم در رفع سده نافع بود **صفت** آن تخم کرفس رازیانه اهل سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل قسط زراوند ... عصاره غافث
بیخ بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از هر یک شش درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیر و قند با عسل سرشند و یک مثقال با ماء الاصول
تناول کنند **ورم کبد** ورم ... باشد که بر کبد ظاهر شود و اگر دموی باشد علامت او تب و تشنگی و لهیب حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن ظاهر و ورم
سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز شود **علاج** آن اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند و هر بامداد
جلاب از تخم کاسنی یا پوست بیخ کاسنی و روباه تربک یک سه درم نبات و ترنجبین یک ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ نمایند و اگر
کنند یا بدین حقنه **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک پنجدرم جو نیم کوفته سبوس و خطمی هر یک کفی خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ
ده درم روغن بنفشه ... هر یک ده درم و اگر ورم در محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری
خورند و این قرص تناول کنند **صفت** آن تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک مغسول ... بکوبند و
باب کاسنی سرشند و مثقالی بخورند و در ابتدا ورم روباه تربک و ورق گل و بنفشه و صندلین و ورق کاهو و طحلب آب بستان افروز و گلاب
ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و عسر نفس و ... قاروره و
و اسهال مراری بود **علاج** آن هر بامداد جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا با هلیله یا نقوع فواکه یا ... خشت
ترنجبین و خیار شنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و حس ورم
کند اما وجع با فراط نباشد **علاج** آن جلاب از روباه تربک رازیانه و بیخ مهک نبات تناول کنند و غذا نخود آب ... با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت
بحقنه ها [illegible] کنند یا این مطبوخ **صفت** آن سنا پنجدرم رازیانه افسنتین هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیار شنبر
تا هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن ...
سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد **علاج** آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس
و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان بالنگو لعق کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا ... هفت درم
بالنگو و بیخ مهک و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال دران حل کرده بیاشامند و غذا
نخود آب و شیره خسکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد ... الحلبه و برگ ... شمع ...
روغن بنفشه و اکلیل الملک بابونه و ... تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم مومیا دو درم روغن بنفشه
بگذارند و با هم آمیخته طلا کنند **دبیله کبد** اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کنند و مریض به پشت باز خواند خفت
و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه به دردی بود و مریض از غشی ... حاصل شود و باشد که مده لیفی با او همراه دفع شود

علاج آن پیش از انفجار بمنضجات التضمید کنند و شیر بابزرک و مرور شک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب باشد جلاب از زوفا و ...
بادیان و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم با شراب تخم خیارین و عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند **فصل کبد** علامت او
آنست که ثقل نباشد و وجع ممدود بود و تب حرارت بود **علاج** آن سکنجبین بزوری با ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید نمایند
سده کبد بسبب اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود و اندکی وجع و تب باشد و علامت ورم گرم ... بول اندک ...
بود و اگر در مقعر کبد بود بر از رطب باشد **علاج** اگر در مقعر بود منضجات استعمال کنند مثل شراب دینار ... سکنجبین ... کاسنی ...
بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند **علاج** آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد ...
و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک ... مفید بود و غذا از زرشک زیرباج انار و سکباج خورند **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از
ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود و علامت آن تهیج اطراف و بیاض لون بود **علاج** او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ ...
نمایند و زرشک بخورند و آب بادیان ... زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اسهال ... نمایند که این
مقدمه استسقا است اما استسقا سه نوع لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بر آمده شود و سبب آن ضعف جگر و ... مزاج آن او
و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر کثرت حیض یا بسبب آب ... عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا سبب ضعف طحال
بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد
از هضم آن عاجز شود و اعضا آن را جذب کند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ
و بیاض ... قاروره بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و ... باشد **علاج** آن هر روز ... جلابی از تخم کاسنی و رازیانه ...
ده درم ... بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند غذا زیرباج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندکی ...
در آن کنند و آب ... که ... ناشتا ... اندک بخورند و استحمام با آب ... مفید بود و ... حمام ...
بر آفتاب گرم نشستن نافع بود و در این مرض ... ادرار بول مبالغه باید کرد و مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک ...
و تخم کرفس و سنبل و سلیخه پنج ... رازیانه و بیخ کرفس را بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند ...
و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیارشنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و ...
تلیین کنند و معجون ... کم تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که مایه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود ...
علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صفا ... پوست آن باشد و شکم مانند مشکی پر آب چون ... از پهلو به پهلو ...
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ...
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا این حب ... آن افتیمون و غافث و انیسون و مصطکی ...
لک مغسول و عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه سرشته حب سازند و دو مثقال تناول کنند و ...
سه درم تخم کرفس هفت درم ... پنجاه درم ... هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه ... شکم
طلا کنند و بعضی شکم را شق میکنند و آب را بیرون میگیرند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب و امعا
واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و یا ... که از برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر

بطیخ و بهضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف

بود و با آن ثقلی نباشد و چون دست بر شکم زنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و افسنتین و پنج [illegible] تخم کاسنی و گلقند

تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و ماء الاصول

و تخم کرفس و تخم کاسنی و رازیانه و افسنتین و زیره کرمانی و دوقو و قطراسالیون هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ

کبر ده درم و بیخ اذخر و [illegible] اذخر هر یک دو درم مویز طائفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام

آرند و ده درم با ده مثقال از آن تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و افسنتین و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم

سنبل و جعده هر یک دو درم و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند تا آن کوفته را باد و چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول

کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض

منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و پودینه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی

از استسقا طبلی است که از اصحاب [illegible] گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود و بیرون آمدن ناف و شکم ایشان عظیم شبیه بشکم استسقا بود علاج آن

هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و روباه تربک نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی ده درم

روباه تربک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک دو درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی تا شصت پنجاه درم و [illegible]

بمالند و باید دانست که هر گاه که با استسقا تب و تشنگی بسیار بود باشیاء حاره معالجه نکنند و بروباه تربک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و

هوشش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا و هلیله کابلی و امله و بلیله هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی

هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم الوکیلی عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم بعد از تصفیه

آب کاسنی و سکنجبین ساده بخورند **یرقان اصفر** صفرتی بود و فاش که در بشره و چشم ظاهر گردد و بسبب جریان صفرا در زیر پوست

و حدث آن اگر از قبل بحران باشد علامت آن لین طبیعت و تلخی دهن بود و در روزهای باحوری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد

آب کاسنی بست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از رشک و مغز بادام خورند و باهای تازه بسرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم با کبد

حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسبزی بود و بول آن زرد و اصفر باشد و رنگ آن تیره بود و طبیعت بر

باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ

فواکه یا نقوع فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج کنند با [illegible] تخم خرفه و سکنجبین با خیار بادرنگ و یک مثقال قرص

طباشیر [illegible] و غذا الوچه و تمر هندی و ریشک و هوشش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مرارت حادث

و مره صفرا را بسیار جذب کند و در وی غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد و این نوع [illegible] حادث

شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خار بدن و خشکی [illegible] علاج

آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب [illegible] گزیدن حیوان

زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر [illegible] با آب انار [illegible] تناول کنند یا مثقالی قرص کافور با لعاب [illegible] و بهدانه با آب خیار بادرنگ بخورند و غذا اسفناخ با روغن بادام

خورند و جگر را بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم و کافور [illegible] با گلاب ضماد کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و مرارة

و امعا حادث شود و واقع بسیکرر و این نوع تابع قولنج باشد اول علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بارده کنند و ریوند و نبات هر یک مثقالی

افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود و علامت او آن باشد که

براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون

و امثال آن

باب دوازدهم در امراض طحال

سوء المزاجی که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب

و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق **علاج** آن فصد اسلیم کنند

از جانب چپ جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا زرشک با تمر هندی یا آلوچه با نخود آش و مغز بادام

و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و با ماء الجبن با سکنجبین بزوری و این قرص نیز مفید افتد **صفت** آن ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم

نیم درم طباشیر سه درم مغز تخم بطیخ سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته با آب کاسنی سرشته و مثقالی با سکنجبین تناول کنند **صفت**

سفوف طباشیر ریوند پنج مهک سنبل مصطکی نعناع هر یک دو درم زرشک چهار درم بکوبند و یک مثقال تناول کنند و انجیر و کبر بسرکه نافع بود و تخم ترب و سپندان

و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمدی بدان تر کنند و بر طحال نهند و یا ورق کرنب بکوبند و یا آرد جو و سرکه طلا کنند نافع بود و اگر تب و

تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورک یا آب کاسنی یا آب خیار کدو با سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود

علاج آن جلاب تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند یا بیست مثقال از ماء الاصول **صفت** آن پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کبر

بخدرم بیخ کرفس پنج مهک هر یک سه درم مویز طائفی ده درم تخم خیارین بخدرم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ شبت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب

بجوشانند تا یک رطل باید پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب صافی کرده عسل یا قند بجای آن نهند و بیاشامند و غذا نخود آب با شیر خشکه

خورند و اگر طبیعت محتبس باشد بدین مطبوخ تلیین کنند **صفت** آن سنا بخدرم هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه

سه درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر بازده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را با بورق و سداب و کرنب

و بیخ کبر و شته مجموع در سرکه بجوشانند و تطلیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن غلظ خون شده سیاهی رنگ و صلابت طحال و نحافت و کمودت

بدن و خبث النفس باشد **علاج** آن جلاب از بیخ کاسنی و تخم کشوث و بیخ مهک بنفشه و روباه ترکی نبات تناول کنند و غذا نخود آش با مغز بادام و کدوی

تازه خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود **علاج** آن سکنجبین بزوری

با ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه و قلایا تواله خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایارج **اورام طحال**

اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تب سریعه و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود **علاج** آن فصد اسلیق کنند و جلاب

از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و فوفل و ماميثا و کشنیز بر طحال

طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن یرقان نیز باشد **علاج** آن

جلاب از تخم کاسنی و روباه ترکی هر یک سه درم تمر هندی و نبات هر یک ده درم تناول کنند با آب انار و ریباس و غذا جو با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص

طباشیر و یک مثقال سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و تورک و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر اورام بلغمی بود علامت آن قلت عطش و

زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطوء نبض **علاج** آن جلاب از روباه ترکی و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب

خورند و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ **صفت** آن سنا هلیله زرد هر یک بخدرم ترید ده درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و بخکشت و سکوفه کبر و

بالنگو و گاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد و مویز طائفی پانزده درم شاهتره یک دسته خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه
قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج آن از طبع خویش و میل آن
و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند
و غذا زیرباج با کبک و فروج کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند صفت آن تخم کشوث و بیخ کبر از یک ده درم زراوند دحرج و تخم
سپندان هر یک سه درم عفص هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و اوویه بدان بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و حزل و بیخ کبر و
بوره ارمنی و غاشا بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند و یا خردل بکوبند و با عسل یا انجیر و کاغذی بمقدار درم بیزند و اوویه بران مالند و بر طحال نهند
و اگر ورم طحال منفجر شود و منفجر گردد و بعد زرد و یعنی در برانز دفع شود و در آن شیر تشنه دهند و بسیار مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت مجتنب نباشد
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سوداء احادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر نهند انبساط و آواز
بقرقره باشد که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب ازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سنبوس و گاورس گرم
کنند و بر موضع طحال نهند سدده طحال حادث و آن بسبب فضلات غلیظ باشد که در و مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود و علامت
ورم علاج آن جلای آب ازیانه و نانخواه و بادیان هر یک آمیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کزمازج هر یک
پنج درم تخم کشوث دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود و تغیر لون
بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء
نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج آن فصد اسیلم کنند از جانب چپ و جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا
زیرباج خورند و بعد از فتح سنا پنج درم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و یک مثقال معجون نجاح در آن حل کرده
بیاشامند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون یک درم غاریقون و بسفایج هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از آن با رطلی از لبن
بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی و اسهال سوداوی و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج
آن هر روز جلاب از امیسون و ورق گل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را با ورق گل و قرنفل و افسنتین و مقل و مصطکی تضمید کنند باب
سیزدهم در امراض امعاء و از آن جمله قولنج است و آن امراض است که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه
مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد گاهی
ثقل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سوف تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغمی لزج با براز بیرون آمده باشد علاج آن جلاب
از بالنگو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حب صفت آن ایارج فیقرا و تربد
هر یک درمی تخم حنظل و نمک هندی هر یک دو دانگی بکوبند و مقل از رف دو دانگ بجوشانند و اوویه بدان بسرشند و حب سازند یا باین حقنه استعمال کنند
سنا مکی هفت درم انجیر ده عدد و عناب ده عدد سپستان بیست عدد خسک و شبت هر یک ده درم گل بابونه اکلیل الملک و سداب هر یک کفی کل قند
دسته مورد و عنب کنجد و ادکامه هر یک ده درم تنگر سرخ بیست درم بوره سه درم و اگر قولنج بسبب ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم
نفخ بود و اقرقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود علاج آن جلاب از امیسون و نانخواه و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و
سفرجلی مسهل بخورند با تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر دو دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و مع کنند و این شیاف

٧٣

بروز و تخم حنظل زبره گاو ساز ند و شیاف بیامیزند و با شکر مسقود و کوبند و مرهم تا بیز سقمونیا و ریم تخم حنظل و دو درم هر یک و ماهی بوره و خطمی کنند و استعمال
و عناب درم انجیر و هفت هاسنا آن صفت کنند استعمال حقنه این یا سازند شیاف درم یک نیم و مقل و نیم درمی سکبینج درم سه هر یک و خطمی
بجوشانند درم هفت هر یک هاسبوس و خطمی و بنفشه الملک اکلیل و شبت و بابونه خشک درم ده پانزده یعنی طامونیر عدد ده لبست سپستان عدد ده
بالنده شکم بر بید سداب روغن و کنند استعمال گرده آن بر سر درمی نیم هر یک نمک و بوره درم ده هر یک زیت روغن و عسل و انکامه و کنند وصافی
بجوشانند و کنند بر سر آن کنجد روغن رطلی در امد نیم تا بجوشانند آب رطلی در درم بخ هر یک سداب کرفس تخم و درم ده هر یک کرنب و سداب ورق
بر شد و وجع تب آن علامات شود واقع امعا موضع در که باشد ورمی بسبب قولنج اگر و بالند شکم بر روغن و بابونه روغن و برود تا آب
آب تر با کنند تناول ترنجبین و کاسنی تخم و تریک باره از جلابی و کنند فصد آن علاج شود حادث تدریج به قولنج این و مرار وقی و عطش
و تخم عدد لبست سپستان عدد ده عناب درم بخ سنا آن صفت کنند مطبوخ این به طبیعت و نیز خورند بادام روغن با شبت غذا و ترنجبین و بنفشه
بنفشه درم هفت سنا آن صفت کنند استعمال حقنه این یا درم پانزده یک هر ترنجبین و شنبر خیار درم بیست یک تریک باره و سپستان نیم پسیا و خطمی
بنفشه ترنجبین سرخ شکر شنبر خیار سه یک هر سلق ورق و خبازی ورق و سداب ورق کفی یک سبوس و خطمی و بکوفته جو درم سه یک هر و نیلوفر
سپستان عدد ده عناب آن صفت باشد مناسب حقنه این باشد حکه و لذع و شدید حرارت و وجع با اگر درم ده بنفشه روغن مثقال ده یک هر
بهم باشد نیز درم ده بنفشه روغن و درم پانزده یک هر بنگو لعاب و جو شیره و خبازی و کدو خیار آب و کنند صافی و بجوشانند درم سه خطمی و عدد لبست
از جستن یا ضعیف حرکت از بعد قولنج که است آن او علامت شود حادث ثقیلین انثیین فرو آن یا امعا التوا بسبب قولنج اگر و کنند استعمال گرم نیم و
خود بجای امعا تا کنند تحریک انگشت ریسمان و کشند بالا بر و بندند ریسمان بر علیل پای که است آن او علاج شود حادث افتادن زیر به بالا
بتمامی گر یک مثقال درم یک و فرود خود بجای باز اگر و باشند کنجد شیره روغن با آب نخود غذا دهند نبات و رازیانه و بنفشه تریک باره از جلابی
ملحفات تناول حبس تقدم آن علامت باشد آن بیوست و ثفل احتباس بسبب قولنج اگر و آید بیرون تا بالند و کنند تر و بندند فرو
سپستان و درم چهار بنفشه یا خورند فربه مرغ با چرب آب نخود غذا و کنند تناول مثقال ده یک ترنجبین و بنفشه شراب از جلابی آن علاج
شدت آن علامت باشد امعا حرارت بسبب اگر و سازند جلاب درم پانزده ترنجبین و درم ده یک هر شاه الشاد حب و حلبه و کرک بر عدد بست
تخم برگ خرفه و کدو خیار آب با کنند تناول نبات و ترنجبین و کاسنی تخم و تریک باره و بنفشه از جلابی آن علاج بود التهاب ام و
سپستان پسیا و بزر و لبلاب و بکوفته جو سبوس و الملک اکلیل و بابونه و خیارین تخم و کاسنی تخم و نیلوفر و بنفشه آن صفت کنند تلیین حقنه بدین و
درم ده یک هر ترنجبین و شنبر خیار و بنفشه روغن در و بزرک لعاب و بنگو لعاب و کنند صافی و بجوشانند عدد لبست سپستان عدد ده عناب درم هفت
از نوعی ایلاوس الندا کثیرا و خطمی لعاب و بنفشه روغن به شکم و خورند چرب حسو یا چرب گندم شیره غذا و کنند استعمال گرده هم آن با
اول از علاج بود اضطراب و غشی و نبض ضعف آن با و آید بیرون دهن از و گردد محتبس علیا امعا در ثفل که باشد القولنج ست
آن از مارا شهر یا فلفلی جوارش یا مسهل حبی سفرجلی جوارش و کنند معاودت آن با و شود ساکن وجع چون و دهند درم سه روی بنار اول که
روغن درم دو و یک هر شیر جاو و سکبینج مقل و عدد ده و انجیر درم ده و یک هر بهلیه رازیانه کرفس تخم شبت و بابونه آن صفت کنند استعمال حقنه این و
نافع استعمال تواند اگر و نخورند غذا روز در که باید و درم نیم یک هر نمک و بوره درم پانزده یک هر انکامه و سرخ شکر درم دو و انجیر بید
و انجیر بید برگ و خشک نمام و الملک اکلیل و شبت و بابونه و شامند می اندک اندک و کنند گرم خشک شراب و بالند شکم بر حیرب و بیت بابونه روغن و

دفع شود و روباه ترکی بجوشانند و در آن می نشینند و شیاف از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و بکار برند مغص

بود که امعا را حادث شود و سکمی پیچ آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن

هر روز شیافی از افسنتین و رازیانه و روباه ترکی و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن

کرده شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب یک سه درم یا نخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند

سه درم از آن تناول کنند و شکم به روغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه تناول اطعمه حاره حریفه بود و علامت آن حرقت امعا

و تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آن آب انار ترش با نبات بیاشامند و یا لعاب اسبغول و بهدانه با سرشیر خشت از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو

و بنج درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند اگر مغص بواسطه خلط بلغم باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و بار بار بلغم بیرون آید علاج

آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا بماء مطبوخ صفت آن سنا پنج درم بنفشه سفایج رازیانه تخم کاسنی روباه ترکی هر یک سه درم

عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترید دو درم خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلط لزج باشد که در امعا

متمکن شود علامات آن قلت عطش و کثرت براق و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم که در باب قولنج

ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و دار چینی و زعفران و صعتر و در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کنند و مصطکی تناول کنند

و غذا نخود آب با شیره حسکدانه خورند و فلفل و آب سرد کمتر خورند و بیدان کرمها که در امعا متولد شود بسبب رطوبت فضلی باشد که

در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این کرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعاء دقاق

متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و جهیدن شکم و سیلان لعاب و برهم سائیدن دندان در خواب علاج آن

چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب با شیره حسکدانه و صعتر و دار چینی خورند و تخم درمنه ترکی

و برنج کابلی مقشر و وسط و مرو و سر خس و ترمس و ترید هر یک درمی و حب النیل هفت درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و از آن القیء بماند

و عمل تمام نکند اکامه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم حنظل دانگی و نیم قنبیل هفت درم بکوبند با زهره گاو لیسیده شوند و شیاف سازند و بر دارند

و در آخر روز نبید کشک با شیره تمام بخورند و از تناول اغذیه غلیظه بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد از احب القرع گویند

و او در امعاء غلاظ متولد شود و علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا هر چند که چیزی خورند سیر نشوند علاج آن

درمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم ترید یک درم شحم حنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر کنند و بیاشامند

و از لبنیات و اغذیه لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکه مقعد و در غذا آن بود

علاج آن حقنه کنند بابن ادویه صفت آن بابونه اکلیل الملک درمنه بنجاسف هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک

ده درم و ورق حنظل درسته بجوشانند و صاف کنند و روغن مغز هسته زردالو تلخ و اکامه هر یک ده درم شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند

و بکار دارند و مقعد به روغن استخوان زردالو تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و تخم حنظل و استخوان زرد الو تلخ شیاف سازند و بر دارند و اگر

اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال صبر سقوطری هفت درم بکوبند با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع ثقل

با آن تقاضا اندکی چیزی دفع شود و باشد که با آن خون بود و سبب آن اگر خلطی مرار باشد یا رطوبتی مالحه که بامعاء مستقیم ریزد و در غدد او علامت

آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن سبوس شسته یا سبوس گل ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان کرده با شیره تخم

تورک بریان کرده تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیر خشخاش خورند و این شیافها استعمال نمایند صفت آن صمغ سوخته
گل ارمنی اقاقیا کلنار هریک سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب بارتنگ سرشته شیاف بسازند و اگر بسبب ثفل خشک باشد که در امعاء محتبس شود
و خروج آن دشوار شود و موجب زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه
و خطمی و سپستان و خیارشنبر و اگر بسبب بواسیر بود که بمقعده رسد علاج آن تدهین کنند بروغن بابونه و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و برگ
و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر آجر گرم کرده نشستن مفید بود **باب چهاردهم در انواع اسهال** اگر اسهال بسبب بحران
یا دفع فضله شود بود آنرا حبس نباید کرد مگر بحد افراط رسد موجب ضعف شود **علاج** آن لعاب اسپغول جو با قند و گلاب تناول کنند یا لعاب حب جو و سنجد و کنار و کشنیز
بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر لعاب به یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و سماق و غوره و انار دانه
خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعاء ریزد علامات آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت براز و لذع مقعد باشد
علاج آن ده مثقال رب به یا یک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا نیمدرم گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم
حماض و خرنوب شامی هریک شش درم طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک سماق و لسیت کنار و سنجد هریک ده درم بکوبند
و با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا با آب مورد ضمید کنند
و غذا اسماق با انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامات آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و در اکثر صنیع بود **علاج** آن حب الرشاد
سه درم بر سر جلاب نیمگرم از نبات بیاشامند تا اخلاط کلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیاثا پنج درم با آب بارتنگ
کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال نمایند
صفت آن برنج و عدس مقشر هریک کفی لحیت انار موز بلوط هریک ده درم مازو و گلنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا
و گل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند **صفت** آن سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی
بریان کرده کلنار اقاقیا هریک دو درم بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی با آب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود **صفت** آن زیره کرمانی
در سرکه خیسانیده و انار دانه هریک یازده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی و گل و یا خرنوب هریک ده درم انیسون تخم کرفس هریک هفت درم
بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامات آن حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتها با هضم تام و قراقر
نفخ بود و رنگ مایل بسواد باشد **علاج** آن اولا تنقیه امعا باید کرد بحقنه های نرم و بعد از آن که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر لسیت و
قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و بگو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار شسته
متساوی بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن بگلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک کردانیده خورند و انار دانه
کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق امعاء و فواق بود علامت او آنست که اول غائط بیرون آید و بعد از آن خون
رقیق با ریاح و قراقر و زبد خارج شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط خون بیرون آید و بعد از آن نیز خون
و با آن علامت بواسیر نباشد **علاج** آن اگر علامت غلبه خون باشد بسبب قوت و مزاج و وقت مقتضی باشد فصد کنند و بگو و بارتنگ و تخم ریحان
هریک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کرده و بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا کاورس مقشر با شیره مغز بادام خورند و قرص
طباشیر لسیت و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود

وجع آن باشد که بواسطه اخلاط حاده و حریفه که با معا رسد یا بسبب سهال بسیار امعا مجروح شده شود و علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم
و وجع امعا بود و علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته بریان کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال
بریان کرده با شیر ... کرده بیاشامند و غذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده و یا پنیر و ماهی و گوشت ... مدام خورند و این حقنه
بسیار استعمال کنند صفت آن برنج ناشسته جو نکوفته و ورد هر یک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل
و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده
و روغن گل با پیه بز حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و قسطاریا اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب آن امتلاء
دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا ضعیفی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب
آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود و ... بود و شبیه بغساله گوشت ... اگر تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان
آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و باران علامت وجع و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا اغذیه نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی
باشد و اگر ضعف بافراط بود حبس ... و تخم ... بریان کرده و ... بریان کرده با شراب صندل و سیب کنند یا با زرشک بریان کرده و روغن گل
چرب کنند و قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده بخورند
یا انار دانه یا زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب بید و آب ... طلا کنند اما آنچه بصفرا ... بود و ... علامت او آنست که با براز
مختلط بود و از دفع آن ... اسهال شود و ... پیچیدن شکم نباشد و چون معده صافی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و ...
مقوی باشند ... تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب ... و از قابضات ... چیزی استعمال نکنند و معالجات
سوء مزاج کبد بجا آرند تا اخلاط کلی دفع شود و اما آنچه ... و غسالی بود دلالت بر انفجار دبیله کبد کند علاج آن گفته شد و ...
اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و نرمی معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده بتغیر
... علاج آن تسخین معده باشد بدواء ... حاره و سفوف ... و جوارش سفرجل قابض و غذا ...
... و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت براق و غثیان بود
علاج آن تنقیه معده کنند ... و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل ... و اگر بسبب ...
باشد که در معده حادث شده و از غذا ... شود و قوت دافعه ... علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجع حادث شود ...
... رقیق باشد و حرارت ... محسوس شود و باشد که در ... علاج آن قرص طباشیر ...
انار دانه تناول کنند و غذا ... و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت از او دفع کند و غذا ...
گرداند و این را اسهال ... خوانند علامت او آنست که بعد از خواب ... بیشتر باشد و بعد از آن منقبض شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد
علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که ... نخسبند و اگر
و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و ... بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت
کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زائل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه ... اکال یا تناول ... حاد یا بواسطه اورام واقع
شود علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود و بی لذع و وجع ... علاج آن تضمید معده باشد بقوابض مقویه

درحق قروح قرحه وحسو و ترفرمان مفید تناول کنند که خل برو باند و تبهای قابض و سوبات سعده خورند لق امعا صبیان
معتوه باشند و سبب آن طوبی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل مع زمعاکت نکند و بیرون آید علامت آن خروج سلمجات بود وصفرت لون و هزال بدن
علاج آن تناول سفیانات مجتسبه باشد مثل سبحه و کنار و کیلی و سیب و چه سفوف مقلیا تا مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد صفت آن
سنبل و مصطکی و سک و عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده سرز انار ترش گزمازج را مک تخم حماض خرنوب و دانه مورد طالقی طرا شاقی
گلنار هر یک پنج درم بکوبند مقدار دو درم تناول کنند و اگر سبب [illegible] یا قرحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدو رسد درد کند
علامت او آنست که احساس وجع امعا کند و هر از صد مدتی بک باشد علاج آن قرص طباشیر بست با قرص کلنار با رب سیب یا رب به
با تخم ریحان با تیلنگ مرز تنگ و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام حیرب کرده فرو برند و غذا کاورس با برنج
بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بگوید بسرشند و قرص سازند بکنگار با ل
تناول کنند **باب یازدهم** در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت بول منع گرده و کثرت شهوت باشد و گ
و سرعت نبض و نارمت قارورة باشد **علاج** آن آب انارین با نبات و ترنجبین با شیر و تخم تورک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب
با موشش یا اسفاناخ خورند و شراب خشخاش و رب سیب و غوره لعق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یکی نیم درم کافور [illegible] طباشیر تخم حماض کشنیز
کلسرخ گل ارمنی هر یک ده درم تخم کاهو تخم تورک هر یک هفت درم بکوبند و با آب کاهو یا تورک بسرشند و قرص سازند و مقابلی با آب انار یا شراب غوره یا شیر
سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باشد **علاج**
آن گلقند و رازیانه و گوارش کمون تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و کبوتر بچه و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و [illegible]
بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده احتراز نمایند **اورام کلیه** اگر ورم گرم باشد از ماده صفرا و
یا دم شد علامت آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و جلاب و عناب و تخم کاهو با ترنجبین
و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش با لعاب بگو و بهدانه و موضع کلیه را بصندل و خشاش و سفیدآب و شیاف و کاسنی و آب برگ [illegible] بید
کنند با آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم [illegible] با هم بیامیزند و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد
وجع و سکون تب و زیادت ثقل بود آنزمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و برگ بجوشانند و نیم گرم بر کلیه نهند و چون
تب زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و [illegible] کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و
با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش با شراب عناب و بنفشه بخورند و خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و [illegible]
نشاسته و صمغ عربی و تخم خیار هر یک دو درم و کاکنج بیخ بکوبند سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا
بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب فی شدت وجع شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل مفید بلکه زیاده
کنند بخلاف قولنج **علاج** آن جلاب [illegible] مهک تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] مغز بادام باشد و بعد از نضج مسهل کنند
بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک درم [illegible] پنج درم مهک چهار درم
ترید دو درم مویز [illegible] ده درم عناب ده عدد سپستان [illegible] عدد انجیر ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین انجبین با سنا پنج درم
هم مهک چهار درم [illegible] بالنگو تخم کاسنی رازیانه هر یک [illegible] درم بجوشانند و صاف کرده ترنجبین معجون خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از آن تنقیه

ومنفعت مثانه حبس بول است

بشبت و بابونه هر یک چهار درم برنج و حلبه هر یک پنج درم تخم خطمی و حناء هر یک ده درم بکوبند و با آب بادیانه بسرشند و ضماد سازند و مقل در آب گرم
حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصات و قروح بود علاجش گفته شود
و اگر از ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در وقت خلو معده ساکن شود **علاج** آن مدرات مثل انیسون و نانخواه
و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند **هزال کلیه** گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد بسبب کثرت جماع یا استفراغ
بسیار علامت آن با وجود کثرت بول و در لیث و نحافت بدن و قلت شهوت باه **علاج** آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله باشد و هر روز رطلی
شیر میش با یک ده مثقال ترنجبین بر سر آتش نرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز بادام و پسته و فندق و بار
با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنه‌های مسمنه استعمال کنند و مغز بادام و فندق و پسته و نارجیل و بن و چلغوزه و حب قلقل و حب الزلم
هر یک سه درم زنجبیل و دار فلفل و بهمن و مشک هر یک دو درم بکوبند و با فانید بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند **ضعف کلیه** بسبب سوء المزاج یا
هزال بود یا بسبب اتساع مجاری و تحلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا آسیبی که بدان رسد **علاج** آن منع سبب بود
و تناول مسمنات و شیر میش و شکر و آش انار دانه و مویز را بر آن نیز مفید بود و کیل شیرین مناسب باشد و معجونها و حقنه‌های
مقوی که مفید بود و حقنه کله و خصیه میش فربه و پاره دنبه و نمک گندم و نخود و تخم شلغم و هلیون از هر یک چهار درم با آب دیگ
کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از آن بپالایند و از این آب بیست مثقال و از روغن جوزه ده مثقال و از شیر گاو سی مثقال با هم
بیامیزند و شبانگاه که بعد از آن براز کرده باشد با آب چغندر و خطمی اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از این حقنه استعمال
کنند و بر آن بخسبند سه شب پیاپی این حقنه کنند که مفید بود **اورام مثانه** اگر از مواد صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه
و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد **علاج** آن فصد باسلیق کنند و
جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا اسفاناخ با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و حناء و تخم خطمی و پوست
خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه بریزند و ثقل آن بر آنجا نهند و صندل و برگ بنفشه و کاهو با بستان افروز
ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم سه درم با ده درم نبات بیاشامند یا شیره تخم و تخم کدو و بنفشه هر یک پنج درم تخم خیارک سه درم تخم خطمی
و حناء و بر سیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با
شیر کنند و ضماد سازند و چون ورم بنضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه با لعاب بهدانه بخورند و غذا ماش و مغز بادام و بنفشه و
خطمی و حناء و بر سیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرگ و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند **وجع مثانه** بسبب قروح
یا حصات بود و آن گفته شود یا بسبب سوء مزاج گرم که او را عارض شود و علامت آن وجع و لهیب
موضع مثانه و تشنگی بود **علاج** آن شیره تخم خیارک با آب خیار و کدو یا نبات تناول کنند و روغن
بنفشه در آن بمالند و در احلیل چکانند و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده
و یا ملاقات سرما حادث شود **علاج** آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ کرفس با نبات تناول کنند
با شیره حسکدانه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بر روغن نرگس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با احلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح
بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل نباشد **علاج** آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بسته

۷۹

وشبت و روغنهائی گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال باخلطی اکال یا انفجار دبیله بود و علامت آن وجع
و خروج وسم و مده و ریم مع بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد
و در قرحه مثانه عسر البول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از مثانه سفید باشد **علاج** آن هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با دو مثقال شراب
بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود آب ماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با مرزنگوش تناول کنند و اگر طبیعت محتبس
باشد حلوای ازرباره ترک و لبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبر پانزده درم بیاشامند و اگر کتیرا چهار درم [illegible]
بنده که هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یکمثقال تا دو درم از آن با دو مثقال شراب خشخاش بخورند و حب العنصل [illegible]
یکمثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و ترش
و از جماع احتراز کنند **حرقت کلیه و مثانه** علامات آن حرقت بول و رسوب مخاطی و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود **علاج** آن حلابی
از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند یا عناب ده عدد و بنفشه پنج درم با ده درم تخم خیار بجوشانند و با لعاب اسبغول و بهدانه بیاشامند و غذا نخود آب ماش و مغز بادام
یا حریره از شیر و سبوس گندم با نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه لعاب بهدانه و شیر زنان
و روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه** اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامات آن حرارت
مزاج و حرارت ادرار و تشنگی باشد **علاج** آن شراب بنفشه یا شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره سه تخم تناول کنند و غذا جو آب با روغن
بادام یا نخود آب ماش با روغن بنفشه و مغز بادام خورند **صفت** سفوف مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و مغز بادام [illegible]
درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو یا شیره تخم کدو تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب اسبغول و خطمی در احلیل
چکانند **حصات و رمل** که در کلیه و مثانه تولد کند سبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را نشف کند و به مرور زمان متحجر گردد و اگر
بسیار بود و در رعایت تولد حصات متولد شود و رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر سمین باشد و حصات مثانه نحیف [illegible] علامات حصات وجع
موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و رقت آن باشد علامات رمل ثقل و تمدد و صفار بول و خروج رمل و سوزش بول [illegible] که از کلیه
آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد **علاج** آن هر روز حلوای از تخم کاسنی و دارچینی و بیخ مهک و نبات تناول کنند یا شربت
سه تخم با نبات خورند یا ارزیانه و انیسون بجوشانند و با ده درم شیره سه تخم ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و کبک تیهو خورند
و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه ها انگور و خربزه و شیرین [illegible]
و اگر بدین تدبیر زائل نشود بدین مطبوخ تسکین کنند **صفت** آن سنا ده عدد و خسک و بادیان و حاشا از هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خبازی
و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم
ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم و قطن [illegible] روغن شبت و بابونه و خسک کنند و روغن زیت و روغن خسک در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت
و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و خسکدانه و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر علت مستحکم باشد ادویه که
مفتت حصات باشد استعمال کنند ادویه **مفتت** حجر کاکنج ده درم خرما یا جندبیدستر زنجبیل ازفلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و
بعسل سرشته و بعد از شش ماه [illegible] دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود **صفت** آن سه تخم و خشخاش هر یک
ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود

یکمثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند **صفت** روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس
و رازیانه و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کرده بیست روز در آفتاب نهند یا بآتش نرم
بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاة در یک موضع
باشند و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم گزر و نبات تناول کنند و قطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم
زنجبیل سنبل و سلیخه دو دو درم چینی جعده اساورن هر یک چهار درم حب بدیستر فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و
یکدرم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب و خارپشت خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوفندریون که آن را بپارسی ... است و گجنبکی هست
که آن را یونانیان اطاغولیدیطوس گویند و آن علفیست که دنبال دراز دارد و چون شکسته باشد از زمین بیرون آید و آن را ... و
ابوالوصل و ابوالفضل و صفراغول نیز گویند و آن را البحیة و خام میخورند در این مرض مفید است و گویند اگر مثقالی از آن چهار سال بود در آن
از زمان که انگور رنگ میگیرد بکشند اول خون او و اخرا آن را بگذارند که ریخته شود و میانه آن نگاه دارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند تا خشک
شود و آن را از غبار نگاه دارند و سحق کنند و قدری از آن با شربت با آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصاة در مجری قضیب بود و بیرون نیاید باید
شکافت و در حصاة مثانه ادویه قویه استعمال نمایند و در رفع احتیاج بادویه قویه نباشد **جمود دم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته
شود علامت آن کرب و غشی و برودت اطراف بود و نبض و نفس متواتر بود **علاج** آن سکنجبین عنصلی و زهره سلحفات تناول کنند و جگر خرچنگ خشک
کرده و شیرابه خرگوش نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر و یا برنجاسف و نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل
چکانند نافع بود **احتباس عسر البول** اگر بسبب ورم و حصاة بود علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری
بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید **علاج** آن جلابی
از انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس با نبات تناول کنند یا از رازیانه و تخم کرفس و انیسون و ماش هندی و نانخواه هر یک پنج درم بکوبند
و سه درم از آن تناول کنند و بر تهیگاه و قطن و مثانه بروغن بابونه و حبر طلا کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری
بول فرود آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد **علاج** آن لعاب اسبغول ده درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر آن ریخته با نبات بیاشامند
و از مدرات احتراز نمایند و غذا شوربا با اسفاناخ و روغن بادام یا خربزه یا شیر و سبوس ناف و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب
احتقان بول عسر البول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیره تخم بزرک و سه تخم و مدرات
غیر قویه استعمال نمایند **سلس البول** آن باشد که بول بی اراده بیرون آید **علاج** آن هر بامداد یکمثقال گوارش کندر با اطریفل کبیر
تناول کنند و اغذیه و قلایا که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الاس و شهدانج
مساوی بکوبند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و حب الاس و هلیله کابلی و بلیله و امله هر یک سه درم سعد پنج درم بلوط در سرکه خیسانیده چهار درم
بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و کسیکه بول در فراش
کند دنبه و خردل و حب الرشاد هر یک سه درم کندر یکدرم بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوصا خربزه و خیار احتراز کنند
و حنجره خروس بسوزانند و بسایند و دانگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک دو درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و
خولنجان و بیخ راسن هر یک پنج درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و قرص سازند و سه درم از آن تناول کنند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در عسل بریزند و

٨١

١٢

اسپ باخورند مفید بود و دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و انچنان باشد که دائما تشنه بود و چون آب بیاشامند
باندک زمانی بی تغیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه یا التیاع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کنند
و چون ضعیف شود قوت امساک و حمل آن نبود و لاینزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود
گرود و به دق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق و سفید دائم فی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر قرص کافور
با رب سیب و به و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن برا صندل و گلاب و آب کاسنی
طلا کنند و سه سینه و سرکه نیشب جنبانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن
عدم علامات حرارت بود و اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و حقنه یا زرم و تناول مثرودیطوس معاجین حاده
و ته هین قطن بروغن گرم تقطیر البول حالتی باشد میان عسر البول و سلس آن اگر اختلاط بول باشد با اخلاط حاده
علامت آن صفرت بول حرقت آن و علامت غلبه مراره بود علاج آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم تورک با نبات تناول کنند یا
لعاب بهدانه ده درم روغن بادام بجد درم یا شربت ازبنات و عرق بید مشک یا نبات میاشامند و غذا نخود آش و مغز بادام با کدو یا فروخ خورند و مغز تخم
کدو و سه تخم و خیار و خطمی یک یک درم و مغز بادام یکدرم و صمغ عربی الوکتیرا هر یک دو درم بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم تورک یا آب
خیار و کدو تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف مثانه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج
آن اطریفل کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و با انجیر و جوز و مویز طائفی منقل کنند و حب اشاد و خردل کنند هر یک بجد درم مغز جوز
ده درم سعد سه درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و یکمثقال بخورند بول الدم اگر سبب انفتاح عرق بود اندک اندک آید و اگر بسبب
انشقاق عرق بود دفعته بسیار آید و خون صاف تازه بود و بسبب ضربه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد
باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک یک مثقال با شربت سیب تناول کنند یا بنگ و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان
هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند و فرو برند غذا نخود آش مغز بادام بریان کرده با فروخ خورند و از تناول اطعمه
حریفه و از ترشی و شیرینی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و گلستانی و کتیرا و صمغ عربی و کهربا و تخم تورک
هر یک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته بجد درم بکوبند و با آب … سرشته کنند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی
و گل قرصی هر یک سه درم و کهربا یکدرم و نیم تخم خیار و تخم تورک و کتیرا و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند با لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب …
عروق باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و بانتنی باشد علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه بود … و هم در …
اعضاء تناسل و ارحام مثانه اگر ورم حار باشد و موی ناصفرای علامت آن تب و حمرت لون والتهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن
فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا جو آب با نخود آش و مغز بادام خورند
و آرد جو و عدس و باقلا و آب کشنیز و روباه ترک و کاسنی و طحلب و رم نهند و خرقه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و با شربت بنفشه و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک ده مثقال و چون مرض نضج شود با بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت
بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند اگر ورم بلغمی بود علامت آن سپیدی قاروره و سپیدی لون و ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلاب
از رازیانه و بیخ کرفس و گلنگبین عسلی تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که در وی بابونه باشد و قی کنند بطبیخ شبت و بیخ … و تخم

و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک زره وار با قلا و کنند و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و باقلا و روغن بابونه ضماد
سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلاب از بالنگو و رازیانه
و بیخ کهنک کلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بخه و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد
سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و عسل با هم بگذارند و ... عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود و ...
ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن ادویه کنند که در پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و ...
بزر البنج و شوکران خرده سرشته با آب کشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک شود و ... علاج آن مداومت حمام ...
و استعمال ادهان و ادویه سخنه باشد و ورم قضیب علاج آن همچون علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص ... باشد ورم حار و عدس
و کلنار و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک ... و خطمی و ... خرما و روغن بابونه قروح
خصیه و قضیب آنچه تر باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و کلنار و مس سوخته و اقلیمیا ... مرهم ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد
کنند و کاغذ سوخته و پوست چوب ... سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متآکل شود قلقدیون و ادویه اکاله ... آنچه متعفن بود ... شود بعد
از آن مرهمهای ملحمه نهند حکه خصیه و قضیب سبب آن ماده باشد که بدان حرارت ... و بواسطه عرق تیز باشد علاج آن
آنست که اعضا را با آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب ... طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق و
ادویه حبوب استعمال کنند و بقصد و اسهال تنقیه کنند سده مجری قضیب اگر سبب بثره باشد که در مجاری آن حادث شود علامت
آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم ... با نبات خورند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل
چکانند و اگر سبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع نباشد و بول اخلاط غلیظ برآید
آید علاج آن تناول مدرات باشد اعوجاج قضیب بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیه
جید الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی ... و روغن بنفشه موم روغن
سازند و در آن مالند نقصان باه اگر سبب سوء مزاج حار باشد علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره ...
خورند و ... تنقیه کنند و روغن قسط و ... در عضو مالند و اگر سبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گاو
زبان و ... و سفید غذا نخود آب گوشت بره و گنجشک ... و هریسه از گوشت بره و بط بخورند و حلوای از قند و نشاسته تناول کنند و اگر
بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان و عرق گل و بید تناول کنند و گوشت بره و
مرغ و کبک قلیه کدو و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ... تقویه کنند و اگر سبب
قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه از گوشتهای فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلوای از نشاسته و مغز بادام و فندق و
فستق و ... از مغز بادام خورند تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود ... سقنقور و نعناع و خصیة الثعلب یک
سه درم شقاقل ... با قلا هر یک هفت درم تخم گزر و تخم شلغم و ترب ... هر یک ... تخم ... درم بکوبند و بعسل ... دو درم از آن
تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن برودت ... باشد در حالت ... علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب بالنگو و زنجبیل مربا
و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با ... و یا زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند ص لسان العصافیر

۸۳

تخم جرجیر و شلغم و لوز مقشر و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم
تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین
شراب لیمو و صندل تناول کنند و روغن گاو و شیر و پنیر سفید بود و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی
باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن حب الاس از تخم کدو و تخم شلغم هر یک ده درم سکنجبین دو درم تناول کنند و غذا
قلایا متوبله خورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک ده درم پنج هیل پنج درم تخم پیاز و بلبوب هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و یا حب الرسم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه
بسبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا و جوز و بیار و بکب
خورند و قضیب را بروغن ناردین بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز بیضه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند
و با روغن بادام تازه بیست درم در هاون بسایند تا نیک با هم آمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند و نظر در تسافد حیوانات مهیج باشد
و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ حلبه قرطم نیمکوفته شلغم پاره کرده هر یک بیست درم نخود و کنجد نیمکوفته هر یک ده
درم شبت و سلق و جرجیر هر یک کفی تخم پیاز و بلبوب هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه
هر یک سه درم بر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج
آن تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده باشد یا کبد
تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود و علاج آن
تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و کدو و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و پسته بود و گوشت بره و مرغ و دراج و کبوتر و اگر
بسبب حرارت و یبوست مزاج بود و علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن هر روز رطلی
شیر با ده درم ترنجبین یا ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند
و این ادویه استعمال کنند [illegible] گوشت و پاچه بزغاله بیست درم بهمن و سوسن هر یک ده درم بجوشانند و صاف کنند و روغن گاو و پیه مرغ بط
هر یک ده درم بر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت
منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با گوشت کبک و کبوتر و گنجشک خورند
و برنج مزعفر با زیره و بریان و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و اعجان و عانه بمالند و اگر
بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار
و کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند در رو منی و مذی اکثر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع شود و اگر بسبب کثرت
آن بود و علامتش خروج منی بسیار بود و وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم باشند و شراب غوره
زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند
و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک
سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند

٨٤

وسیب و به و سنجد و انار مزش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و بنجنگشت هر یک سه درم کنار و ورق گل و سعد و شهدانه و افیون هر یک درمی
بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب
کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که از آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و دوغ
روزنشیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم
خیار و ماست و دوغ و بصل مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند
و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب سرشته و قرص سازند و سه درم از آن با آب ریباس یا انار ترش
یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شره که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاده واقع شود و افراط شهوت از آن
پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع المی احساس کنند **علاج** آن شراب عناب و نیلوفر تناول
کنند و غذا اسفناج و شیره مغز بادام خورند یا غوره و تسکین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ
باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود **علاج** آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب و بنجنگشت و
و افیون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند **غذا لیطه** آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخاء عضله
و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شغف عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند **علاج** او آنست که پیش از جماع خود را از خلا فارغ
کنند تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند کنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک درم صندل سفید و دو درم صمغ عربی و کندر هر یک نیم درم
بکوبند و با آب سیب سرشته و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول کنند و کنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و با آب
مورد سرشته شیاف سازند و بدارند **فتق** عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرا یعنی که از بالای انثیین است چیزی
نفوذ کند و در کیس انثیین فرود آید و در آنجا محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا باشد یا ثرب باشد آن را قیلة الامعا گویند و آن بتدریج حادث
شود و بازگشتن آن بر جهت بالا و با آن قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد **علاج** او آنست که به پشت باز خسپند و دست بران نهند تا باز گردد و در آب
نشینند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و اهل و حضض و اسراش و صمغ البلوط و مازوج و عفص
و اسک و چوب بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو و شبت و نقل مجموع یا بعضی بکوبند و با آب مورد سرشته و بر موضع ضماد کنند و به بند
و سه روز تا هفت روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلایا متواتره و مسخنه خورند و از حموضات و لبنیات
و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آن را ادره و قرو گویند علامت
او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند و علاج آنست اگر
آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ گز
و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و حضض و بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد
سازند و حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم کمون یک درم اشق دو درم زفت یک درم و شبت سه درم با موم و روغن
زیت مرهم سازند و بمالند و چند بید ستر و مر و بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و حلاوی از
چهار مهک و رازیانه و افیون کنند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک درم سنبل یک درم و تخم کدو شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته

٨٥

و دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بران نهند و باز گردد **علاج** آن هر روز جلاب بخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک بازیره و دارچینی خورند و جوارش کمونی و سفرجلی تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود **صفت** آن تخم سداب گندرو کندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم تخم بنجنکشت دو درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب بوده بود و مرزنجوش و بنفشه و شیح و ترس ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه وخیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قروحی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد **باب هفدهم در امراض رحم** اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حاصل شود و علامت آن ورم حار ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس آن بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب و با نیز همچنین تناول کنند و غذا جو آب یا شیره خشخاش یا اسفاناخ با مغز بادام خورند و ناف و زهار را بارد چو دهقلا و صندل و خطمی و بنفشه هر یک ... و کافور ... کشنیز ... طلا کنند و رحم را اگر ... باشد ... و ... ماده ترکیب حقنه کنند و بابونه و خطمی و ترک و اکلیل الملک ... ترکیب بجوشانند و در آن نشینند و ... تا ماده تحلیل رود و پس اگر اعراض لازمه و وجع شدت کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره تخم و شیره تخم ترک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب یا سوداوی باشد علامتش ثقل و صلابت عانه بود **علاج** آن هر روز جلاب بیخ بهک و رازیانه و کاوزبان و بالنگو و نبات با کشنیز تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب ... آن عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و خروع بمالند و پیه بز و بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری بیامیزند و بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون بروغن کلسرخ بگدازند و در رحم حل کنند **سرطان رحم** اکثر بعد از اورام حاره شود و بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبت منتنه آید علاج آن مشکل بود اما تسکین وجع باید کرد با آنکه نام و شبت و بابونه و اکلیل الملک ... و برگ کرنب و سلق و حلبه و بزرک و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و از ... حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ **صفت** آن سنا مکی و پرسیاوشان هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر یازده عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک یازده درم و اگر منقرح شود جلاب از عناب و انجیر هر یک ... عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر ده درم روغن بادام بنج درم بیاشامند و نشاسته و اسفیداج و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج ریم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد **علاج** آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و بوست انار و جو ترش و ... و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود جلاب از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا ابو ماش و نخود با مغز بادام خورند و شیره جو چهار درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم باسلیقون بنج درم با هم بیامیزند و رحم را از آن حقنه کنند و با ماء العسل آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه که

بیرون آید سفیدی تن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و بعد درم مرهم
باسلیقون در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغساله لحم بود شراب سیب به با کلاب تناول کنند و غذا اسفاناخ
با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند
و اگر دهان رحم مثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم تناول کنند و اگر امعاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب سیب تناول
کنند و اگر وجع رحم بسبب ... باشد مرداسنگ تا کاسنی بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند و یا افیون و زعفران و شیر دختران
بکار دارند **شقاق رحم** بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود و یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در
حالت مجامعت حشفه بخون ملوث شود و **علاج** آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا انواع آش و شیره مغز بادام خورند و پیه بط
و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک دو درم مرهم سازند و استعمال کنند با زفت و علک البطم در روغن
سوسن بگدازند و برداراند **بواسیر رحم** از خلطی سودای حادث شود و از آن حس بالاصبع دریابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید **علاج**
آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین روغن نرگس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا فضه و روغن برزک و موم مرهم
سازند و استعمال کنند و اگر ... شود قطع باید کرد **حکه رحم** عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت کند شوق
زیاده شود و سبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود و **علاج** آن آب انار ترین با شکر هندی
با نبات تناول کنند و غذا غوره با سماق یا انار خورند و دوغ گاو و نیز مناسب بود و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و
تخم بنجنگشت و تخم کاهو و خشخاش و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب به ترش تناول کنند **نفخ رحم** بسبب
سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذای که بدو رسد بهضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و ضلالت
و وجع ... بود **علاج** آن جلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی یا معجون سجزنیا
یک مثقال با ... بخورند و زیره و بوره و ... هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر بر عانه طلا کنند و روغن شبت و
بابونه بمالند و شبت و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن نشیند **صلابت**
طمث اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون
و تقدم استفراغ بسیار و تعب و افراط بود و **علاج** آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند
و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ بارد که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء
نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد **علاج** آن جلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا ... و شکر ...
هر یک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ... و سداب بجوشانند و در آن نشیند
و ... و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط ... و دارچینی و تفاح اذخر مطبوخ سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب نیست
شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با ... طلا کنند و ... و
قسط و زراوند و اسارون و حماما و حرمل و ... هر یک سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک
ده درم بکوبند و مشک و قسط و زراوند و اسارون ده حبه در روغن زنبق و خیری بگدازند و

۸۷

و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه قرحی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند
و استعمال بادیت و سکنجبین و سکباج تناول کنند و تخبیل و عاقرقرحا و میعه بالسویه عود و جاوشیر و اظفار الطیب کنند و در مجمره آتش نهند و دو
زیر گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند **کثرت طمث** اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت
آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر او آنست که حبس کنند الا وقتی که موجب
ضعف باشد **علاج** آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بر پستان نهند و هر بامداد یک مثقال قرص کهربا و یک مثقال گل ارمنی با ده مثقال
رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل حب کنند و فرزجه
و غذا اسفاناخ با انار و دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کزمازج و مازو و رامک کاغذ سوخته متساوی بکوبند و باب مورد سرشته بصوف
پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامات آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و ضیق النفس و سرعت خروج آن باشد **علاج** آن یک مثقال
صمغ عربی و یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره تخم بوزک بریان کرده
تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عروق باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک وجعی بود **علاج** آن قرص کهربا
گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک یک درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و بآب
مورد سرشته بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و پسته خرما و شادنج و یک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین
و گل ارمنی بسایند و بآب لسان الحمل سرشته بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت براق و
قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهیج رو و حیض بود **علاج** آن جلابی از بیخ مهک با انگور و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس بکنند یا سنا بیخ دم و با انگور و رازیانه هر یک
سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابساتی که ذکر رفت استعمال
کنند و سماق و گلنار و تنکار هر یک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و بآب سماق سرشته بردارند و اگر بسبب
غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد دم بود
علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد النضج اسهال بطبیخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند
سیلان رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم بود و علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و آن
رطوبت بنوبت آید **علاج** آن شراب صندل و لیمو و سیب تناول کنند و قلیه یا مطبوخه و مرغ گردانیده خورند و معجون مفرح جواهر
گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شده استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه در آن ملوث کنند و در آفتاب نهند
تا خشک شود معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد **علاج**
آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و جفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و آب مورد آمیخته بردارند و
اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ و شدت تشنگی بوده باشد که با آن تبی نیز بود **علاج** آن آب انار
با شکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله و فواکه کنند و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن

آن رطوبت را خشک کند عقر زود باشد انشاء الله تعالی

نباشد سوء مزاج رطوبت باشد علاج آن جلابی از بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند
و منقیه بلغم مثل اطریفل و معجون نجاح کنند و بعد از آن تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده با رب به بخورند و غذا اسفاناخ با نک (…)
خورند و خون سیاوشان و شادنج مغسول و دم الاخوین و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم تورک و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن
با سماق یا لسان الحمل تناول کنند و مقل و کندر و پوست انار و زیره و مصطکی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند عقر و
عسر حبل آنکه آبستن نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم باشد و بواسطه آن منی بر رحم داخل نشود
و منجمد گردد و از استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ دم طمث بود و دیر برآید و لون حیضش سفید بود.
و نبض او صلب و متفاوت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه
بحب ایارج و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلیه (…)
و اطعمه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین بر قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند و مرهم زعفران و عود
بیت یا بسباسه هر یک دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف پاره بر دارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش و زهره گاو و شیر ماده انفحه خرگوش در شیر گاو
او با عفص بکوبند و با عسل بیامیزند و بر دارند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج گرم
باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت لون (…) سواد حیض بود و بسیار موی بار علاج
آن شیره تخم تورک با سکنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج با گوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط و مرغابی و ماکیان بگدازند و موم
بطلم در آن حل کنند و بر دارند و اگر بسبب یبوست مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت دم و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش
و عرق گل و بیدمشک و بادرنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و
کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبات رحم بود علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و
کفشد(؟) تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک بیست درم بکوبند (…) هر روز
پنج درم از آن رحم را حقنه کنند و سیعه یابسه و سادج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین بردارند و مشک و سنبل و خصیة الثعلب
و بشارة عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند باید که زن زمانی بر پشت بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا
شوند زن ران‌ها را بهم فشارد و زنی که بغایت فربه بود بر پهلوی راست رکبه با او مجامعت کنند تا آبستن شود و علامت زنی که مولد بود
آنست که سفیدی زنج و براق بود و گوش (…) آن نشنید و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود علامت حبل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید
و زن میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزال نشود و حیضش منقطع گردد و غثیان و
کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود و اگر خواهند که او را تجربه کنند
عسل آتش نادیده با آب باران بخورند هرگاه پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستن بود و سیر بر دارند و اگر طعم و بوی آن از دهن نشنود
آبستن نباشد و زنی که آبستن باشد رنگ او خوبتر بود و نشاط او بیشتر باشد و اشتهای او صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و
پستان راست او بزرگ شود و کثرة اسقاط اکثر زنی آبستن شود اما بچه نتواند داشت و سقوط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی
بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر بسبب اسباب داخلی بود اگر رطوبتی باشد که از خارج رحم کند علامت آن سیلان

رطوبت بود از رحم و تهیج اخلاط و کثرت مزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا
شوربا در نخود و مرغ فربه و امراق حسینی خورند و بعضی عادت کنند و اگر حاجت باشد کمها و ابزنها و اماره ها تنقیه کنند و فرزجه از مسک و جندبیدستر سازند
و ترنجبین ده درم و بیخ هر یک دو درم و لولو و کهربا و عود هر یک سه درم آشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقالی از آن
تناول کنند و جندبیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و مصطکی و بخور مریم و انجدان و خولنجان هر یک درمی بکوبند و مثقالی از آن بخورند و حرارت
بغالیه حوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده
و سوء هضم و تاذی از اطعمه نفاخه بود علاج آن جلاب از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کنگبین تناول کنند یا ماء الاصول غذا نخود آب با شربت
خشکه انه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و درونج و ملیت و جندبیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند و
با عسل سرشته و مثقالی تناول کنند و قطن و عانه و قبل را بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و ناجیل خورند و اگر اسقاط بسبب
لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زاید نماند که غذای جنین شود علاج آن تناول اغذیه سمینه بود و شکم هر لیه عصید و روغن گاو و شکر و بدنها
بروغن بنفشه و بادام کنند و بعد از اغذیه سمینه مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذای جنین میشود و چون محتبس شود
غذای او نشود و مسقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد عسر ولادت بسبب قوم زن بود و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف
قوت زن بود علاج آن جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان و نبات کنند و شکم و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو
چرب کنند و با بونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک تمام و ورق کرنب و سلق و برگ بجوشانند و در آن نشینند و بجندبیدستر
و کندس و شونیز عطسه ارند و چون عطسه خواهد آمد بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و اشتر دخنه دود
کنند و اگر سرها بسوزانند و دود کنند مفید بود و اگر بسبب ورمی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ و
مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب هوا سرد و بارد بود که موجب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم برند و در آب نشک نشانند
و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندل لین و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار بر تخیین بیاشامند و اگر مقناطیس
در دست چپ گیرند یا بسد بهران است نبند به بسازاید و گویند اگر چهار مثقال خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس
مشیمه و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه باز ماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد علامت موت جنین آنست که حرکت او
محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و غشی متواتر بود علاج او آنست که جلابی از مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک درم
نرگس بوره هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و جاوشیر و جندبیدستر و زهره گاو و مثانه گوسفند یک درم از آن
با گرم بیاشامند و عطسه آرند و کندس و شونیز چنانچه گفته شد بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و برشیاوشان بکوبند و بزهره گاو بسرشته و
استعمال کنند و شحم حنظل و قطران و سداب و خشکدانه هر یک درم مریم درم بکوبند و بزهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مرخیارشنبر و سکبینج و مقل
بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرزجه برند و پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید دست ببرند و بیرون ارند و
باید که جنین را پاره پاره گردانند و این عمل خطرناک بود احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان
و مشکطرامشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت رجا علتی بود شبیه بحمل که از
احتباس طمث حادث شود و علامات آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حجم کمی در شکم و احتباس طمث و انضمام فم رحم احساس

حرکت خاصه که دست بر و نهند بجنبد و شکم کند بسبب انصباب باد یا ریاح غلیظ باد و بسبب فرق میان آن و حمل آن کنند که پیش
از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سو هضم و قراقر بود و با استسقا طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان
کنند که در سو هضم و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد **علاج** آن هر روز جلاب از زرانیه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و کلکند
تناول کنند و معجون گرم و تریاق اربعه و بادالاصول مداومت نمایند و سفوف تخم کرفس ده درم زیره ده درم سرکه خیسانیده ده درم نانخواه
زنجبیل و انیسون هر یک پنج درم بکوبند و بمثل آن قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخوداب با توابل خورند
اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و عفونت
روی بتعجیل گردد و از آن بخارات متصاعد شود بقلب و دماغ رسد موجب صرع و غشی شود و این علت بدور و نوبت باشد
و اکثر زنان را حادث شود و با سبب احتباس طمث و بعض آن حادث شود علامات آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف
ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع
آنست که چون افاقت شود از حالتیکه بدو واقع شود همه اخبرها بعقل کلی ساقط نشده باشد ولعاب و زبد از دهن سوی آن نشود
بخلاف صرع **علاج** آن در وقت حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن سخرین و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون
افاقت شود دستیاد طیبه از دور دارند و چیزها مثل نفط و کندش و قنه و جند بیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک و روغن
یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بمالانند و هر روز جلاب از بالنگو و زرانیه پنج پهک گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکانه خورند
طبیعت را بشیاف و شکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر سقوطری هر یک یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیمدرم
تخم حنظل و مقل و صمغ هر یک آنچه کوفته و بیخته با آب زرانیه سرشته و حب سازند و فرو برند و با ایارج ها و حب ها تنقیه تمام کنند و بعد از
تنقیه شرب و لیلا بادالاصول و شراب افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته
بصوف بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف و حسک و شیح و ورق الغار بجوشانند و در آن نشیند و بخار آن بفرج رسد
نرگس تمام تدهین کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد صافن کنند
و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و زرانیه و انیسون هر یک سه درم و تخم تمام و برنگ هر یک دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت
هر یک یکدرم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تدبیری دیگر نکنند باب هژدهم در امراض مقعد و آن سه
زبانه بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف است یا مشابه ثؤلول بود و آنرا ثؤلولی گویند یا شبیه بانگور سرخ است آنرا عنبی
گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن
خون روان نباشد **علاج** مجموع فصد باسلیق کنند و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب
پیاز و قنه و مقل و روغن استه زرد آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و چون ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم از حد
باشد از احبس بباید کرد و وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا اسفاناخ با انار و انار دانه با مرغ و کبک خورند
و کندر و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و امله هر یک یکدرم نیم گند تا سه درم بکوبند و دو درم مقل با آب گندنا سرشته
حل کنند و ادویه بدان سرشته و حب سازند و سه درم از آن بخورند اطریفل کشنیز حب بوطه هلیله سیاه هلیله امله هر یک یکدرم دانه مرد دو درم

۹۱

بجوشانند و ضماد کنند و اگر ... نیز خوب ... [illegible]

کوبند و مقل بخدیم با آب برگ سر حل کنند و او دیه بان بسر شستند و دو ورم از آن تناول کنند و اطریفل صغیر و مقل مفید بود و اگر
بغایت باشند اکلیل الملک بنفشه و خطمی و تمر هندی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا
شود با روغن گل و سفیده تخم مرغ و بسپستان و افیون هم بسایند تا بجوهر مرهم شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود و پوست انار
جفت بلوط و خورسیر و کندر کوفته مجموع یک شیاف نرم با آب انگور بجوشانند و دو ... باون بسایند و بر موضع نهند و مقل و کندر و ...
بیخ کبر بخور کنند و اگر بورق و سر و سرو و زنجان و مر و تخم حنظل و پوست انار و مازو و مقل و مایزو و کندر بپرورده گردد و بهترین علاج
آنست که قطع کنند با دارو و حادو شش دانه افیون و یک برگ نهند تا منقطع شود و بعد از آن پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و گوسفند
و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند و ورم مقعد اگر از حار غیر بواسیر مقعد را عارض شود علامت
آن ثبات الم و حرقت موضع و وجع شدید بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و غذا ماء الشعیر و جلاب سازند و غذا آبغوره و ماش ... و خربزه
بادام خورند و بنفشه و خطمی و خیار شنبر در روباه ترکیب بجوشانند و صاف کنند و بار روغن گل و بنفشه با هم بیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ
با روغن گل و مسحوق افیون با هم بیامیزند و بکار برند یا اسفیداج بخداوم کنند و نیم اقلیمیا فضه و موم بسایند با روغن گل و موم
مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم باسلیقون نهند تا صحت یابد و قرحه خبیثه باشد که در ظاهر مقعد مقیم حادث شود و از آن صدید
آید و اگر غیر نافذ باشد بجشانند تا بخود گشاید و دم الاخوین و سرشیر بیالایند و گلنار و هر یک جدا جدا در مرهم صبر و کندر و ازروت
و مرزنجوش و زاج بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار برند و اگر نافذ بود قطع باید کرد یا با آهن و یا بدواهای تیز و بعد از آن استعمال مرهمها
ملحمه کنند **شقاق مقعد** بسبب یبوست مفرط یا گذشتن ثقل یابس بود و علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با لکرم بیاشامند و غذا آب اسفاناخ
بالکه و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم نشاسته و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بط و پیه و مغز ساق گاو و روغن
بنفشه بیامیزند و بکار برند و یا زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن پسته زرد آلو تلخ و گوهان شتر و شمع هم مرهم سازند و از آب
سرد و ... احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب بود و سفیداج رصاص بکدرم کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب برگ
و کاسنی و تورک و خطمی و حی العالم بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید جالبات دم بکار برند
استرخاء شرج آنست که ریح و غائط بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا هتک بواسیر بود علاج پذیر نباشد
و اگر بسبب استرخاء عضله مقعد بواسطه رطوبت **علاج** آن جبالی از آب انگور و ... انار و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
خشخاش خورند و ... روغن قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب و سنبل و قسط و خورسیر و پوست انار و خطمی
... بجوشانند و در آن نشینند و معاجین حار استعمال نمایند **بروز مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید علامت او آنست
که چون دست بر آن نهند باز گردد **علاج** او آنست که خورسیر و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را با آب
مورد و آب لسان الحمل بوره کنند و روغن قسط در آن بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و زیره و اذخر و کندر کوفته بر آن افشانند
و خورسیر و اقاقیا و مازو و ... کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و با روغن گل در آن بمالند و اسفیداج و گلنار و
مازو و پشت سپیده و بلوط و مورد کوفته بر آن بپاشند و غذا سماق خورند و از ... و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد
علاج آن گفته شد **باب نوزدهم** در امراض پشت از آن جمله حدبه که فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید

اگر بخارج مایل شود و آنرا حدبه گویند و اگر مداخل آنرا تقعع و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد
که در عضلات فقرات حادث شود بواسطه ضغطه فقره را از موضع خود زائل کند علامت آن تب دائم و وجع شدید
و ثقل پشت و تشنگی و قاروره نارنجی و نبض عظیم بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و زباه ترکب و سکنجبین و نبات تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ خس ستا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک یک آدرم و باه ترب
پنجدرم ترنجبین شیر خشت پنجدرم ترنجبین شیر خشت بیکدرم خیار شنبر و ترنجبین یک یا ترده درم چون وجع ساکن شود و ورم زائل گردد پنجدرم مقل بستا درم
ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با مرهم حل کنند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک ی درم بگدازند
و با هم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند ریاح افرسیه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث
شود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و لیکن از آن وجع شدید به پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلاب از انیسون
رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ مذکور
و این حب کنند ص سورنجان ترید هر یک نیم درم صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک
دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ مهک بیک استا درم
بیخ کبر بیخ کرفس بیخ غافث هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه و شبت و انیسون هر یک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نیمی آید بر
صافی کنند و با عسل بقوام آرند و به ده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند
و در حمام بر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت و فقرات می مالند و با رجیل چهار درم خسکدانه ده درم بجوشانند و روغن شیره برا
ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت بمالند و این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقره را برفق باز بموضع
برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و بنفشه مستاوی بکوبند و با حل خمر طلا کنند و جمع ظهر درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت
آن بیاض لون قاروره و بطوء نبض و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلاء و از تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در مشی
و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلاب از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه خورند و بعد
از نضج بمطبوخ سورنجان و حب سورنجان و حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء شب و جماع احتراز نمایند
و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا معجون جوارش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع
سبب کنند و استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و قدمین به روغن بنفشه و نرگس بمالند و اگر بسبب امراض کلیه بود علاج آن و معالجات
آن گفته شد و گاه باشد که در پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون و پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود
علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و زباه ترکیب نبات یا آب انار بی دانه اگر مبتلا باشد با نبات و غذا مزوره با شیر
بادام و اسفاناخ خورند و در موضع بارده ساکن شوند باب بیستم در امراض اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا و داء الفیل و دوالی
علتی است که عروق ساق و قدمین فراخ شود و بیشتر بیکاران و حمالان و یا ایستادگان را حادث شود و علامت آن ظهور رگها سطبر باشد
که گرد ساق و قدم بر آید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از زباه ترکیب و نبات و عناب و بیخ مهک و نبات خورند و غذا نخود آب
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا آب و

۹۳

وازاری بران بپیچند ومحکم بربندند واز اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را از ریاضت نگه دارند داء الفیل آن باشد که ساق وقدم بزرگ
شود ورنگ او متغیر گردد وشبیه بپای فیل باشد وسبب آن ماده سوداوی بود که بساق وقدم ریزد وعلامت آن کمودت لون ساق وحرارت
آن بود وعلاج آن فصد باسلیق کنند وهر هفته دو نوبت قی کنند وتنقیه طبیعت بمطبوخ افتیمون وحب آن کنند یا باین حب صفت آن
قنطوریون باریک تخم حنظل هر یک دو دانگ ونیم ترنجبین مثقال کتیرا مصطکی هر یک دو دانگ بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب سازند وبعد از تنقیه
[illegible] کنند وبوره وآرد شیلم وخاکستر کرنب بآب زیر سلق طلا کنند وساق را تا زانو بعصابه محکم ببندند واز اغذیه غلیظه وکثرت
واز ایستادن پای اجتناب نمایند واگر بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت وکمودت علاج آن جلاب
از بیخ [illegible] رازیانه وکلقند تناول کنند وغذا نخوداب بشیره خشکدانه خورند وبعد از نضج تنقیه بحب صبر وحب سورنجان کنند
مداومت نمایند وبعد از آن اطریفل صغیر تناول کنند وفلفل وزنجبیل کندر هر یک سه درم [illegible] هر یک چهار درم بکوبند
با مثل آن قند نبات بیامیزند ودو مثقال تا سه مثقال بخورند وصبر وکندر واقاقیا ومر وتخم اسپست بکوبند وبسرکه بسرشند
طلا کنند واز اطعمه غلیظه وبقول وفواکه بارده احتراز نمایند **عرق النساء** وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند واز [illegible]
نزول کند تا انگشتان پا رسد واگر ممتد شود فخذ باریک کند وعرج حادث شود **علاج** آن هر روز جلابی از افتیمون وتخم کرفس [illegible]
وبیخ [illegible] وکلنگبین تناول کنند وغذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند وبعد از نضج تا تنقیه بمطبوخ سورنجان وحب [illegible] کنند
وبعد از تنقیه مرزنجوش وبابونه وورق غار واکلیل الملک هر یک ده درم تخم سپندان پنج درم بکوبند و[illegible]
واو ویه بدان بسرشند وطلا کنند واکلیل الملک بابونه وشبت وقنطوریون وبیخ کرفس حاشا وصعتر وحب [illegible] بجوشانند و
دران نشینند ودر حمام بران بریزند [illegible] کرفس [illegible] وعاقرقرحا هر یک ده درم وعصاره وقثاء الحمار وحب الغار هر یک پنج درم
بوره ارمنی وقسط وجندبیدستر هر یک [illegible] بکوبند وزفت دو درم بروغن زیت بگدازند ودوا بدان بسرشند وطلا کنند [illegible]
مداومت نمایند واگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن خسک وسوس وخشکدانه وسنا وشبت وبابونه
وسداب هر یک هفت درم قنطوریون باریک ده درم پوست بیخ کرفس تخم کبر پنج درم حلبه [illegible] هر یک چهار درم زیره سه درم [illegible]
پانزده درم بوره [illegible] درم [illegible] روغن زیت با سوسن هر یک ده درم [illegible] اسهال نشود وحقنه [illegible]
کنند وبروغن قسط [illegible] تدهین کنند وسورنجان پنج درم [illegible] هر یک درم زعفران نیم درم
سنا مکی ده درم [illegible] مجموع بکوبند وسه درم از آن تناول کنند بآب سرد ودر آب کبریتی ونفطی [illegible] نشینند ومحجمه بر ورک
نهند وعلق بران نهند ونفط سفید یک مثقال با شراب تناول کنند واگر [illegible] شود داغ کنند **وجع مفاصل ونقرس** الم وجع
المی باشد که در مفاصل دست وپا حادث شود ونقرس مخصوص بانگشتهای پای وکعب بود وسبب این دو [illegible] ضعف
مفاصل بود وانصباب مواد بدان این ماده زود تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ بود [illegible]
وجع مفاصل [illegible] آنست که جای ماده تنگ است بدان سبب تمددی شدید حادث شود ونیز حس مفاصل
قویست بسبب اعصاب ودیگر آنکه ماده او زود تحلیل نرود بواسطه ضعف وصلابت موضع ومجاورت رباطات وان
[illegible] آنست که جمع نشود ونضج نیابد بسبب غلظ ماده ومحل اعصاب واکثر آن باشد که ماده مرکب باشد

۹۴

از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت ماده دموی وجع ضربانی
و حرارت لمس و انتفاخ عضو بود و علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و رباه ترنج و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جو آب با عناب خورند و موضع وجع را الصندل و کافور
و لعاب اسبغول و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورک و پوست خشخاش با طحلب با سرکه طلا کنند و تلیین کنند باین مطبوخ
ص سنا هفت درم ورق گل پنج درم رباه ترنج بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیار خطمی هر یک سه درم سورنجان دو درم هلیله زرد
و سیاه هفت درم مغز خیار شنبر یازده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون
و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بران ریزند و اگر ماده صفراوی بود و علامت آن حرارت لمس و صفرت لون و شدت وجع
و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود و علاج آن سکنجبین و آب گرم با تخم خربزه و آب تب قی کنند و جلاب از
تخم کاسنی و بنفشه و عناب و رباه ترنج نبات تناول کنند با آب انار و تمر هندی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت مطبوخ فواکه
با قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند ص سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان الوکیلی هر یک سی
عدد تمر هندی ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر یازده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و
عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع شدت کند بگو با سرکه و آب کدو و خیار و بستان افروز طلا کنند و استخوان سپید
سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم و بیخ کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع شدت نکند احتیاج عظیم الصفا
بغیر استعمال نکنند و دران مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت لمس باقی باشد آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود و علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود و منضجات لشکین باید
علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و بیخ هندوانه و اسپوت و کنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران
خورند و بعد از نضج تمام تلیین طبیعت بحب سورنجان و حب شبطرج یا از این حب کنند صبر سقوطری سورنجان تربد روغن بادام چرب کرده هر یک درمی
تو زیدان ماهی زهره هر یک نیم درم تخم حنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل و مصطگی هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس بسرشند و حب سازند
صفت حب شبطرج هلیله زرد و تربد هر یک درمی و ایارج فیقرا مثقالی تخم حنظل و انیسون و انخواه تخم
کرفس و سکبینج و مقل هر یک دانگی شیطرج جند بیدستر زنجبیل و جج هر یک نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند
و ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا مسهلهای قوی
ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و
جماع و امتلاء و شرب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و حنظیانا هر یک ده درم اشق و صبر زرد
هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند اخثر بزرگ مرو رشک تخم نشاسته هم سلیخه مغاث مغز خسکدانه
هر یک درمی زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن بسرشند لطول کشت بر جای سفر ز دو
حاشا سعتر فودنه چند موقی بجوشانند و دران نشینند و متردیطوس و تریاق کبیر تناول کنند
و ترهاین بر و عضای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن کمودت و قشف جلد و قلت وجع و صلابت ورم

۹۵

وبطو بعض بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه
خورند و بعد از نضج بحب ریخان یا حب شبطرج یا این حب تنقیه کنند صفت آن هلیله سیاه و زرد و صبر سقوطری رازیانه هر یک در
فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر یک دو دانگ بگوبند و باب کرفس سرشند و این شربت باشد
با تمیین با این مطبوخ کنند صفت آن سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک نیم درم قنطوریون باریک
بیخ مهک با انگور گاوزبان هر یک سه درم مویز طائفی ده درم هلیله امله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند
و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند و سه جوش بزنند پس فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین
و خیارشنبر هر یک ده درم ایارج فیقرا یکدرم در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا نیم درم ورق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بوره ارمنی
هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند بار و غن یاسمین طلا کنند و روغنها گرم و شحمها و مغزها مالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک نیم درم
مویز طائفی ده درم فلفل دار فلفل زنجبیل کبر هر یک درم بکوبند و ادویه با عسل سرشند و مثقالی بخورند و اگر ماده امیزش مرکب باشد
علامت او آن باشد که از اشیای بارده فقط و حاره فقط متاذی شود و بعضی علامت ماده حاره و بعضی علامت بارده باشد علاج آن
بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن هر روز جلابی
از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بمطبوخها و حبهای
مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و پیه بط و اقاقیا حلبه و برگ کرنب و خطمی بمالند یا کنجد را با آب مرزنجوش سحق کنند
و طلا سازند یا حلبه و برگ و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا نفط بسرشند و ضماد سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلای
و جماع و آب سرد و تناول اشیای بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مداومت کنند و معجونات و جوارشات حاره تناول
کنند و گویند اگر کفتار را بر و باهی زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید بود و استعمال نطولات
و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حشیش و تمام و ورق غار و برنجاسف و شاهسفرم نافع افتد ان شاء الله تعالی مقاله
سوم در حمیات بدانکه تب حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را
گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود و اجناس غالبه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از
ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اول تعلق بروح گیرد آن را حمی یوم گویند و اگر متشبث با عضا شود حمی دق
و اگر لاحق با خلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود ان شاء الله تعالی باب اول در حمی یوم و آن تبی باشد
که اول روح را گرم کند پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا منبعث گردد و این تب از اسباب بادیه منحصره حادث شود
مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدو اعراض نفسانی و شاید که این تب از یکروز بیش نباشد
و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامت حمی یوم آنست که نبض مستقیم نباشد و در نبض و بول تغیر بسیار
ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نبض بود و ابتدا نافض نکنند و با آن علامت امتلاء و علامت حمی عفنیه نباشد اما آنچه
از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده بنشینند
و حبس نکشند و صندل و گلاب ببویند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین بیست درم با عرق گل و بید

وآب سرد بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناخ خورند و تقلیل کاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود
بحمام معتدل روند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب
شراب صرف بود علامات آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود
علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار بنبات یا شیره تخم کوک و سکنجبین و تلیین طبیعت به
نقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب تخمه مفرط بود علامات آن حدت و حرارت بول و غلبه و بوست صغر
نبض و دردسر و سرخی روی و غور چشم بود و علاج آن ازاله تخمه کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل
و بید تشرب کنند و استعمال مشمومات بارده نمایند و اگر بسبب عفونت بود و علامات آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و
باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب انار بنبات و شراب صندل لیمو آب انار بنبات هر کدام که خواهند تناول
کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب [illegible] باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر
نبض و صفرت وجه بود و علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا کدو با اسفاناخ خورند
با شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و بنفشه و نرگس و شاهسپرم بویند و اگر بسبب تعب باشد علامات آن تقدم سبب
و بوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و مائی بود و علاج آن تناول مرطبات و استعمال ادهان و حمام بود
و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه و ربوب چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج
غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب به با عرق گل و بید و گاوزبان و یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب تکاثف
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام و ملاقات غبار یا غسل از آب سرد پیدا شود و موجب حبس حرارت و تولد تب بود
علامات آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود و علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات
بیاشامند و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر
علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم رانند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامات آن بطوء
و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود و علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تخم [illegible] با نبات تناول کنند و غذا نخود آش با
مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم کوک با آب خیار
و کدو با سکنجبین ساده یا لیموئی بیاشامند یا با نبات خورند و غذا کشکاب بالند و اگر بسبب زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر با نبات
جلاب سازند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند یا بترنجبین و مربی بنفشه با
دوم در حمی دق و آن تبی باشد که حرارت با عضا علی الخصوص قلب تشبث کرده و موجب فنای رطوبات آن شود و در ابتدای آن سهلست
زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوباتی شود که در عروق صغار موجودست آن را مرتبه اولی گویند و اگر این رطوبات را فانی کند
و متشبث برطوباتی شود که در اعضا بمنزله طل است آن را مرتبه ثانی گویند و اگر این رطوبات نیز فانی کند و لاحق برطوباتی شود که
التیام اعضا بدان است آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام و اسهال و خطای طبیب

ورلیض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت
تدمی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا انجا[م]
کند نحول و نهوکت بدن و قشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت روی و اعضا زائل گردد و
تورّی و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول دهنیتی باشد امید بر نتوان داشت اما در ابتدا علاج
پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بارده مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه بنشینند
و چین آب و گلاب و کافور پیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و سکنجبین
و صندل با شیره تخم تورک باب خیار و کدو با نبات خورند و غذا جواب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک و مهیان خورد
خورند و سرطان و بزغاله لغایت مفید بود و تدهین به روغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار
و از فواکه انار مذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردالو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب
و آب بستان افروز طلا کنند و جماع و عوارض نفسانی و اشیاء حار و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب
روند و بحمام معتدل رفتن و باب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن را شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند
و اگر این تب بواسطه سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با لعاب اسبغول و بهدانه و عرق گل و بید خورند و سر حمام و
تدهین کرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود و صفت
آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه مورد هر یک درم مغز
تخم کدو و خیار و تخم تورک بریان کرده هر یک نیم درم کافور یکدرم [illegible] دو درم مجموع بکوبند و باب به بسرشند و مثقالی تناول
کنند باید که مدقوق را از هوای گرم و سموم ایشان نیز محافظت کنند و تقویت قلب کنند و معده کنند و براحت و دعت و لعب
مائل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش
نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین کدو
و بهدانه مجموع مقشر هر یک نیم درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول
بسرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر دهند و بعد
اندک اندک غذا خورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سینه جوجه [illegible] کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق آن
گیرند و هر روز بیست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت یبوستی باشد که بر مزاج غالب شود ذبل حرارت غریزی
مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث گردد و علامات آن ذبول و قشف جلد بود و
التهاب و اشتعال نباشد و لمس سرد بود و علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب [illegible]
[illegible] و اغذیه کثیر الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکر و شیر و قند و استعمال
حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین به روغن بنفشه و بادام
[illegible] باب سوم در حمیات عفنیه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و از آن گرم کند [illegible]

سخونت بقلب و روح رسانیده شود و پس بسایر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که از متعفن میگرداند یا
اگر می گرداند از اسونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند هم نیم که تعفن او در خارج عروق
است یا در داخل عروق اگر در داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولید کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر
صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره
از آن حمیات دائره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود و بسبب حرارت تب بتحلیل رود و تب زائل شود تا انگاه
که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نائبه و اگر سودا بود ربع و تعفن ورم در خارج
عروق ورا اورام بود و آن تب عرضی باشد و این نوع حمیات مفرده باشند اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود
یا چون ترکیب حمی ورق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه بچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود بچون ترکیب
غب لازمه با غب دائره یا ترکیب از اصناف نوعی واحد بود بچون ترکیب دو غب و دو ربع و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی
بدانکه عفونت بسبب غذا آروی بحرها شد مثل قدید باید آنکه بتحلیل رود بیماری شود مثل ماست و خیار باید آنکه انچه از وصل شود
مستعد قبول عفونت بود و مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت از حجب خلط حادث شود. حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم
در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزائده یعنی هر روز که باشد زائد شود و بسبب آنکه مقدار دم در رطوبت او بسیار بود
و عفونت زائد از تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف او بود دوم متناقصه او آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه
تحلیل از تعفن زائد بود سوم واقفه و او بر یک حال بود نه زائد شود نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تب بمحرقه و سرسام
منتقل شود و اگر در این تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و عین و انتفاخ
عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نباشد و شدت او بطریق غب
کنند علاج آن از روز اول تا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج اگر چه مدفعت بود و حجامت
و ترعیف نیز شاید و هر روز جلاب از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا انگور
و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل نیلوفر شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو
مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بعضی فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب
بهی و بهدانه و زبان بمالند و در پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق
گل هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلو سیاه ده عدد آلو بخارا یازده عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک یازده درم
و اگر علیل ضعیف باشد آلو سیاه و بخارا هر یک یازده عدد و عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین
هر یک ده درم دهند و مغز فلوس خیارشنبر مد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند صفت بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان
سی عدد جو مقشر کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم اگر پنج درم و اگر با این تب سرفه
باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک دو مثقال
بکنند حمی سونوخس اگر از کثرت و غلیان خون حادث شود علامات این همین علامات بود و او از حمی مطبقه قوی باشد و از مطبقه اضعف

۹۹

علاج آن فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بر مزورات نمایند و اگر احتیاج تلیین باشد منقوع فواکه و ترنجبین کنند **حمی محرقه**
تبی صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب نیز شدت کند علامت آن
تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود علاج
آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ماء الشعیر با شیره خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد
سپستان و رب سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع
آن کنند و اگر از مطبوخ نفرت باشد شراب زرشک مکرر چهل درم با سکنجبین ساده ده درم تناول کنند آب برف و اگر سرفه باشد سنا
پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیارین هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول
کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از نضج
شیره تخم تورک با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض
و لیمو و صندل کنند و مزوره از تمر هندی و آلو کیلی و انار دانه و ترنج با فروج خورند **غب خالص** تبی صفراوی بود که ماده آن در
خارج عروق متعفن شده باشد و این تب روزی آید و روزی نیاید و زمان نوبت از چهار ساعت تا دوازده باشد و با این تب قشعریره
و نافض نباشد و زمان سرمای او اندک بود و باشد که مرکب از دو غب باشد هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب
و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند یا آب انار مز
با ترنجبین و نبات غذا ماء الشعیر با تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ روز ششم یا هفتم سنای مکی ورق گل هر یک پنج درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک
ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنای مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان و آلو هر یک بیست عدد سبوس و خطمی جو نیم کوفته بزرگی کعب لبلاب و ورق چغندر دسته خیارشنبر شکر سرخ هر یک
ده درم روغن بنفشه ده درم شراب ورد با سکنجبین و شراب دینار یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا اشربه
سرد مثل آب خیار کدو و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد
نقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر درم و سکنجبین تلیین کنند **صفت** قرص طباشیر طباشیر ده درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر درم و نیم کثیرا صمغ عربی
خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بگول بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین
و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند **حمی بلغمی** نائبه آن را مواظبه
نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در خریف و شتا حادث
شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت با بیاض
لون و تهبج رو و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا نخود و جو با اندک رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهتره
بیاشامند و سکنجبین ساده و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان با لنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت مطبوخ شبت و ترب و

100

بیخ مهک آمده که بعسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا چند درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان
هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم تربد خراشیده دو درم بادرنجبویه و سنبل هر یک دو درم
مویز طایفی یازده درم گلقند ده درم خیارشنبر یازده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد یک مثقال ایارج فیقرا بر این مطبوخ
کنند و بعد از دو روز رازیانه و زیره تحریک کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ
غاریقون سه درم بکوبند و با آب رازیانه سرشته حب ساخته بلع کنند و دیگر تقویت معده بگلقند و رازیانه کنند و اگر متمادی شود
بحب ایارج و قرص ... و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث ترنجبین هر یک شش درم
طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و اگر
از سده خوف باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم
عصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفته کنند و یک شبانروز در ده رطل آب و ربع
رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بر نصف آید و با عسل یا قند بقوام آرند حمی اللثقه یعنی تب بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن
شده باشد علامات آن همچون علامات دایره باشد الا آنکه آن سرما و نافض نباشد و در شبانروز بیست ساعت ... گردد و باز شدت
کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنج درم تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک
ورق گل بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک یازده درم و بعد از دو روز
بقرص بنفشه با تربد و سقمونیا دو انگی تحریک کنند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج
نائبه باشد اما قرص غافث درین قسم مناسب تر باشد حمی ربع و آن دایره تب سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود
و این روزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یک روز نه آید آنرا ربع معکوس گویند
و سبب ربع از سودا طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که ربع بعد از اورام طحال حادث
شود و این بدترین ربع بود و علامات ربع آنست که ابتدا به نافض کند و کسر اعضا و سرمای قوی و چون گرم کند گرما آن با فراط نباشد
و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات
مطبقه و حمیات و اورام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت
و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامات آن لین نبض و غلظ بول بود و در اول
باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبیعی بود علامت آن سوء خلق و فکر و تفاوت نبض و
کدورت قاروره بود و آنرا علاج این باشد که اطبا تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نمی شوند و غذا زیرباج و زردک و نخود آب
با کشک جو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و ساذج و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور
و بیخ اجتناب نمایند و اگر در ابتدا علامات غلبه دم باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار برون
کنند و الا از دو به بندند و بعد از چهل روز نضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه

و گلقند تناول کنند و غذا نخود و جو ماش با شیرهٔ خشکدانه و فروج فربه خورند، بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت سنا
هفت درم هلیلهٔ سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بالنگو کاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هلیله و آمله
یک سه درم مویز منقی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی افتیمون هر یک هفت درم شاهتره دسته و اگر تپ باشد سه درم
تخم آن ترید دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون
با حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده به یک مسهل زائل نشود اما آنچه از احتراق صفرا
بود جلاب از پنج مهک و کاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز منقی پانزده درم ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم
با هفت درم بالنگو و کاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند یا این حب
بلع کنند صفت آن پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک درمی تمک هندی کثیرا هر یک
یک درم کثیرا را باب حل کنند و باقی ادویه بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند علاج آن آنچه از احتراق بلغم باشد
جلاب از پنج مهک رازیانه و تخم کاسنی گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
صفت آن سنای مکی هلیله کابلی و سیاه افتیمون هر یک هفت درم ترید ده درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس
بسفایج هر یک سه درم بالنگو کاوزبان از هر یک چهار درم مویز منقی ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و دیگر تپ ربع
طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت
کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بمثل سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز منقی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین
مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی بسفایج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا شود و ریطوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون
نافع بود صفت آن سنبل چهار درم [illegible] پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی انخواه سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مقدار [illegible]
تناول کنند و در حالت [illegible] طحال و کبد کنند بقرص زرشک [illegible] الاصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که این تپ مرضی بی خطر است
اگرچه دراز میکشد و امان است از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تپ دراز میکشد تا
دوازده سال نیز باشد حمی ربع لازمه یعنی سوداوی که ماده آن در عروق متعفن شده باشد، با آن نافض و قشعریره
در عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی از آن فاتر بود علاج آن همچون علاج ربع باشد و در او فصد ضرورت افتد و تعدیل
مسخنات و ادویه قویه نباید کرد و اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع حمی خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه
و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تپ ها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه ربع باشد
علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت ترب هر یک درم و کنگر ده درم
و برگ و بیخ ترب بجوشانند و نمک یک درم و عسل ده درم در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع
باشد حمی القیاقوس تپی باشد که در آن احساس برودت عظیم کند در باطن و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده
این تپ بلغمی زجاجی بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد

از نضج تنقیه کنند باین حب صفت آن صبر سقوطری ترید سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم بقل دو انگی بکوبند و بآب ازیانه سرشند
و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد ده مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و تب تیّ علاج آن همچون علاج حمی بلغمی بود و حمی لیقوریا
تبی باشد که در باطن حرارت شدیده محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بود و ماده این
تب بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و نیلوفر و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر
کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنجدرم تخم کاسنی سه درم ترید یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب
و آلو سیاه و کیلی هر یک ده دانه رازیانه بادرنگبویه گاوزبان هر یک ده درم مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ پنجدرم
و بعد از تنقیه گلقند و افسنتین تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و افسنتین هر یک دو درم بجوشانند و یا ده درم گلقند بیاشامند حمیات
مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون تراکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و ترکیب
مداخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و مبادله باشد چنانچه تبی در عقب تبی بیاید و یا مشارک باشد چنانچه دو تب با هم
آیند و با هم زایل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که از قانون و ترتیب نباشد و اما آنچه نامی نهاده اند
و قانون معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه است زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب
دایره و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این حمیات اعتماد بر دور و نوبت
تب نباید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج
و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق
و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض و سرما اندک بود و زمان تب درازتر بود و روز نوبت بلغم سرما و نافض سخت نباشد و حرارت
و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشند و متحد و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تب آید و زمان آن از
از دوازده ساعت زاید بود و این تب عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا رقیق بود
مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و نیلوفر ترنجبین
سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا اجوابا کی نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند صفت
آن سنای مکی هلیله زرد و کابلی هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه بیخ کاسنی یک سه درم اسطوخودوس بسفایج هر یک
چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص آلو کیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز
تحریک باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم ترید هلیله زرد هر یک ده درم رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ
مجموع کوفته بآب بسرشند و با جلابی از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ کاسنی رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا اجو و نخود خورند پس اگر احتیاط لمجذب کبد مایل شود و علامات آن ثقل شراسیف بود مدرات مثل انیسون و تخم کرفس
و رازیانه با جلاب ضم کنند و اگر بمقعر کبد مایل شود و علامت آن ثقل معده و غثیان بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از
تنقیه سکنجبین بزوری سیاده با گلقند تناول کنند و قرص [illegible] نیز نافع بود صفت ورق گل ده درم سنبل بیخ کاسنی یک پنجدرم تخم خیارین
هر یک چهار درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و یکمثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر تب ساده شود بقرص [illegible] تحریک کنند و معالجه که در بلغمی دایره و ذکر رفت بکار برند

حمی مختلطه چنان باشد که آن را دوری و نوبتی معین نباشد علامات آن مختلط باشد و درین تپها طریقه آنست که تخمین حدس عرض
ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری کنند تعفن آن در خلیج عروق و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاه استفراغ ماده کنند
منضجات لینه و خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی
باشند معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از
ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بقلب رسد بواسطه شدت حس آن تحجر
قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید و تهبج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب
و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم بر فوق بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند شاید که قی کند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه
و گاوزبان و گلقند تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند
باین حقنه صفت آن سنا مکی سه درم قنطوریون بابونه بنفشه نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم ورق چقندر یک دسته سبوس گندم خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم روغن کنجد یا کامه هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی هر یک یک درم و اگر این تب از ماده صفرا
کراثی یا از بخارات حادث شود علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و در غب آید علاج آن هر روز آب انار میخوش با نبات
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و آب اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
خلط مبالغه نمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیادت نشود حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که بشب آید
و روز زایل کند و نهاریه آنکه بروز آید و بشب زایل کند و این بدتر باشد و غالب آن که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده
و گلقند تناول کنند یا جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر
کنند و در نهاریه غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخسبند بلکه نحوی مناسب بود و در لیلیه غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت
نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود و فساد مزاج روح گردد و موجب
تعفن رطوبات شود و از آن حمی تولد کند علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات ذکیة الحس مثل لک لک و هدهد
و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی
و خشکی دهن و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و برآمدن بود علاج آن فصد کنند و هر روز
شربتی از لیمو شهد و نبات یا سکنجبین با گلاب و آب سرد شرب کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو خاص مفید
بود و غذا اسفاناخ و زرشک و انار یا فروج خورند و تعلیل بحموضات و محللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین تب را
مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات و بخور و آب
استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده ابله خون است و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین
او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامات ظهور جدری درد پشت و درد سر
بینی و خارش اعضا و حمرت چشم و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و تنگی نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری

بود و آن از انتوی نباشد و بزرگ بود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت
بد بود و علامت آن قریب بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و ابله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما
چون ابتدا دو روز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با تخم خرفه تناول کنند و غذا جو
با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و تخم خرفه در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را
گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح قلب او باشد و اگر دیرتر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس
بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بخور انار و انجیر و زرد چوبه دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس در فراش بریزند
و با کیسه برگ مورد و گاورس پر کنند و بر روی آن خفتند و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در
ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان و آب گشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در
عین الهر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر ببرتا با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه بدهند و
در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا در لین طبع شعیر با مغز بادام و جاورس پاک کرده و با خشخاش بریان کرده تناول کنند
و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر یبوست طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در جوشاب بدارند و پیش از این تصرف نکنند و در تبرید و تصفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس و غوره
و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم **تدبیر ناقه** چون نقاهت حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد
میان تدبیر اصحاء و مرضی باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود متفحص باشند پس اگر در نبض سرعت و در قاروره غلظ
و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست که بحسن تدبیر و معالجات
که ناقه از آن تنگ نیاید مشغول شوند و بملینات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون ناقه از
زوال تب بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون قوت به وزن کندر مزوره که مناسب مزاج بود با گوشت بسک
تناول کنند و از امتلاء و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت
واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مسلخ زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج زمانی با مسکن روند و از عوارض
نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد پس ناقه تقلیل
غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا از زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش مصطکی تناول کنند تا بدن ناقه قوت تمام
حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند در ماه یکبار زیادت ننمایند و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود مقاله
چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و بثور ورم غلظی و انتفاخی بود که بسبب
انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیه یا ریح آنا ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند
و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر
مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر
و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غده و آنچه از ناحیه باشد اگر عام باشد استسقا نامند و اگر خاص

بود وقیه نی و آنچه از ریح بود و اگر مخالط عضو باشد لین بود و بیچ گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته
میشود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود و علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد و گاه بود که … باشد
علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود و چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال را بگشایند و اگر در اسافل باشد
باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار رین و نبات با شیره تخم کدو و سکنجبین و غذا جواب خورند یا …
و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی در مغرغه اعضا رئیسه مثل پس گوش و
و زیر بغل و بن ران در ابتدا بود که هنوز ماده تمام ریخته باشد استعمال مبردات رادعات کنند مثل صندل و گلاب و فوفل و
اقاقیا و گل ارمنی یا مثال آن و آب گشنیز و کاهو و لسان الثور و در استعمال رادعات مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که مواد …
محللات مثل بابونه و خطمی و زباد و تریک حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر
ماده جمع شود محللات با منضجات مثل … و مرد اسنگ و حلبه و انجیر بشیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون
نضج یابد منفجر گردانند یا بنیابد … و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر نهند فرو رود و بعد از ان که منفجر گردد
تا ماده بکلی مستفرغ نشود مرهمهای مندمله استعمال ننمایند اما اگر ورم در مغرغه اعضا رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد
بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی است که
آن را شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود و نه تحلیل رود و نه جمع شود و اگر از ان فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را
بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر فساد تمام نباشد جهد کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده
مستفرغ شود و بعد از ان کرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفرا بود و علامت او آنست که مایل
بسطح جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و براق بود و چون دست بر نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت
کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در
فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو آنرا اوذیما نیز گویند و از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن …
والم نباشد و چون انگشت بر نهند فرو رود و جای انگشت همچنان غائر بماند علاج آن هر روز جلاب … و از نبات گلنگبین
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون خیار شنبر و مسهلات بلغم و بول …
و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه جوشانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران …
نیز مفید باشد سلعه ورمی غلیظ بود که آن را اعلامی باشد و از عضو خارج بود و مقدار ان از نخود تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه
بدن باشد بحب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر تحلیل نرود بشکافند و با ادویه متقرحه مثل بلادر و … بر
نهند و چون منفجر شود کیسه که بر او است بقصاره بیرون آرند و مرهمهای مندمله بکار دارند سرطان ورمی سوداوی باشد علامت
او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که … بزرگتر شود و صلب باشد و اندکی حرارت در لمس آن محسوس شود و رنگ
سبز و سرخ مثل … و پای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون
و غاریقون و این حب نیز مفید بود و صفت آن افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک …

دری نمک نفطی و اگر غاریقون بیندرم مجموع کوفته با بکرمش سرشته حب سازند و در اول حدوث این ورم رادعات استعمال
کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با بوتیا مثل مرهم داخلیون و اگر صلب باشد ادویه و ران اثر نکند طمع از ان
قطع کنند و اگر متقیح شود توتیای شسته و طین مختوم و وسط گل و گل ارمنی با سماق بکوبند و با روغن گل بر ان نهند یا سرطان نهری بکوبند
و بشکافند و بنهند یا سرطان سوخته با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار حیض سعی نمایند چنانکه
ورمی مشابه سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و متعدد بود و صلب تر از سلع بود و بیشتر در گردن و بر ران واقع شود علاج آن تنقیه
بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو در سرکه یا بول کودکان
یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درم ابرسا و زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند و بعد از آن
ادویه ملحمه بکار برند ضماد دیگر کرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار و ورق غار بارزد هر یک سه درم علک البطم چهار درم بکوبند و
با بول کودک استعمال کنند ضماد اخر پیه خوک زرنیخ بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر است که بر پوست یک طاق باشد و آن
بدترین خنازیر بود علاج ان قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند و عرق و شریان منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیه باشد
قلقدیون استعمال کنند و بعد از ان ملحمه بکار برند ورمی صلب را اسقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از
ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت ان صلابت و عدم وجع باشد و لون آن بلون
لون بدن باشد اما انچه از ماده سودا بود لون او بلون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه
محلله مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه مغز ساق گاو و مقل و اشنه و ورق بابونه و خیری ضماد اخر بزر کرفس تنک خطمی یک
ده درم حلبه بخدرم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و بنهند ضماد اخر مقل اشق جاوشیر موم پیه روباه هر یک با هم بکوبند و استعمال کنند
غدد آنرا اوشید گویند و فرق میان او و سلع انست که او در میان عضو باشد و از اغلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر
ماده دیگر بدو منصب شود غدد دیگر در جنب او پیدا شود علاج ان تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال
کنند و بعضی از اکو بند و قطع اسرب ان بندند و اگر کوچک باشد بعصارند تا انچه در و باشد بیرون آید پس قطع اسرب بر ان
بندند اگر در پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند و از انجا کستر جلنار و پیه تنک طلا کنند طاعون ورمی باشد که در اعضا
غدد مثل خصیه و نشد بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ او متغیر گردد و باشد
که از ان صدید و دم مترشح شود و علامت ان قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ ان سیاه و سبز باشد قتال بود
و در این ورم فصد بکنند و تقویت قلب مثل شرب حماض و لیمو و صندل و سیب انار ضرور بود و غذا انکه خورند و در حوالی آن ارنج
و برگ بید بنفشه و گل ستان افروز بند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم طلا
نکنند اما اگر الموضع را حجامت کنند ماده جذب شود و بعد از ان بمرهم بشویند ... بود و لطخه ورمی ریحی بود و علامت او انست که محو
خیمی پر باد بود و چون انگشت بر و نهند فرو رود و در حال بحال خود رود و محسوس گردد که در زیر ان بادی هست و اگر بزرگ شود و چون دست بر و نهند
آواز کند علاج آن جلای از تخم کاسنی و سداب و رازیانه با گلقند با نبات تناول کنند بغذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و
توابل در ان کنند و محجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب بر ان بمالند یا تخم کرفس و انیسون یا نانخواه هر یک ده درم با آن

١٠٧

١٠٨

بجوشانند و صافی کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند و **بثله و خراج** دبیله ورمی
بزرگ بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در ان مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و
خراج آنست که در وی مده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد **علاج** آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی
که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از ان مرهمهای مدمله بکار دارند
و گویند اگر تخم نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گرداند **باب دوم** در بثور بثرها تیز همچو اورام بود و بعضی
دموی بود و همچو بثرهای دمل و بعضی صفراوی بود و همچو نمله و حمره و بعضی بلغمی همچو بثرهای بلغمی و بعضی سوداوی همچو جرب و **ثؤلول دمل** بثره
بزرگ باشد و ماده آن دموی باشد که با آن رطوبتی فاسده سخیفه باشد و از زیادتی مطعم و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و
بدترین او آنست که در غور باشد **علاج** آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند علاج
آن همچون علاج اورام کنند **شری** بثوری پهن باشد که مائل بحمرت بود و حکاک و بکرب باشد و دفعةً حادث شود و سبب آن
بخار باشد که از دم مراری یا بلغم بورقی برخیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود بیشتر حادث شود
و در شب اشتداد کند **علاج** دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند
و فصد نکنند و بدن را بآب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** بثوری چند باشد که در شب حادث شود و با آن حکه
عظیم باشد **علاج** آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه**
نمله بثوری چند صفراوی باشد و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد و مائل باشد بصفرت اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس
اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود **علاج** آن هر دو تنقیه کنند از صفرا و برو باره زرنیک و حضض و
عدس و اقاقیا و صندل در آب کاسنی یا آب برگ بارهنگ طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص اندروخون طلا کنند صفت
آن مازو و کندر و شب یمانی و مر هر یک سه درم قلقدیس ده درم زراوند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و وقت
احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند **عرق سفید** مازو سبز و مرداسنج و زرد چوبه و گلنار و زراوند طویل و قنبیل بکوبند و با موم و روغن [illegible]
استعمال کنند **حمره** بثوری چند پهن باشد که رنگش سرخ بود و با آن سوزش و المی عظیم بود و ماده آن صفرا بود و با دم رقیق آمیخته
باشد **علاج** آن تنقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون علاج نمله باشد
نار فارسی بثوری چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آتشکی
بود و در ابتداء ظهور آن خطهای سرخ دراز مانند زبانه آتش باشد **علاج** آن حضض و کافور با لعاب اسبغول ضماد کنند و نار و
موفل با سرکه مفید بود و از حلاوه و گوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند باشد و اندرون آن خون یا آب تنک
باشد و از غلیان دم حادث شود **علاج** آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل
عدس و سرکه و تمرهندی و انار ترش خورند و [illegible] منفجر گردانند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر خشک
شود مرهم قلقطار استعمال کنند **عرق مدنی** بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از ان همچو رگی بیرون آید گاه باشد که
با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بشکند بکسلد آن

بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و حبش بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد
که در عروق جمع گردد و بواسطه حرارت متعفن گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن
کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا صندل و
کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعه اسرب ببندند هر چند دراز میشود بر پاره اسرب بپیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و
در آن زمان بآب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنگو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی سوده درم و مرداسنج پنج درم با موم و روغن بیامیزند
و بمالند و اگر بگسلد بشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدمله کار فرمایند سعفه قرحه باشد که در سر و روی حادث شود و در
ابتدا بثرات متفرقه باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا شرخ گویند علاج
آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و از گوشت
و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک پنج درم بکوبند و پنج درم مقل در خل خمر حل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و مرهم
سازند و در وقت حمام بآب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا با زوفا و زراوند طویل و گلنار و مرداسنج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن
گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بر آن چیزی همچو پوستی سفید بود و از ماده سودا باشد
روغن بنفشه و کدو و شیر زنان و پیه گداخته تازه بر آن نهند و اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد به استره بخراشند و علق بر آن
نهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا قلقدیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن
سوراخها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن بکنند و بر آنجا ... و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن
رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در آن باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیاهی زند علاج آن کاغذ سوخته و اسرب سوخته و زرنیخ
هر یک سه درم کرنب یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در ریش حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند
ثولول بثره صغیرست که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ
افتیمون یا ایارج فیقرا و سنگ ... با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا ... با سرکه و آنرا بآهن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند
قلقدیون ... بر دیگ نهند یا اشنان سبز و زهره گاو و تخم الحنظل و ... و نوشادر و آهک آب نادیده بسایند و بآب اشنان طلا کنند
و نوعی هست که آنرا ... گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و میان انگشتان ظاهر شود و آنرا با ورق مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ
البطم یا صمغ الو و کندش و کرنب و بوره با سرکه طلا کنند بلخیه بثره باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و از آن صدید آید علاج
آن تنقیه بدن کنند و از ... گل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویزج و زرنیخ مساوی بکوبند و با عسل ...
و سرکه طلا کنند قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ تیره و بر روی پوستی همچون
فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ کنند و آنرا بهلیله زرد و صمغ الو و صبر و سرکه
و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ الو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و ... روغن بنفشه بمالند
یا موم و ... با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صایم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج ...

ده درم ایرسا و کبریت زرد و هر یک پنج درم نخود و لیتک زرد هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و از اطعمه
غلیظه احتراز نمایند گونه دیگر بثره‌ها باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در زیر روی بود و علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء
حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا باهم بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه نهند جرب بثره‌ها باشد که با آن حکه
و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتداد نماید و بعضی تر بود و از آن صدید آید
علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و تخم کاهو و نبات تناول کنند و غذا نوباش و نخود
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم پوست هلیله زرد
پنج درم مویز منقی ده درم شاهتره دسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد و عناب
ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن شود افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد
پس صافی کنند و بیست درم خیارشنبر و پانزده درم ترنجبین بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون از بهر
مرض را مفید افتد و حب شاهتره نیز نافع صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری هر یک [illegible] سقمونیا
بریان کرده نیم درم مقل دانگی بکوبند و به آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با دو [illegible] طلا کنند دوائی
کبریت نیخ هر یک پنج درم مویزج قرو ما [illegible] هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند نافع بود آخر زیبق مقتول و خرزهره و
قسط و اقلیمیا فضه و کندش متساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند آخر بوره مغسول کبریت کندش خرزهره قسط
حنا زراوند سبعه سائله بکوبند با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام بعد از آن که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند
بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو
کنند و بادام تلخ و مورد و سنا و مرداسنگ هر یک [illegible] درم گنجد پنج درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب
بخارات حاره و اخلاط مرار لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه با تمرهندی و ترنجبین و نبات خورند
و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و حنا بر اعضا بمالند و هر روز شربتی از تمرهندی با
آب انار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل و بهیدانه سرد خورند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه با نقوع آن مناسب بود
و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و شب یمانی بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورد و سوسن و مرداسنگ
بکوبند و در آن بمالند یا مرداسنگ دانگی کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و نوشادر و سعد و سنبل بسایند
و بمالند و یا توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت بسایند و در آن بمالند
و اگر رائحه مغابن و انگشتان پای بسبب [illegible] متغیر شود فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز
کنند و در آب سرد نشینند و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی و مرداسنگ و توتیا و حنا بکوبند و بران افشانند و اگر
الموضع متقرح شود و سبب عرق بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و گزمازج بکوبند و بر آن افشانند یا با آب مورد طلا کنند یا
مرهم زردچوبه بمالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود و علامت آن
نتن رائحه بدن بود و در این نوع استحمام به آب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن نافع بود و مغز بادام

110

ومنها نفس علتی است که جراحت مسعد محوف و در آن ملحم لازم است و جراحتی که بخراین اعضا افتد بایدکه ملاحظه شود و ادویه اطبا بکر

وشخاخش بگویند و بابر که بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم بالکه حادث شود علاج آن مداومت حمام و تدهین باشد

باب سوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصالی باشد که لحم را حادث شود **علاج** او آنست که آنرا از غبار و دهن و موی و امثال آن نگاه دارند که تا چیزی دران نیفتد که مانع التحام شود و از اطراف به بندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود باید دوختن و اگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلیه و مجففه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر درین جرک و وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه دران کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرورها و مرهمهای منبته استعمال کنند **مرهمی** که گوشت برویاند کندر انزروت ایرسا هر یک ده درم مرداسنگ نیم درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند **ذرور** خون سیاوشان انزروت زعفران هر یک مساوی بکوبند و دران بریزند و جراحت مرکب آنست که با او کسر و ورم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد **علاج** آن مفید باسلیقون باشد و دوالی شربتی از تمر هندی با آب انار بعد از نقوع فواکه و اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد صبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز تر و برگ بید با سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد قلقدیون استعمال کنند یا مرهم زنجار بران نهند **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود **علاج** او آنست که از هوا و سرد و آب سرد و خود را نگاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و به بندند تا و به سوزنگیرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از آن قرفیون با زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس یکدرم زاج یکدرم توبال مس ده درم قنه نیم درم مشور کنند هشت درم زفت سی درم با یک رطل سرکه بپزند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار ندارند و اگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا دماغ متأذی نشود و بر روغن داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و به غشا دماغ رسد **علاج** او آنست که صوف را بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود **علاجش** آنست که خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت افگنند و اطراف جراحت مبردات قویه طلا کنند و بازو بسته باشند و بخل شمر النشف از اندیشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ لحم که آنرا حجر الدم گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و به بندند **قروح** بسبب جراحات و خراجات منقحه حادث شود و چیزیکه از قرحه آید اگر تنک بود از صدید گویند و اگر غلیظ بود از او وسخ گویند **علاج** او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود و تنقیه طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه محلله و مجففه مثل مرداسنگ زرد چوب و ورق مهک پوست انار و گلنار و مرو بندر و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد ذرور از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدور رسانند تا قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و از اعور باشد و مقران فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و دوا بیاز ران رطوبات روان باشد **علاج** او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بدور اصغر بیالایند و دران افگنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر سفید سفید بشکافند و گوشتهای ردی را جدا کنند یا بهن یا دارو های اکال یا داغ کنند **باب چهارم** در کسر

و خلع و خرق مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاجش آن اول فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم
به بندند و اگر از بستن خارش پیدا شود و بگشایند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و به بندند
و چون سه روز بگذرد و ورم نباشد مشک و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه لزج مثل هریسه و پاچه و تخم
مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و به بندند و اگر ازان خون آید کندر و مرد و خون
سیاوشان بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد
نیک بجای خود نهند و به بندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل
از هیأت خود دیگر بود و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق باز بجای خود برند و بعد ازان تسکین وجع
و ازاله ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود و اما بیرون نیاید و ازان جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان
کرد و همین المیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای
رفته باشد بجای خود نهند و موسی و مغاث و خطمی سحق کنند و بازرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق کرنب و سرو و بید و گل بسته و خطمی
و گل آرمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه
طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و بعد ازان
مومیایی با آب گرم بخورند یا رب و ماش و طین مختوم و لک هر یک یک درم بسیر خود آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بسر واقع شود اول
فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بسر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار و سرکه و گلاب بجوشانند
و آهک بشوید و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و ازان نفث دم حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب و اشتهال کنند
با گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با رب بیشاول کنند و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت
و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن بابونج و زیت و نسرین و غار و زیت بمالند و اگر ازان
التواء عصب حادث شود مقل و خطمی و مر و زرشک با زیت طلا کنند یا داخلیون به نهند و اگر کسی اتبار پایه زده شده پوست گوسفند که
فی الحال پاره کرده شده و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا
آرا نیک دلک کنند نشوب شوک و نصل اگر پیکان در عضو رود از انگلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر دران
کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوان آورد زراوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک البطم و زرفت و زیت
مجموع یا بعضی با عسل طلا کنند سحج جلد اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود و فصد اسلیق کنند و
خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل طلا کنند و یا روغن گل بمالند
و مورد و گل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند
و اگر بسبب حار در رانین و عانه و اطراف انثیین سحج حادث شود روغن حنا دران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید
و گل و بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند حرق اعضا
عضوی که بآتش بسوزد علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران

انداز ند و عدس بجوشانند و بسایند و بران طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب و با اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر
بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شسته و کرده خاکستر و گلاب سرد کنند و بران نهند و اگر
آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا پیست جو با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه سرما و برف بسوزد آب خیار کدو یا شیره تخم ترک یا سکنجبین
تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفاناخ خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب
بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف** اگر بسبب برودت سرما سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و
مسام ببندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما رسد و عضو متورم نشود اعضا را
بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم روند و خود را ابغات گرم دارند و نخود آب با انگبین و شهد و گنجشک یا شوربه خشکاله و نو
خورند و اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و ریشه شلغم و کرنب و نخود و مرزنجوش و برگ و زیحان
و حلبه بجوشانند و عضو متورم را دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود و نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود
و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از ساعتی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که
انگشتهای بیفتد اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه
ترب و ورق خطمی و خبازی بکوبند و پاره روغن بنفشه بران نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع** سبب
بزرگ شدن و خاریدن انگشتان احتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا **علاج** او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری
تناول کنند و نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر در شراب
بجوشانند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود و نشتر زنند تا خون بیاید و عدس … بجوشانند و طلا کنند **آکله** تعفن و
فساد که در اعضا ظاهر شود و بسبب ضعف روح حیوانی … که مانع آن شود و یا بسبب سموم یا اورام ردیه که ماده آن … باشند پس اگر …
که رنگ عضو متغیر میشود و بصارت او زائل میگردد و در ابتدا التعفن باشد آرد باقلی و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل
و سرکه طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود و در مواضع بارد
ساکن شود و خیار کدو و برگ بید پیش خود بنهند و کاهو و کاسنی و خیار کدو و خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو
سیاه شود و سست و هر گاه از آن ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زائل شود و پاک گردد و از آن مرهمهای که گوشت برویاند
استعمال کنند و اگر تعفن زائل نشود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند **باب**
پنجم در جذام و امراض جلد **جذام** علتی بدست از آن جهت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم فرموده اند که فروا
من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت خون و احتراق سودا
حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بمرتبه رسد که اعضا را از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود
و این علت چون مستحکم شود بران ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه
سوداوی بود و علامات ابتدای جذام حمرت بدن خصوص رو که مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحه صوت و باریک شدن
موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس و خواب هائل و ستبر شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقیدن ناخن بود **علاج**

آن بعد ابتدا فصد ورید ... الحلین و رگ پس گوش بگشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه غشی انجامد و هر روز جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم و شاهتره و بخ تخمین هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و نخوداب با شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند و بعد از نضج تام بمطبوخ هلیله یا تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم حنظل ملین طبیعت کنند و بعد از تنقیه که از تنقیه نکند زنهار الحین بن سفوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار درم نمک نفطی و لاجورد هر یک دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد تنقیه که رستجام کنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام میمالند و بیضه و باه خروس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهی و سرهای تازه خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب است و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت مرغ و خمر که در آن ادویه مفتحه اسپغول مرده باشند و شیر بز که جوان و سرخ بود و عظیم مفید است و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب باشد و در موضع حاره رطبه مسکن سازند و از جماع و از مساکن بارده بالکلیه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و در هفته دو نوبت و بدن را با این ادویه طلا کنند صفت آن کبریت قسط هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک بیست درم بکوبند با آب ورق جوز طلا کنند اخرى بازو سوخته میویزج هلیله سیاه سوخته هلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت به شدن آن باشد که سبوس از بدن آن جدا شود برص سفیدی که در بدن جدا شود و سبب ضعیف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و مویکه بران رسته باشد و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایاره یا با این حب کنند صفت آن صبر سقوطری مثقال تربد سفید شاهتره ده درم زهره ایاره فیقرا هر یک درمی تخم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل چند درم مجموع بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از سکنجبین بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و شجرینا و دبیدلوس تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و بوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندس با سرکه طلا کنند و زرنیخ و قسط و زرفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و میویزج و تخم ترب و اصل الفار نیز مفید بود و با ادویه متقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر سفید شدن مستفید آنکه بر طلا کنند بیماب زاج و بعد از آن خبث الحدید و مرداسنگ و آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن اصل کند یا فرو ماس نیل و خبث الحدید و هلیله و بوره و کبریت و ورد و خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محرقه که طبیعت از آن دفع کند و بهق زود زائل شود و بخلاف برص علامت او آنست که بخت سفیدی براق نباشد و مدام است بود و چون سوزن در او فرو برند خون براید و موی آن موضع سیاه بود و اگر زرد آن بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بخریق رشته بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و ...

باریک طلا کنند سفید نبود بهق اسود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود و سبب صفراء محترقه و این مقدمه جذام باشد علامت آن
آنست که چون آنرا بمالند چیزی مانند سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند و استعمال تریاق کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زرنیخ و کبریت زرنیخ
طلا کنند کلف نشانها بود که بر روی افتد و مایل بسیاهی باشد و آن بسبب سودا و احتراق اخلاط بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون و غاریقون و حب ایارج بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب ... طلا کنند یا تخم
ترب و جرجیر هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم ... و بیخ سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود
فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک سه درم تخم ترب چهار درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شب بگذارند و روز دیگر بآب گرم و سبوس ... بشویند
بشویند یا ... یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان و ثآلیل و لمش خیلان خالهای سیاه باشد و ثآلیل
... سیاه بود که بر روی افتد و لمش قطعه سیاه و سفید باشد و گاه باشد که مانند کلف پهن شود و سبب خیلان دم محترق که از تویها عرق
بیرون آید و سبب لمش دم سوداوی بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه ادویه که در کلف مذکور رفت طلا کنند و اگر ثآلیل
بادویه زایل نشود سوزنی در او زنند تا که خون بیرون آید و بنمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه مذکور طلا کنند باد شنام سرخی ... باشد
شبیه بلون محجم که در روی ظاهر شود و سبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود علاج آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
و تربد و آنرا با آب گرم و سبوس بشویند و اگر مزمن باشد بصابون طلا کنند و با آب گرم و سبوس بشویند و آب سرد برسانند و از مسکن ... احتراز
نمایند آثار قروح و آبله اثریکه از قروح و آبله در بدن بماند مرداسنج و ... بریده و آرد نخود و برنج و بیخ ... و استخوان سوخته و قسط و تخم خربزه با آب طلا
کنند یا مرداسنج و اسفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه ... شود و بعد از سکون الم و حرارت با قیفال فصد
کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند و مرداسنج و ... بریده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان سوخته و علک البطم طلا کنند و اگر
خون زیر پوست بسته شود بشکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که بنیل و مداد و امثال آن کرده باشند و خواهند
که زایل شود با آب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان
طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ الو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند و بعد آن بوره و علک البطم طلا
کنند یا مرهم زنگار ... نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای ملحمه نهند تشنج جلد اگر پوست متشنج شود و در آن چینها
پیدا شود و سبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با آب شور ... علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر بمالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بهدانه و خطمی طلا کنند و اگر ان
حمرت و خارش بود و سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و حب بنفشه و امثال آن بعد تنقیه ادویه مذکوره استعمال
کنند تقشر جلد اگر پوست بشره بعلت خشک شود و از آن چیزی مانند سبوس جدا شود و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی و ترنجبین تناول کنند و غذا اشوربا و نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند با
مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی هر یک
سه درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم

115

و بعد از تنقیه بترطیب بدن بآب ابزن و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و بیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه
غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و در بیمرض اسهال تمامی بنماید تا بجذام نه انجامد باب ششم در امراضی که تعلق بمو دارد
حزاز سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند
از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر آب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد جو و باقلا و آرد کنجد و اندکی بوره بشویند باز سر را بشویند
روغن گل و اندکی بوره یا سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است که مو بریزد و اگر موی
نیز با موجب شود آن را داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از مو منع کند و این ماده
اگر دم محترق باشد علامات آن حمرت لون عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب زرشک
تناول کنند و موضع را با آب ذوابه بخرقه درشت بمالند یا پیاز عنصل و سپند خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود
علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن بحب ایارج و قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و
سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بجبه الخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از
ماده سوداوی بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و موضع را بشیر پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و
خاکستر سم خر و بر نجاست سوخته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت موضع و یبوست و
تشنف جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز با آب سلق و برگ بید و سبوس موضع را بشویند و تنقیه
بمطبوخ فواکه کنند یا بسقمونیا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا
کنند یا شیح سوخته و حمص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا سرگین موش
بمالند موی بر آید و داء الحیه را همین علاج بود و در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود و اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد
روغن استعمال کنند و بوره و زهره گاو و عنکبوت و شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و هسته خرما و همه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا
کنند انتشار شعر آن باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بریزد چنانچه در نقاهت و سل و دق علامات آن تقدم
اسباب محلله و نقاهت امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا بود و استحمام و نشستن موی بخطمی و برگ بید و مورد و تدهین
بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه سختی و کثافت جلد علامات آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را القوت بر توان کند علاج
آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
بسبب یبوست بود علامات آن رفتن موی و سرعت انتشار بود و چون موی بگیرند بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و
دلک موضع بخرقه درشت و بعد از دلک نجاست و شیح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه لبنیات
احتراز کنند و تناول رطوبات کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سعه مسام موی بریزد زیرا که بخار که ماده موست متفرق شود علاج آن
استعمال روغن لادن و مورد و هلیله و مازو باشد تا جلد را کثیف گرداند صلع آن باشد که موی سر زائل شود و اگر آن در پیری
بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب و علاج آن همچنان باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب
ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید بود تنقیه بدن کنند از بلغم

وهر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا مزوره و گوشت برشته و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشت های شکار مفید بود
و احیانا اطریفل و هلیله مربا تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود **تشقق شعر** اگر موی شکافته
شود بسبب یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بهدانه و مرو و شنگ طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیه
از سودا باید کرد **باب ششم انچه تعلق بزینت دارد حفظ شعر** اگر خواهند که موی دراز شود و بورق نگیرد و کوبیده
در روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گل سرخ و آمله بکوبند و بر موی بزنند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید حب الغار
و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در الموضع بمالند یا بغالیه یا به برگ و خربق شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل
برنیاید بچون سلحفات یا مرغ و خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بیخ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بسترند آهک سفید
آب نرسیده ده درم زرنیخ خاکستر رز هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند بعد از آن صمغ
را بروغن گل بمالند یا آهک پانزده درم زرنیخ سه درم بشیر چونگ سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن بآب باقلا بشویند و اگر خواهند که
موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو آمله هر یک پنج درم و باب مورد طلا کنند یا حلیله و آمله هر یک پنج درم بکوبند و باب مورد طلا کنند
یا حلیله و آمله و ورق سرو و گزمازج بکوبند و باب مورد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک شود آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند
و اگر خواهند که موی سیاه شود وسمه چهل درم و حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و باب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآرد و شب
در موی بمالند و بامداد بآب مورد بشویند **آخر** عفص قاقله و گل باقلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت
بسایند تا ده روز بگذرد بعد از آن در موی بمالند و بامداد بآب مورد بشویند **آخر** پنج درم لادن بیست درم روغن مورد بامداد بدوشانند و زیر
بگدازند پس با تیز نرم بجوشانند و در موی بمالند **آخر** اهلیلج بهار جوز مقل هر یک بسایند و با روغن زیت در موی بمالند **آخر** جوز سرو
در سرکه خیسانیده دوازده درم مازو در زیت خیسانیده و پرسیاوشان و شب یمانی و اقاقیا و آمله هر یک شش درم مس سوخته
پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و باب بسرشند و بمالند و اگر موی چنان باشد که در هیئت آن دستار و کلاه را چرکین کند
نقی عادت باید کرد و بعد از آن اطریفل تناول کنند و سر بآب دریا و آب نمک و پودینه بشویند یا سبوس نخود و مورد
و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ البشره** اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین
با شراب سیب شامی یا کلاب تناول کنند و گوشت ماهی نمک سود یا زخورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جو
و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا پنج درم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی بمالند یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان
و اندرون خیار کدو و پوست خربزه بکوبند و باب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر تر و پیاز و
سیر و جوز و امثال آن خورند و استحمام کنند و روی بآب گرم بمالند و اسفیداج رصاص و نمک بر روی بمالند **فساد لون** اگر
بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود و **علاج** آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود
چون یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل بادنجان رنگ سواد لون
حادث شود و از تناول اغذیه حاره صفرت لون و از آب های بد و اکل طین همچنین لون متغیر شود **علاج** او آنست که از اسباب مغیره
آن تغیر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس آرد باقلا و نخود و بیخ و اشنان

117

روی بمالند و اگر بسبب کثرت سموم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جیّد الکیموس و کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت برّه
و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله مربّی تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند
فساد رایحه ابط و آن فساد رایحه مغابن است مثل عرق و سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و معین است برین حرکات مشوّشه
اخلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که او را حدت باشد و در تحریک ادویه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و بوره
و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه این باشد علاج او آنست که هر روز شربتی از نبات و لیمو بسازند یا آب انار مزین و
نبات یا سکنجبین و عرق گل و بید یا آب سرد تناول کنند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب
احتراز نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج بکوبند و بران بمالند یا
مرداسنگ و انگدان و اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی چهار درم
قرنفل یکدرم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و وقت حاجت پاره بسایند و بران بمالند و کنگر و نعنع و زردالو بوی
خوش کنند و اگر رایحه مغابن انگشتان پای بسبب تعب متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی
احتراز نمایند و در آب سرد بنشینند و اگر وقت وسن منتقی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار مساوی
بکوبند و بران افشانند و اگر آن موضع متقرح شود و بسبب عرق تیز بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و گز مازج بکوبند و بران افشانند
یا با آب مورد و طلا کنند یا مرهم زرد چوبه بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق
سرو و مورد و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و بآب مورد بسرشند و طلا کنند نافع بود **مقاله نهم در ذکر زهرها**

حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج انواع زهرها که آدمی را دهند و مشروبه
همچنانکه معرفت منافع لازم است تا استعمال کنند معرفت مضاره نیز واجب است تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خائف باشد
از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد در گرسنگی و تشنگی و جایی که محل توهم بود حاضر نشود چه اثر زهر در این
حال بیشتر و زودتر باشد و بباید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چیزهای حریف و مالح و چیزی که بوی آن تیز باشد دهند
و کسی را که این توهم باشد تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احیانا بخورد و باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک
بخورد و شیر دو ابیوس همه مردم را باید که تا چیزی نشناسند نخورند و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و در میان گیاه و
نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در میان آب و چیزهای تر از آن مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند
و بدانکه تاثیر زهرها بکیفیت بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود اکال بود همچو زرنیخ و زنجار و یا مسخن و ملهب همچو فرفیون یا مخدر و مبرد همچو افیون
یا مسدد همچو مرداسنگ آنچه بجوهر تاثیر کند همچو بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکند
و قی کند و معده را پاک گرداند و شیر و نمک و مسکه بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کند و ببوی
دهن استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود و اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی
دهن باشد دلیل آنست که زهر حاره بوده است علاج آن قی کنند بدوغ و عسل و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب اسبغول و شیره
روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کرده بیاشامند و خیار و کاسنی و کاهو و کدو و بقلة

١١٨

خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک درمی ایرسا دو درم بکوبند و در [illegible]

لبن بسرشند و مثقالی از ان خورند و این حقنه بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان [illegible]

عدد سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر جفافی بسبب آن و ثقل در جمیع اعضا و لکنت زبان بخصوص شود و بدانکه

زهر باره بود و هست علاج آن شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه

و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک ده درم حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و ادویه که با

سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و اهل و بر بنجاسف و گوشت راسو خشک کرده و سرگین خرگوش و تخم شلغم و دریاسیاه و شادنج و بارزد

و دو آیه حنظل و مغز حبر گوش و آب ریق سیب و گل ارمنی و بدانکه زهرهای معدنی بود چو زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنگار

و براده آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یمانی یا حیوانی بود چون زراریح و ارنب بحری و قربع و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سبز و شوا و سموم نباتی

بود چون بیش و قرون سنبل و الیان [illegible] و مازریون و سقمونیا و بلادر و خرزهره و خربق و پوست بیخ [illegible] تربد زرد و سیاه و [illegible] و افیون

سیاه و ایقیون و بنج و جوز ماثل و شوکران و کماه و کندش و مغزهائی که گرفته عقرب معدنیات از انجمله زیبق الحمد معمد باشد

قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال دم و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و با ماندگی

بوره و عسل بیاشامند و قی بکر کنند و اگر با آن هیچ نباشند سفوف طین با روغن گل و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق کشته قاتل نباشد لکن

در شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید پدید

او آنست که یک پای را بستند و سر امیل نهد و بر جهند و روغن گرم در گوش بچکانند و بکندش عطسه آرند و اگر مدتها بیرون نیاید

میلی از رصاص در گوش کنند و بگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید اگر زنجفر و سکت و مرگ موش باشد علاج آن همچون علاج

زیبق مصعد بود و علامتش همانست مرداسنج از شرب آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود

علاج آن تخم کرفس و شبت هر یک دو درم بجوشانند بوره نیم درم و عسل ده درم در ان حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و چون از

سفرجلی مسهل و فلافلی و شهریاران و خرنوب نبطی بروده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیدباج بگوشت بزغاله چرب خورند و علامت برادۀ

اسهال طبیعت و ادرار بول بود جبسین [illegible] از سنگ گچ باشد از شرب آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن با داخل و لعاب

بنگو و بهدانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق

و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد و مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن

بطبیخ شبت قی کنند و دو انگی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد تازه بخورند

و شراب بر سر آن بیاشامند اگر مفید نیفتد حقنه کنند زنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود و [illegible]

یعنی اکثر وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر بول کنند اکثر بول [illegible]

اید علاج مجموع بزرگ و حنائی و جره جبر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و مرزنگ خورند و مرغهای

چرب با حنائی خورند برادۀ آهن از خوردن آن وجع شکم و لهیب صداع و خشکی دهن حادث شود علاج آن حسو چرب

شیر و روغن خورند و روغن گل و بنفشه با سرکه بمالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات مزلقه و هندی زاج و شب از شرب آن سعال شدید

۱۱۹

حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن باشد و سوء حرب نباتات از آن جمله بیش بدترین سمهاست از شرب آن ورم
لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از این تریاق
کبیر و شرودیطوس خورند و فادزهر بسایند و آنکه مشک بخورند تریاق بیش بهم کبرست قرون سنبل از شرب آن سواد زبان و اعراض
سرسام و بول دم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار و کدو با شیره جو و لعاب
بهی و بهدانه با روغن بادام یا برف سرد کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود فربیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب
و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه و استعمال معالجات ادویه قرون سنبل نمود یتوعات
نباتی بود که از آن شیر باشد همچون شیر الخره و چون بشکنند از و شیر ظاهر شود و از یتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم و ماذریون
و عشر و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه و خمسة الاوراق و از بن الالبان اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در
ابتدا شرب شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب به و سیب بهند و گویند درم شیر شبرم
قاتل باشد و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم شیر عشر قاتل باشد و شیر [illegible] در خلاص شود و [illegible] و درم قاتل باشد
و کثیر [illegible] و دوغ و برف کنند و رب سیب به و ریباس تناول کنند [illegible] زیون و درم قاتل باشد از شرب آن قی و اسهال ورم
و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج او آنست که شیر و زبد و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر [illegible]
با تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب [illegible] یا سکنجبین و غذا از [illegible] باشد دفلی خرزهره است بسیار از آن
مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهی و بهدانه و مرزنگوش
با روغن گل تناول کنند و بجگشت بجوشانند و بیاشامند و شیرها و خیره ها خورند و حلوای حلبه مفید افتد تلا در اگرچه بعضی مردم میخورند
و مضرت آن نمی یابند لیکن بعضی از آن التهاب و حرقت فم معده و لذع امعاء و بثور و آبله ها در دهن و لب حادث شود و گویند
فادزهر آن مغز جوز است علاج او آنست که به روغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن شیره جو با روغن بادام خورند و [illegible] کدو
اسفاناخ و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی کشند و توقع فواکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند کندس
شرب آن موجب غثیان و خناق بود و خربق سفید [illegible] سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب اسهال
و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و حشیشة اللبخ بسیار بود و ترمد زرد و سیاه همچنین باشد علاج مجموع قی کنند و تناول شیر
و روغن و اسهال را بر نوبت اعراض [illegible] علاج کنند لبوب آنچه از تناول مغزها [illegible] گرفته مثل مغز جوز و فندق و پسته
غثیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات افیون موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و ثقل
زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و دو درم از آن قاتل باشد خصوص که با شراب خورند علاج آن قی کنند و حلتیت و
جندبیدستر و فلفل و [illegible] همه [illegible] بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را به روغن قسط [illegible] مالند
و اگر طبیعت بسته شود حقنه ها بکار برند جندبیدستر اگر گنده شود زهر قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج
آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ کافور یا برف بزر البنج و [illegible] از تناول آن درد
مغص و قروح امعاء و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بهی و بهدانه تناول

۱۲۰

کنند **جوز ماثل** یکدرم از ان زهر قاتل باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت چشم و عرق سرد باشد **علاج** آن قی باشد
باب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از ان شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و قاردین زیدن بمالند **بیروح صنم** و ازو
او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او انست که نگذارند که بخواب رود و موی سرش بر می کنند تا منتبه شود و روغن کنجد و عسل
و نمک باب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند **شوکران** از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل زبان
و تاریکی چشم حادث شود **علاج** آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه و قرومانا و انجدان نیز با شراب مفید باشد و روغن
گاو با افستین تناول کنند و تخم بارو گندم بتقشید نماید **عنب الثعلب** و ماه رنگ سیاه موجب کمودت لون و خدر و خشکی زبان
و فواق و قی الدم و سحج بود **علاج** آن قی کنند و بعد از ان شیر خر یا شیر بز بیاشامند با عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و بخور دادن
با مرغ خورند **گشنیز تر** هر که بسیار بخورد اورا دوار و سدر و اختلاط عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود و قطونا
هر که بسیار بخورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود **علاج** آن **سرد رقی**
بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد از ان زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افستین و فلفل و دارچینی با آب مفید
بود **کماه** آنچه سیاه و رطوبی باشد و رایحه آن کریهه بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق
سرد بود **علاج** آن قی کنند باب ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از ان شراب صرف با کامه بجای بیاشامند و تریاق اربعه و سجزنیا
و جوارش فلافلی و کمونی با شراب خورند **کبست** عفص حرره کنجد چون بغایت فشرده شده و سرد شده باشد از ان هیضه حادث شود
قاتل باشد **علاج** آن قی و حقنه معده باشد **حیوانات** ذراریح یکدرم تخم قاتل باشد و از ان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و تجدید
شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه بود که سحج و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود **علاج** آن قی باشد بروغن
کنجد و آب گرم و بعد از ان شیر با لعاب بهدانه و بگویات و ترک با سکنجبین تناول کنند و برقه های جرب و روغن بادام و بیه بط و زرده
بیضه و عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ زنند و در احلیل چکانند **وزغ و حربا** از تناول آن قی و درد دل حادث
شود و تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح **ضفادع** از اکل آن خناق و تاریکی چشم
و کمودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود **علاج** آن قی کنند باب گرم و زیت و بعد از ان بحمام
گرم روند و عرق کنند و بدن بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند **شوا از سموم** چون گوشت بریان میکنند باید که سر دیگ پوشیده
تا هوا بدان نرسد که اگر پوشیده ندارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود **علاج** آن قی کنند و بعد از ان
رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجا آرند و دوران روز از حمام و خواب احتراز نمایند **سمک بارد** از خوردن
ماهی شور خصوص که در جای نمناک نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود **علاج** آن قی باشد و بعد از
تریاق اربعه و سجزنیا و فلافلی و شراب صرف مفید باشد **مرارة الافعی** زهر قاتل ست معالجه دران مفید نیفتد اما از جمله
متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر و دوا المسک بخورند **مرارة پلنگ** زهر
پلنگ قاتل ست اما اگر از تناول آن شش ساعت بگذرد امید بر توان داشت و اعراض آن قی زنگاری و یرقان بود و بوی جگر از
دهن وی به مشام رسد و **علاج** آن قی متواتر باشد و بعد از ان طین مختوم نیم درم حب الغار نیم درم پنیر مایه ارنب نیم درم تخم سداب

و مر بر یکی از و ... بکوبند و بعسل سرشته و دو مثقال تناول کنند **مراره سنگ ابی** مقدار عدسی قاتل باشد **علاج آن**
روغن گاو و بادآرنجیه و خنطیانا رومی هر یک مثقالی و پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند **طرف ذنب ابل** سرخ بال گاو کوهی است
و از ان غشی و کرب حادث شود **علاج آن** قی کنند و بعد از ان فندق و فستق تناول کنند **دم ثور** اگر کسی خون گاو تازه بخورد
ادرار اختناق و تشنج و غشی حادث گردد **علاج آن** حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن و ریختن نشاید و ادویه که در بسته شدن خون در
معده مفید باشد تناول کنند مثل الخرخام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیر مایه خرگوش
با سرکه و شیر نیز مفید بود **عرق دواب** از شرب عرق چارپایان خصوص اسب حضرت و تورم روی و زبان و سیلان عرق
سنن از بغل حادث شود **علاج آن** قی کنند آب گرم و روغن بخورد و بعد از ان تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب و روغن گل نیز
مفید بود **لبن فاسد** شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن شکم گیرد **علاج آن** قی کنند و روغن نیز
گرم کرده بر معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد و نامفص بود **علاج آن** مثقالی پنیر مایه خرگوش
با سرکه کهنه و قیه بیاشامند یا فودنه بخورند یا حرف با سرکه بیاشامند نافع بود **باب دوم در گزیدن حشرات** اگر کسی را
چیزی بگزد و ندانند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را محکم ببندند و محل زخم را مکند و بعد از ان مضمضه بسرکه و روغن گل
کرده باشند یا محجمه بکنند و اگر وجع باقی باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرگین باز و کبوتر و نوره و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول
و سرکه بران موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی و اشنک و تره خرمیان و شکطرا شیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق
کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراضی که ظاهر شود اگر بتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال کنند و با علاج که
خاص آن باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود **لدغ حیات** مار بانواع است و بدترین آن افعی باشد علامات گزیدن او
آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون صدید متورم شود و رنگ متغیر گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق
سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود **علاج** او آنست که سر جراحت را به نشتر فراخ کنند و محجمه بران نهند
و به مکند و مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد از ان بروغن گل فی الحال مص کنند و در ان مبالغه نمایند و بعد از ان ادویه حاده آن
مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بران موضع نهند و اگر جرو بر باین کرده همچنان گرم شکافته بر ان
موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانچه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند و تریاق کبیر و
مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و سیر و پیاز و گندنا و حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل هر یک
ده درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سرشته و سه درم از ان با شراب تناول کنند و روغن کنجد
و گوشت را سو شور کرده خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نروند و در میان
تیر نشسته و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لدغ متاذی شده باشد ادویه
اطلیه و اخده بکار دارند و گویند اگر ماهی بحری بخایند و آب فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش
و برگ شبت و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی نیز آزموده اند **معجون نافع** حب الغار ارسا انجبیل
زراوند مدحرج هر یک نیم درم سداب بری و کنه هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و بشراب سرشته و مثقالی با شراب بخورند و گویند اگر

۱۳۴

مهره مار بر جو بیاویزند و بسایند و لعق کنند نافع باشد **لدغ عقارب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت باشد و [illegible] گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاه احساس سرما کند و گاهی احساس لهیب **علاج**

او آنست که بالای موضع ببندند و از آنجا بکشند و عقرب بکوبند و بران نهند یا حلتیت و شیر و عاقرقرحا با مغز فندق و برگ انجیر و نمک و ملک العجم بران طلا کنند و گویند اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و نیم کنند و بران نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ خطمی یا نمک و عصاره سداب یا درونج و بیخ حنظل و عصاره جند[بیدستر] نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین را بزرند و کاسنی برگ بکوبند و بعسل بسرشند و صبی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ بدهند یا آنکه سیر و جوز هر یک ده درم سداب و حلتیت هر یک یک درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قرو مانا و حلتیت و سعد و بادرنجبویه و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته‌اند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر رطب و بادرنج خورده باشد مضرت باو رسد و نوعی از عقرب هست که او را جراره میگویند و آن عقرب خورد باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوارستان و عسکر بسیار باشد و چون کسی را بگزد بعد از یک روز یا دو روز اثر کند و از آن نادر خلاص یابد و اطبا انجا معالجه آن بفصد کنند و فی الحال شیر یا شامند و موضع را حجامه مص کنند و جند بیدستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آن از گل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند **صفت** آن کاسنی بری خشک برگ کبر خطمیا و افسنتین کشنیز خشک متساوی بکوبند و با سیب بسرشند و دو درم از آن با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و باب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند و من مجربات الحضرة النبویة فی لدغ العقرب مخلصه را آب بجوشانند و موضع ملدوغ در آب نهند یا قادر سر حیوانی یا ماه فروردین بعرق گاوزبان بسایند و بران موضع نهند و شراب حماض بعرق گل یا شربت بخورند و غذا نخود آب و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بران موضع بمالند **نهش رتیلا**

و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر وی نقطهای سیاه باشد و نزدیک دهن او دو شاخ باشد و بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است بزنبور و بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد **علاج** گزیدن رتیلا آنست که موضع را بکنند و بحمام روند و آب گرم بران بریزند و موضع زخم را بمرو نمک و خاکستر چوب انجیر و اقلیمیا و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند **صفت** آن فلفل زراوند ابرسا [ایرسا] زرنباد عاقرقرحا و قوزیره کرمانی بوره ارمنی شیر مایه خرگوش دارچینی میعه حب بلسان سرطان نهری عصاره خشخاش متساوی بکوبند و باب کبر بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود **علاج** او آنست که بحمام روند و عرق کشند و شونیز و سداب و سعد هر یک یک درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوتست که او را عندب میگویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود بخلاف دیگر عناکب **علاج** آن فصد کنند و لگر نهند و نبات باب خیار و کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و اگر الموضع منفتح شود تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود با [illegible] الکند و لوع

١٢٣

دیگر هست که او را قمله گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر و نقطهای سیاه باشد و دست و پای او کوتاه باشد بجو بود در جهد و بگزد
و از گزیدن آن حکاکت حادث شود آن را بحضض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بر آن ریزند و نوعی دیگر هست که
مدام بسیار است و دراز بود و از گزیدن آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا
باشد قملة النسر نام ایست بجو و فراخ خورد و از گزیدن آن رعاف و نفث دم و بول دم حادث شود علاج آن رب سیب و به و آب ترف
تناول کنند و شیره تخم تورک و آب کاهو و کاسنی و خیار کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر سفید بود و موضع را با آب
کاهو و کاسنی و صندل سرخ و فاد زهر طلا کنند زنابیر زنبور را انواع است بعضی بزرگ و سر او سیاه باشد و بعضی سفید و لون
باز باشد و این صنف بدترین زنابیر است و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسعه را بالبسر نشتر یا سوزن
فراخ کنند و مص نمایند و شراب ریباس و غوره و لیمو یا عرق گل و بید با هم تناول کنند و آب تازه و آب خیار کدو بیاشامند
و موضع را با آب خیار زه یا در وج و زرد یا به یک طلا کنند یا آب سگ یا الخضر و سرکه یا آب غوره و گل یا سرگین گاو یا ورق کجید
طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین است و زنبورهای خورد اسلم باشد و نحل نیش در عضو ها کند عصابه باری که بابو گویند چون
بگزد دندانهای خود را باریک سیاه در موضع گزیده ها کند تدبیر او آنست که آن دندانها بیرون آرند اگر تیار نشیم در آن بمالند دندان
بدان بدوزند و بیرون آید خاکستر و روغن خمر مورده بر آن نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و باقیکه
در گزیدن رتیلا ذکر رفت نمایند سام ابرص نوعی از وزغه سبز او کوچک باشد و زرد و نقطهای سیاه باشند و در مواضع خراب
باشند و او نیز چون بگزد دندانها در عضو ها کند علاج او آنست که پاره نمد بر سر کاهی بپیچند و در آن موضع بمالند تا دندانها بر قطونا و صمغ ضماد
سازند و شبانروزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج او همچون علاج گزیدن مار باشد سلامندرا
نامه الیست شبیه بعصابه چهار پا دارد و بینش کوتاه بود گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع
و التهاب و ورم زبان حادث شود علاج او آنست که موضع را بحجر بزرس (?) کنند و شیر با لعاب بنگو و بهدانه با شیره تخم تورک با
روغن گل و بنفشه تناول کنند و سکه و مرقه های چرب بخورند و عسل و برنج و شیر سفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلحفات بر موضع
نهند الاربعة و الاربعین هزارپا باشد و در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و تواتر و هست که او را و نیش باشد چون
فرو برد در عضو بگذارد و خود بمیرد (?) و حرکت بکند علاج او آنست که آورا بکوبند و بر الموضع نهند و زراوند و حنظل یا ... بو
بیخ با شراب بخورند ضفادع الحرفی بری باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چون علاج زهر های سرد باشد اما الحرفی بحری
بود از گزیدن آن ورم عظیم ظاهر شود و گویند بر جهد بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج آن
تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجه گزیدن رتیلا استعمال کنند و الله اعلم بالصواب **باب سوم در گزیدن**
آدمی و چهارپایان اما آدمی اگر محروری مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن او بد باشد علاج او آنست که زیت را بر
الموضع بمالند و آرد باقلا و سرکه و یا بیخ رازیانه و عسل یا پیاز و عسل با خاکستر زرد و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر
متورم شود مرداسنگ و قنه و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ گزیدن و جراحت چنگال
این حیوانات بزاوند (?) و ... طلا کنند و بعد از آن بسرکه بشویند و بعد از آن مرهمی از ... و زنجار و چربی نقره و

۱۲۴

ونوبال سن ورشیح وزیت بمالند عضة یوزا و لایایاز و خاکستر رز و بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرداسنگ و نمک
وبیخ رازیانه وعسل بران نهند عضة گرگ و سگ آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و شبت و بادام
تلخ و باقلا بکوبند وبا عسل طلا کنند یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک یا شراب یا الکامه بدان نهند عضة کلب کلب سگ دیوانه
باشد و از گزیدن او وسواس و افکار فاسد و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از مردم و جایهای
روشن گریزد و اعضا خصوص روی سرخ شود و ورم و تقرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کنند و چون آب به بیند بترسد
و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و هر چه به بیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را در آیینه بیند پندارد
که سگ است و باشد که منی از ایشان روان شود و اگر تشنج ذکر و عرق سرد و غشی حادث شود دلیل موت باشد چون کسی را بگزد
یا کسی از فضله اش آب و طعام بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه
حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ را در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد
و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و گوشها او نجفته و زبان بیرون افتاده و از بینی و دهان لعاب آید و دم
او برآمده و کج شده باشد و بعضا نحیف باشد و از آب بترسد و باشد که چون آب به بیند از ترس بمیرد و چون مستان راه رود و آواز
گرفته باشد و چون شخصی را به بیند حمله کند و سگان از وی بگریزند و کلب را حالی همچون جذام حادث شود و گرگ و شغال و روباه و آهو
نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد و باید که نیک تحقیق کنند که این سگ دیوانه بوده یا نه و تجربه بدان کنند که پاره نان یا گردو
که از آن موضع آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر بخورد نمیرد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بر آن
موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را بگذارند که ملتحم نشود
بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و محجمه بکرر مص کنند تا خون بسیار
بیاید و ادویه محرقه و مقرحه مثل خردل و جاوشیر و جوز و فلفل و فیون و نمک و بول آدمی یا خاکستر رز و نمک و پیاز و جرجیر با سرکه
بران نهند و یا نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم فلقدیس هشت درم اسقیل بریان کرده شانزده درم سداب
چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز عنصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر با در ابتدا باید کرد
تا جذب سم کند و بخارج آید و چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود صفت آن هلیله
سیاه ده درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی ده درم غاریقون ده درم بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند
و با آب بادرنگبویه بسرشند و دو مثقال از آن شربتی باشد اخر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقال و نیم افتیمون هفت
مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال باشد و ماء الجبن نیز با افتیمون
مفید بود و غذا آبکامه چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه بیاشامند و آبی که خورند باید که چند
نوبت آهن سرخ گردانیده در آن انداخته باشند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار
و سگ دیوانه آب خورند نافع بود و یا آناء که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع
گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند نافع مفید بود و حنطیانا و چشم سرطان و خصص و حلتیت و طین مختوم با شراب بخورند و ضماد

۱۲۵

سازند و تریاق کبیر ... و دواء السرطان نافع بود ... کنند و از ... و حمام اجتناب نمایند صفت دواء السرطان سرطان نهری
بزنند و در دیگ مسی نهند و بر سرش آتش کنند تا بسوزد و درم از آن با ده درم جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند و هر روز اول مثقالی
و در روز دوم دو مثقال و در روز سوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز مفید بود صفت آن ذراریح
بزرگ سر و قدم جدا کرده یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک پنج درم بکوبند و با آب بسرشند و قرص
سازند و یکدرم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عض تمساح و سگ آبی و ماهی سیاه موضع گزیدن
آن به زراوند و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن مالند و بعد از آنکه پاک شود پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه گاو کوهی نهند و
اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و دوای علاج او همچون علاج عض کلب و کلب غیر کلب بود عض سنور اگر از گزیدن گربه جای
شود پیاز و پودنه با شونیز و کنجد ضماد سازند و به بندند نافع بود عض ابن عرس اگر کسی را ابن عرس گزد سیر و پیاز بجوشانند و ضماد کنند
یا کرسنه و انجیر خام ضماد سازند و شراب صرف بیاشامند و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند وجع را ساکن کند باب چهارم
در دفع هوام و طرد حشرات و بهائم اگر سیسنبر و فودنه و بنگشت در خانه دود کنند هوام بگریزد و بخور گوگرد و زرنیخ
... و قسط و فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و ... و قرون ایل و ... همین خاصیت دارد و ...
و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی و گوسپند کوهی را بسوزند و در خانهها مفید بود و اگر کسی ... بقطران آلوده کنند و گرد
مرقد گرد اند هیچ گزنده نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ گرد آیند و پیش مرقد نیایند طرد حیات
از دود کردن شاخ گاو کوهی و سم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را به آب نوشادر و خردل
زنند مار بمیرد و ... خصوص که نوشادر ... حیوان ... اندازند فی الحال بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد
طرد عقارب از شاخ گاو کوهی ... عقرب بگریزد و دود کردن ... زرنیخ و ... سم خر و زرنیخ و پیه بز
به روغن گاو و آب حلتیت در خانه ریختن خاصیت دارد و اگر ... زرنیخ و ... گوسپند و پیه گاو با هم بیامیزند در سوراخ عقرب
بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید طرد براغیث اگر
حنظل و سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر ... خارپشت بمالند یا طبخ خرنوب و دم ... در حفره
کنند کیک بر آن جمع شوند و اگر ... کیک بگریزد طرد دلیثه اگر چوب و ورق سرو و برگ جوز و شونیز و
مورد و سرگین گاو و گوگرد و حرمل دود کنند دلیثه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر
بدن به روغن ترب بمالند دلیثه بر آن ننشیند طرد نمل مورچه از مقناطیس و نفت و حلتیت و زهره گاو و دود گوگرد و قطران
بگریزد طرد ذباب اگر بنگ در شیر گاو حل کنند و بنهند مگس بخورد و بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و از بوی کندش بگریزد
زنبور اگر سیر و گوگرد دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن به آب خطمی و خیار ... زیت بیالایند زنبور بر آن ننشیند طرد
ارضه اگر ... و کلنگ و گشنیز خشک و فودنه ... بگریزد و اگر برگ خیار دود کنند ... بگریزد و اگر افسنتین
و فودنه و پوست ترنج در میان جامه نهند سوس ... طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و خربق و بزر البنج
و کرسنه و بصل الفار ... موش و خبث الحدید و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد و بمیرد و اگر موش ...

۱۲۶

خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان نگزند و طرد اسب از بوی سداب را سو نگزند

طرد بهایم و قتل آن عرق از درخت خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند

خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد

دیگر از جاهای که مفصل باشد نگزد و ازانجا نفرت گیرد والله اعلم **فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله**

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیز

که ازو در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون در بدن شود از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیت

که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه

اول است و اگر محسوس شود و اما مضر نباشد درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالث

و اگر اضرار آن بهلاکت رسد درجه رابعه بود چنانچه ادویه سمیه باید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل

نه همچون پیاز که ضماد آن مقرح است و اکل آن نه بل بعکس این همچون سفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه شاید که

تاثیر خارجی او متضاد تاثیر داخلی او بود همچو کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی

مختلفه باشد و شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش از او تحلیل نبرد همچون [illegible] شاید که آتش از او تحلیل برد اما

بطبخ تحلیل نبرد همچو بابونه که دو قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نبرد و همچنان [illegible] زایل نشود و شاید که بطبخ آن تحلیل برد

لیکن بغسل زایل نشود همچو عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که بغسل زایل

شود همچو کاسنی که مفتح و مبرد است و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل برد و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیارست و معرفت

کیفیت و خاصیت از او [illegible] است ذکر آن بتطویل انجامد ذکر بعضی ادویه که احتیاج به استعمال آن بیشتر است اکتفا

می نماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه [illegible] فندق اسفند [illegible] پوست ترنج نخود [illegible] اسطوخودوس

[illegible] و انچه در درجه دوم از حرارت مشترک اند [illegible] اطریفل [illegible] حلبه

[illegible] و انچه در درجه سوم از حرارت مشترک اند [illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] و انچه در درجه چهارم از حرارت مشترک اند [illegible] و ادویه که در درجه اول از

برودت مشترک اند [illegible] و انچه در درجه دوم از برودت مشترک اند گلنار [illegible]

[illegible] و انچه در درجه سوم از برودت مشترک اند کاهو کشنیز [illegible] صندل [illegible] و انچه

در درجه چهارم از برودت مشترک اند [illegible] و ادویه که در درجه اول از رطوبت مشترک اند [illegible]

و انچه در درجه دوم از رطوبت مشترک اند [illegible] بنفشه [illegible] و انچه در درجه سوم از رطوبت مشترک اند کاهو [illegible] ادویه که در

درجه اول از یبوست مشترک اند [illegible] فندق [illegible] زعفران [illegible] و انچه در درجه ثانی از یبوست مشترک اند

۱۲۷

حاشا کما دریوس صندل کلنار حماض کندر سوسن مسیخ زنجبیل زرافقل سرار حشان درونج جعد حب بلسان ایرسا
مرم الاخوین اسارون مر بوره انیسون نجاسف لسبد بحکشت اقحوان حنظیا ماذریه حب لبان بلیله املا اسقیل افسنتین انجره
در درجه سوم از مشترک مانند اهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا اس امیسون قرنفل افتیمون بلوط جند بیدستر ارچینی قسط عود
صبر قردمانا وج سعتر فاخشک فوذنه زراوند مازو فراسیون فلنجمشک ساق زرنباد حاما زیره نانخواه سعد کبریت فرزنجوش
کبر نک کرفس مسکطرامشیع و انچه در درجه چهارم از مشترک اند اهن کندش مویزج مامیران خردل فلفل سداب **مسهلات**
صفرا هلیله زرد ملرسند ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر کلسنخ شیرخشت **مسهلات بلغم** تخم حنظل
قنطوریون هابیرنج غاریقون حب النیل تربد بسفایج حبل **مسهلات سودا** هلیله کابلی و سیاه بالنگو افتیمون اسطوخودوس
حجر لاژورد بسفایج غاریقون کشوث حب النیل سنا **مقیئات** تخم ترب و برگ آن کندش کنگر زرد خربق مویزج تخم شبت
پوست تخم حرجیر تخم خربزه نمک هندی بادرنج آب کدو ماء العسل تخم مازریون بوره سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده بکشاید
ترمس اذخر شاهتره غاریقون ارایه امیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس عود فاوانیا افتیمون حنظل فراسیون
تره کرفس ایرسا نانخواه حماما هیوفاریقون زعفران مرزنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا کشوث حبل **ملطفات** ادویه که
تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه نماید اهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب لبان اقحوان انجره بوره جند بیدستر خردل
قرطم سیر اذخر بحکشت بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک قسط سعتر قردمانا فوذنه زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس
مشکطرامشیع ایرسا نام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول و حیض کند اهل انجدان ترمس شونیز
امیسون ارایه انجدان قنطوریون نجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه کرسیا وشان جند بیدستر فراسیون عود فاوانیا
حنظل نانخواه بابونه قسط جاوشیر تخم کدو دارچینی جعده سداب سعد سلیخه نانخواه زوفا خشک مشکطرامشیع کرفس مرزنجوش کمادریوس
حبة الخضرا **مفتتات** ادویه که حصات را بریزاند هاروبن نجاسف صمغ الو تخم خربزه خسک سیاوشان نخود سیاه حجر الیهود
بادام تلخ سعد سکنجبین رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد بلوط برنج لسبد اقاقیا جوز سرو نیج کاورس اذخر تخم گل سورد عنبر
کلنار دم الاخوین عود رخود ورق زرامرود طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم شاه سفرم بارتنگ **محللات** ادویه که غلظ
و صلابات را تحلیل برد کمادریوس کبر جاشا زراوند اکلیل الملک وج خردل زهره هزار حشان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان
اسقیل بابونه روباه ترک نجاسف اذخر باقلا بادورد اقحوان خطمی زوفا صمغ بطم لادن بابونه سوسن کرفس قنا الحمار غاریقون
مرزنجوش فوذنه خروع **ملینات** ادویه که صلابات نرم کند اصطرک برگ رانفح مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز
ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم **منضجات** ادویه که اورام و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک برگ زعفران ایرسا کرنب صمغ
بطم لادن مرسیه انجره موم خطمی مرزنگوش **مفشیات** ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل نمایند امیسون افتیمون لسان بحکشت
جاوشیر تخم کدو زنجبیل زرافلفل خمامازیره زراوند نانخواه کندر زرنباد کرفس کرویا سداب سعتر سعد فلفل قردمانا **معرقات** ادویه که
عضو را ریش کند و نسوزاند اسقیل زرنیخ زاج سرخ و سبز حرف البان نوعا سرگین کبوتر اک قسط سنباده فرفیون صابون
سداب فوذنه رأس قلقطار سیر ذراریح **ادویه که تسکین وجع کند** افیون پیه بط تورک سفیده تخم مرغ بیخ بروح کترا

١٢٩

نشاسته صمغ اسفیداج **ادویه که سرگران کند** و خواب آرد کاهو شبت اقحوان زعفران حماما لفاح ورشقائق مصطکی

شاهسفرم **ادویه که کرم شکم و کوش بکشد** برنج کابلی افسنتین جعده و فاخشک کرویا حرف فودنه قنبیل شیح

شونیز ورق سقتالو ترمس **ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال دم کند** اثمد زرشک بادروج بلوط بسبد

کلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی لعناع نشاسته مازو قنطوریون.

ریوند شاده خوز سرو کشنیز بزرالبنج **ادویه که قروح را مدمل کند** کلنار اثمد صمغ الوا زروت سنجر ورق بلوط

دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل زیره ارسا صبر طین مختوم **ادویه که قروح و سخنه را پاک کند** اهل زفت

نمک اکلیه ارسا عسل زرانیج حب بلسان **ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند** زروت اشنان نمک مرد سنج

توتیا سن صدف سوخته زنگار **ادویه که قروح را خشک کند** توتیا صبر صدف سوخته زروت اسفیداج سوخته اها

شبسته **ادویه قلبیه** مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور گاوزبان سیب عود کشنیز خشک طباشیر

طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی کلسرخ درونج هلیله بسبد بالنگو بادروج تمر هندی انار شیرین صندلین ریباس شقاقل قاقله قرنفل

دارچینی فستق زر نقره عنبر عود لعناع سوسن سنبل سعد بلیحه قرنفل مشک عود فادانیا تمام نیلوفر مورد اسطوخودوس اترج ابریشم اهله

همینین بسفایج جدوار انار مشک نارنج پوست ترنج **ادویه که مقوی معده باشند** پوست ترنج امله بلیله بالنگو جوز بوا

هلیله کلسرخ زرنباد طباشیر کندر گرد یا مصطکی مشکطرامشیع لعناع سعد سلیخه سماق سفرجل فلفل قرفه قاقله اذخر سادج هندی **ادویه**

مقوی کبد ستنه اظفار الطیب بلسان جوز بوا دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین قرنفل قرفه عافث **ادویه باهیه گرم**

جرجیر بهمن حبة الخضرا کرمش کنجد حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی بسباسه جلغوزه فندق فستق کبر احلیلت قسط

زرنباد خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل جلغوزه سورنجان سقنقور بیضه کبوتر و کنجشک نرگس مغز گنجشک بره بیر مایه شیر میش

انگور انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز والله اعلم **باب دوم در حبوب گندم** گرم و تر است بدرجه اول و نان او بهتر

نانها بود غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک غذا اکثر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده و نان بار و غن غذا تمام دهد و دیر گوارد و گلیجه قرابه

کند باسده آورد و معده را سیه باشد جو سرد و خشک است بدرجه اول و غذا اکثر از گندم دهد و سبب جو قابض و سرد و کشکاب سرد و

مرطب باشد برنج خشک بدرجه اول در حرارت و برودت اختلاف است و او غذا لطیف و بسیار دهد و زود گوارد و اورا با زعفران

و روغن پزند یا با شیر پزند و شیر خورند **گاورس و ذرت** بارد یابس است غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح آن شیر و روغن

عدس بارد یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد و سودا آورد و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود

از آنچه چند خورند **باقلا** بارد یابس بود غذا اندک دهد و اب و لطیف بود و در یه و حلق و امراض سینه را مفید بود و انفاخ باشد

مصلح آن نمک و سعتر باشند **نخود** حار رطب است غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفا رلون و تسمین بدن دهد

آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر **لوبیا** قریب است به نخود و ادرار بول را مقوی بود **ماش**

بارد رطب است و کیموس او محمود بود و پوستش گرم و سهر فه را مفید بود و دندان را مضر باشد و مصلح آن مغز بادام **کنجد** حار رطب

است و دیر گوارد و افساد غذا کند و معده را زیان دارد اما دفع یبوست کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن سیر است **خشخاش** بارد

رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و خشخاش ار و نزبوک حار و رطب
است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه بدهد شهدانه حار و یابس است و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند سبل البول
را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد قرطم خسکدانه حار و یابس است مسهل بلغم باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار و یابس است
مفرح و مقوی قلب بود و اورام را نافع بود باب سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود
نر به از ماده و بسیار مایه به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار و رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود
و گوشت میش الحرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت نر عاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود
و گوشت کبش لغایت بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت
شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جزو راست و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود و گوشت اسب
گرم و خشک است ... باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد از ان با توابل بخورند و گوشت خرگوش سرد و خشک
است و قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود
در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیر گوارد و مقوی باه بود و گوشت کبک و گنجشک
و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشند و مقوی باه بود و بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و
دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه رطب شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و شیر
شتر و اسب بالعکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب تر از و بود و مسکه حار و رطب تلیین کند و فربه گرداند و سعال خشونت
را مفید بود و روغن گرم تر از و باشد پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب و تسمین کند و مصلح آن شیرینی باشد پنیر خشک گرم و
خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام کشک معده را قوت دهد و قابض بود و ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند
و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند دوغ
تبرید کند و قابض بود و غذا اندک دهد بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت
که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باه باشند والله اعلم باب چهارم
در فواکه و سبزیها انگور حار و رطب است خون نیک از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگوری است که پوست آن
تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک
است مویز به سوی تا مایل باشد معده و جگر را مفید بود و کشمش از و لطیف تر بود غوره سرد و خشک است تسکین صفرا و حدت
طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و بسیار ... آورد و مصلح آن
جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود ثمره نخل و آن رطب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد قابض بود رطب گرم و تر بود
و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود و خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم
و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولید کند مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و
تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد مقوی قلب و معده و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند

انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با تخم بفشارند مسهل صفرا بود و به
ترش بارد یابس است مفرح و مقوی معده و گرده بود و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و انچه شیرین باشد عتدال
آن اقرب بود سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و انچه
ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود امرود بارد یابس است و از سیب غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت
دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد رطب است و دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه
زردالو بارد رطب است و دفع حرارت و تجرد و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خوردن از او تولد کند زردالو بارد
رطب است و تلیین کند و معده را مضر باشد قراسیا آلو بالو را گویند بارد یابس بود و انچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و انچه
ترش بود معده را نفع دهد ترنج مفرح است و پوست آن حار یابس و مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی آن خوش کند و گوشت
آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حامض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا
کند و تخم آن حار رطب است و مقاوم با جمیع سموم کند و لیمو ترنج و دفع مضرت وبا کند توت بارد رطب است تسکین عطش خون
و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اگر در بینی
مالند دفع صداع حار کند لیمو طبیعت و خاصیت نارنج بود زیتون انچه نارسیده باشد بارد یابس بود و مقوی معده و انچه رسیده
باشد بحرارت مائل بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و صداع و مولد اخلاط و معطش باشد
انچه تر باشد حار رطب باشد جوز هندی نارجیل حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و انچه تر باشد حار رطب بود و مقوی
باه و دافع برودت و انچه کهنه باشد گرم و سکم باشد فندق حار رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند
بادام حار رطب است غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری را پاک کند و مصلح او شکر باشد و انچه تلخ باشد پوست مائل بود و مفتح
و مقطع و دافع فضول باشد فستق گرم و خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید باشد و پوست آن مقوی
معده و دافع غثیان بود چن گرم و خشک بود و مقوی باه و گرده بود و معده و طحال را مضر بود و بخار آورد عناب اسبو باشد آن را
سنجد گویند بارد یابس و مانع اسهال و قی بود و نخود کنار است و طبع او بارد یابس و قابض و تبرید و قبض باشد عناب لعوی
معتدل است در کیفیات انچه لعوی بارد است بدرجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ است سینه و رئه و غلیان دم را مفید بود
حبس و تغلیظ دم کند سپستان بارد رطب بود و تلیین حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین
عطش و منع قی و اسهال کند و سده بگشاید غوره بارد یابس است مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خربزه انچه شیرین باشد گرم و تر بود
و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند و انچه شیرین نباشد بارد رطب بود و تولید بلغم با فعلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است خیار و خیار زه
بارد رطب اند و بوییدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر بود بهدانه بارد رطب است تب محرق و جگر گرم را
نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن شیرینی بود شکر حار رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر مدام بخورند
دفع بلغم کند قند سیاه حار رطب است تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود و بلغم را مفید بود
نبات از همه لطیف تر بود ترنجبین معتدل است در حرارت و برودت و رطب است بدرجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض سینه

و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **خشت** در حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلیین بیشتر گرم است در حرارت

رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم باشد و تفتیح مجاری کبد کند و بادها بشکند **عسل** حار یابس بود و بهترین آن عسل سفید خوشبو بود

فائده آن جلا و تقطیع بلغم و منع رزوبت بود و مضرت آن احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد **خسک** الحسیر

حار یابس است و فائده آن همچو فائده عسل است بلکه آب او در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود **باب نجم در بقول** **کاهو** بارد رطب

است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از و متولد گردد و خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود **کاسنی** بارد و یابس بود نافع

به یرقان و دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته مفتح است **اسفاناخ** بارد رطب است غذا نیکو دهد زود بگذرد و خشونت

حلق و سینه را مفید بود **کرنب** حار یابس است آب آن مسهل و مدر است و تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد و مولد

خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد **سرمق** بارد رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند **بقلة الحمقا** که بوریا گویند

و آن را بقله مبارک نیز گویند بارد رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب تب محرقه را مفید باشد و معده و باه را مضر بود **مرزنجوش**

حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب را مفید بود **بادرنگبویه** حار یابس است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان

و مالیخولیا و دافع سوداء بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند **ترهٔ خراسانی** نوعی از وی است مقوی معده و دافع بلغم بود

نعناع حار یابس است مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند **طرخون** حار یابس است قطع شهوت

کند و آلات صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق را باطل کند **شبت** آن حار یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود

کرفس حار یابس است و مفتح و مدر و مقوی معده و صرع را مضر بود **گشنیز تر** بارد یابس است و تقویت دماغ و منع بخار آن کند و خفقان

و معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد **گندنا** حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد **سداب** و **سعتر** و **شبت**

گرم و خشک اند تقویت معده کنند و بادها بشکنند **شلغم** حار رطب است مقوی باه و بصر بود آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود

و غذا نیکو دهد **ترب** حار رطب است آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوارد و زود متعفن شود

و معنی بود که زود بگذرد **جزر** حار رطب است و غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد و دیر

الکیموس بود و حقیقت در طبع او اختلاف کرده اند که بعد طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود و بواسطه نور که در وی است امارد را نیکو

بود **پیاز** حار رطب است و مقطع بلغم بود و آلات معده پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا بی نظیر است **سیر** حار یابس است

بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با زهر سموم کند و چشم را مضر بود **گندنا** حار رطب است

تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و بوی دهن و بدن خوش گرداند **ریباس** بارد یابس است

تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب باشد **کدو** بارد رطب است ترطیب دماغ

کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزا است که آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس و قابض

و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سوداوی بود **جگر** و طحال را زیان دارد **کبر** حار یابس است محلل بود و طحال و

عرق النسا را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و انچه محلل باشد سده طحال بگشاید و بلغم از معده برآرد و مشتها

اندر **باب ششم در توابل** **نمک** حار یابس بود به تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن

۱۳۲

مضعف باه و ابصر بود سرکه بارد یابس بود قمع صفرا و منع عفونت و تطفیه حرارت و تسکین دم و منع تشنگی کند و اعضا
و مبرود را مضر بود فلفل حار یابس ست و بلغم و رطوبات را زایل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و بادها بشکند
زنجبیل حار یابس ست بادها بشکند بلغم و رطوبات زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی حار یابس ست تجفیف
و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره و کرویا حار یابس ست بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشند نانخواه
حار یابس ست رطوبات معده کم کند جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار یابس ست تقویت دل و جگر
و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر و مصلح آن انیسون است شونیز حار یابس ست قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصات زایل گرداند
گشنیز خشک بارد یابس بود و قابض و مانع بخار و صداع بود و جشاء حامض را مفید بود رازیانه حار یابس ست بادها بشکند و سده
بگشاید و مقوی بصر بود باب بیستم در ریاحین رطوبت گلسرخ سرد و خشک ست و مقوی اعضاء باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن و
نسرین حار یابس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد شاهسفرم گرم و خشک ست و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را
قوت دهد نرگس معتدل ست و مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر بارد رطب اند
صداع گرم را مفید بود مورد بارد یابس ست و روغن آن موی سیاه کند بستان افروز بارد یابس بود صداع را مفید بود و صفرا
و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید باشد مشک حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن
تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود در درجه [illegible] و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس ست مفتح سده
و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن آن بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح است
بوئیدن آن [illegible] سکوت و مصروع و صداع بارد را مفید باشد و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و احتقان آن اوجاع رحم را مفید بود
صندل بارد یابس ست خفقان و حمیات حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد
مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس بود و موی برویاند چون بخور کنند ادرار بول کند و جنین مرده را
بیرون آورد و بلغم زایل کند زرنباد گرم ست در درجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد مقاله دوم در ادویه
مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب است باب اول در بیان ترکیب کیفیت ادویه و قوت و امتحان آن بدانکه
کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید کوفت جدا جدا
بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بیزند وزن آن درست گردانند و همه را باهم در هاون سحق کنند تا باهم
آمیخته شود و اگر بعسل معجون میسازند عسل خوش طعم و خوشبوی آب نادیده را کف بگیرند و ادویه را در آن ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف
ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سر نشود و تا هفته هر روز یکبار سر ظرف بردارند تا بخار آن برود و از
فساد و غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند اگر در آن صمغ باشد [illegible] و ادویه را در آن بسرشند و الا با آب اندک [illegible] ادویه هم ملتصق شود بسرشند
و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند مثل [illegible] گیاها
و تخمها پاک کنند اول چوبها و بیخها بکوبند و دیگ بریزند بعد از ان تخمها و بعد از ان [illegible] و در عقب آن گیاها بریزند و بنفشه و نیلوفر و ریاحین
و شکوفه‌ها در وقت پختگی همه باید ریخت تا دو سه جوش زنند و اگر افتیمون و [illegible] کنند آنرا در خرقه کتان بسته بندند و در وقت فرو گرفتن

۱۳۳

[illegible]

در دیگ بیاندازند پس جوش دهند پس بغشارند و همچنین زیتون خشت و حنا و شنبلیله بخیسانند و باب گرم کنند و بعد از آن که مطبوخ فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرداروی بود مثل ایارج و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا از آن کوبند و بیشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا ایارج از آن مطبوخ بردارند و سرداروی کوفته در آن ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم باشد بریان کنند و ظرف خزف و بریان کنند تا ماده را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند و تخمها در آن ریزند و بر هم زنند چندانکه بوی آن بد نباشد پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لازورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و باب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از او بریزند و خشک کنند و بعد از آن بیاشامند و غسل ادویه حجری مثل کبریت و اقلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطان ببندند و کهربا در کوزه آب باز بندند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول دست و پا جدا کنند و شکم بشکافند و باب نمک خاکستر زر بشویند و بعد از آن باب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در جو آب پزند بکوبند و در دیگ بیاندازند و اگر خواهند آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن نزدیک بود پس برآرند و آب قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شبح را چون بسوزانند در گل بگیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن تخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آن را ورق سازند و هلیله بلیله آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب در دیگ مسی بجوشانند و آن صفایح مس را گرم کنند و در آب اندازند تا سیاه شود و چنین کنند بعد از آن فرو گیرند و آنچه از سیاه شده باشد برآرند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو بر آن ریزند و بیست یکبار دیگر آن صفایح گرم کنند و در آن اندازند و در سوختن سرب را با آن سوخته نرم گرده بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند و بعد از آن در آب نمک خیسانند و در کفچه آهنی تا محرق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد در آن ریزند که سوخته شود و سرب را نیز چنین بسوزند و اگر نه بسوهان بسایند و پاره سرب نیز با آن هم بسایند پس رها کنند تا سرد شود و باز بسایند و پاره دیگر سرب بسایند و نمک در کفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نیست شود مثل آهن کنند و بسایند اما مقدار زمان بقا قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از شش ماه تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تا اثر قوت این که بلا مضر بعد از ین مدت بظهور رسد تا سال قوت آن متزاید بود و این طفولیت و ترعرع و نبات وی شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه گویند که طفل است بعد از آن متزاید و ترعرع باشد تا ده سال و بلاد باد و بیست سال در بلاد دیگر و بعد آن او را سن شباب باشد تا ده سال دیگر تا سی سال بر این ترتیب باشد و بعد از آن در انحطاط باشد تا چهل سال و پنجاه سال و شصت سال و بعد از آن فیروزی یعنی تا سی سال قوت او متزاید بود و بعد از آن نقصان پذیر باشد تا شصت سال رسد آنگاه همچنین معاجین کبار باشد اما تریاق نو لعاب قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق فاروق و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و در ص ابخار و اندر و خون و عضل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا ده سال موثر باشد و فلونیا و رومی و فافا و زیر شعثا بعد از شش ماه استعمال کنند تا اثر آن تا سه سال باشد و دوا المسک و تحنوش و تا ده الحیات و اطریفلات از دو ماه تا به دو سال نیکو بود و حبوب و معاجین جوارشات مثل معجون خبث الحدید و شهریاران و سفرجلی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها تا شش ماه مرهم همچنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توان کرد و لیکن چون بو متغیر شود بکار نشاید الا روغن بلسان و مومیا که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و آما اشربه و ربها نیز گر کسانند

[illegible]

١٣٤

استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده سال بگذرد ضعیف بود و اما امتحان ترياق
بدانند بتجربه ترياق بدان کنند اگر کسی را دوای اسهال خورانیده باشند بمقدار وزن تخم حنظل بخورد و بعد از ان بمقدار ترياق بخورد اگر اسهال بعد از آن که ابتدا کرده باشد
منقطع شود ترياق نیک است و با مقدار بخورد آن مقدار مرض را نفع کند و مار را پایکی از سوام قاتله مسلط کنند اگر خروس بمیرد ترياق بقوت است
و الا ضعیف یا مغشوش و با قوت ترياق و قوت و ضعف آن اندر استعمال نباید کرد و اما مقدار تناول آن در گزیدن مار و کلب کلب
یکمثقال و در گزیدن عقرب بمقدار درم و در گزیدن رتیلا دانگی و نیم با سرکه و سکنجبین و اگر کسی زهر خورده باشد نیم مثقال تا یکمثقال بخورد و کسی را درد سینه و
سعال مزمن باشد یا درد معده و امعا و احشا و شهوت کلبی باشد نافع بود و دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود
نیم مثقال تا یکمثقال بخورد با آب و کسی را قولنج باشد بمقدار درم بخورد و در استسقا نیم مثقال و در اسهال و قروح امعا بمقدار درم با آب سماق و در ضیق النفس
دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام نیم مثقال با آب افتیمون و گاوزبان و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در حمی ربع دانگی و نیم با شراب
و در ضعف شهوت نیم مثقال با شراب و در احتباس طمث یکمثقال با طبیخ مشکطرامشیع خورند با آب و مقدار ترياق ترياق
کبیر از ترياق فاروق گویند ترياق جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و معالجه زهرها و ادویه قتاله کند و مقوی قلب و دماغ و جگر
و در حمیات و عفونات در کلب کلب و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و برص و بهق و لقوه و در سوء القنیه
و معس و جذام و خفقان و تشنج قلب و حموضت و ادرار بول و طمث و در درد معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتیت حصاة و صلابت کبد
و طحال و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث الدم و بواسیر و سوء الهضم و قولنج و درد معده و استسقا و کرم شکم و صداع
و هضم و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی و ادرار بول و طمث کند و اگر بر نهش هوام طلا کنند
مفید افتد **صفت** ان اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی و اقراص اندروخون هر یک بیست و چهار مثقال افیون دار فلفل
هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر برد ارجنی ورق گلسرخ ایرساغاریقون رب السوس روغن بلسان یک یک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل راوند مطرا سالیون قنطافلیون فودنج جبلی فراسیون قسط مر اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کندر مشکطرامشیع
فقاح اذخر صمغ بطم سلیخه سنبل الطیب معبد هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سیساليوس حرف بابلی کمادریوس نانخواه کمافیطوس
سنبل رومی و عصاره لحیة التیس نادرین ایلیطی شیم جبلی ورق ساذج مقل ازرق فاریقون طین مختوم زاج محرق حماما دج
حب البان فوه صمغ عربی فرد یا نا امنیون اقاقیا هر یک چهار مثقال و قنطوریون جعده جندبیدستر سکبینج بالنگو
بار یک را و نذ حرج هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و تخم انچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ
و عصاره در شراب جهود بخیسانند و دیگر بر روغن بلسان ملوث گردانند و در عسل و شراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و سر آن
و هر روز سر آن برگیرند و بعد از شش ماه استعمال کنند و بعضی بعد از یکسال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل اعنی**
عنصل نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که تر و خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند پس آن خمیر از عنصل
بدر کنند و آنرا سحق نمایند و با همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند و دست بر روغن گل آلوده قرص سازند **قرص اندروخون**
مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فوه اسارون عود بلسان مسک جعده حماما هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران بوید
سلیخه و دارچینی هر یک دوازده مثقال انجدان بیست مثقال بکوبند و بحریر بیزند و بشراب ریحانی بسرشند و دست بر روغن بلسان آلوده

کند و حب سازند و آنرا قرص سازند **قرص افعی** افعی جوان ماده اشقر سرپهن حاصل کنند و ماده را بدان شناسند که او را چهار نیش بود
و نر با دو نیش بود و جوان را بدان شناسند که متحرک بقا باشد و سر برداشته و چشم او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع
که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شوره و نمک آب صید نکنند و آنچه که سیاه و ارقم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند
و از سر و دنبال بمقدار چهار انگشت بکدفعه جدا کنند و بیندازند و باقی را از پوست کشند و شکافند و پاک بشویند و در دیگ کوزه نهند و آب
در و بریزند و نمک و شاخهای شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون
سنگین بدست چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک سائیده با هم بسایند و بآن مرق بسرشند و دست روغن بلسان چرب کنند
قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر آن نتابد و در اوند نماند و در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند **تریاق** ع
قائم مقام تریاق کبیر باشد **صفت** آن حماما سنبل هندی سازج لک مامیثا قرنفل دارچینی ریوند فیمولیا قسط مصطکی از هر یک دو ازده
مثقال قفاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا زرآوند کبریت خام تخم شبت اسارون فرنجمشک زنجبیل
افیون مازریون شکوفه زرگل مامیران تخم کرفس کوهی فطراسالیون و ثوم و افتیمون سنبل الطیب یک یک سه مثقال کندر حشخاش سفید فلفل سیاه
سی مثقال بزر البنج لبنی هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک یک مثقال تخم سداب یکمثقال دانه ترنج ساق شاهی یک
دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال قفاح چهار مثقال و نیم عصاره معصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال انجه کوفتنی
باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند با سه چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال تناول کنند **تریاق** از
زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود **صفت** آن خبطیانا زراوند حب الغار مر مساوی بکوبند و با سه
چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد **تریاق الانفع** **صفت** آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا هر یک ده درم مر افیون حب الغار هر یک
هفت درم خبطیانا زراوند طویل زعفران جداً زعفل هر یک چهار درم مازریون عاقرقرحا فرفیون هر یک نه درم جندبیدستر یکدرم بکوبند
و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط را مفید بود و اشتها آورد و در سر ال
کند و جنین را از اسقاط نگاهدارد و چشم روشن کند **مثرودیطوس** این تریاقیهای بزرگست و منافع بسیار دارد و سده بگشاید و رام ...
و نفخ و وجع معده و امعا را مفید بود و مقوی باه و مفتت حصات و دفع مضرت زهر و نیش هوام و کلب کلب را مفید بود **صفت** آن سلیخه فلفل
سفید و سیاه سونجان جعده سیر بری و قواکلیل الملک خبطیانا روغن بلسان حب بلسان زنجبیل دوقو مقل هر یک هفت درم اسارون شقاقل ...
سکبینج چهار درم و نیم سنبل کند ... سفید حرف بابلی عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیساليوس کمافیطوس ... فلفل عصاره
لحیة التیس جندبیدستر جاوشیر سازج میعه هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب رخبین دارچینی ... هر یک ده درم فستق مازریون
مصطکی طین مختوم صمغ عربی فرو مامیثا فطراسالیون انیسون بزر البنج ورق گل ... تخم ... هر یک یکدرم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل
کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشند و ... بعد از شش ماه بخورند **بزرگ دارو** شبیه است به تریاق بجای قلونیا در قولنج نافع باشد و
منافع بسیار دارد **صفت** آن زعفران بزر البنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل میعه سائله هر یک
دوازده درم سازج قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته ... و تخم سداب بری ... کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یک ... تخم ... عاقرقرحا
عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یک ده درم ... و روغن بلسان قسط هر یک بیست درم ...

ترتیب کنند و بعد از شام هر شب یک مثقالی بخورند **تریاق کبیر** نافع ضرر زهر کند صفت آن انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم [illegible]

درم نمک دو درم همه بکوبند با انجیر بیامیزند و سه درم تناول کنند نافع تریاق **آخر** زراوند طویل و مدحرج هر یک دو درم افیون شیدان [illegible]

هر یک دو درم شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و اب جبیر بسرشند و یک مثقال تناول کنند **باب سوم** در مفرحات **مفرح معتدل**

لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یک دو درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم فرنجمشک اقلیمون ورق

گل سرخ هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک دو درم سازج هندی زرنباد بادرنجبویه [illegible] بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم

مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یک مثقال تناول کنند **مفرح یاقوتی** لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم

صندل سرخ بادرنجبویه بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک دو درم ورق زر ده مثقال حجر لاجورد دو نیم مثقال عقیق کهربا [illegible]

کشنیز تخم گل عود و پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب یک درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هر یک پنج درم [illegible]

زرنباد درونج هر یک دو نیم درم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم اهلیله بلیله کابلی هر یک پنج درم گلاب قند هر یک [illegible] شراب سیب [illegible]

آب انار هر یک پنج درم **مفرح حار** قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هر یک دو درم زرنباد قاقله کبابه هر یک پنج درم مشک [illegible]

عود [illegible] سازج هر یک سه درم زعفران مصطکی هر یک یک مثقال عنبر اشهب دو درم مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم املج در آب [illegible]

یازده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و بلیله بسرشند **مفرح بارد** ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک دو درم کشنیز خشک صندل [illegible]

نیم درم تخم خرفه مغز تخم خیارین کدو هر یک دو درم [illegible] کرده [illegible] لولو ناسفته کهربا بسد یک درم بکوبند و بشیره قند بسرشند

آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم کشنیز خشک صندل هر یک پنج درم تخم خرفه [illegible]

و کدو هر یک دو درم مشک یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند **آخر** خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هر یک شش درم

زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند **آخر** ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی قرنفل تمام فرنجمشک بادرنجبویه سازج

هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم [illegible] هشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند

دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود درونج زرنباد بهمن سازج سنبل قاقله قرنفل [illegible]

[illegible] هر یک دو درم لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک دو نیم درم زنجبیل دارفلفل هر یک نیم درم مشک [illegible] بکوبند و بعسل [illegible]

قند بسرشند **دواء المسک مر** خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح حاره و صرع صبیان و رطوبت معده [illegible]

نافع آمده سنبل مر مشک سازج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم [illegible] هر یک پنج درم [illegible]

شش درم [illegible] نیم درم [illegible] آب گرم [illegible] بعسل خام سرشته [illegible] بسرشند **الوشتادارو** [illegible] قلب معده و کبد [illegible]

نفس و بدن بود و بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم [illegible] پنج درم زعفران قرفه زرنباد دارچینی

قاقله سنبل جوزبوا [illegible] هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون [illegible] هر یک سه درم بکوبند و [illegible] املج یک رطل [illegible] رطل آب [illegible]

[illegible] کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته [illegible] **فلونیا** رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد

و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج هر یک [illegible] درم افیون [illegible] درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم

کرفس سه درم سازج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک دو درم بکوبند و بروغن بلسان [illegible] گردانند و بعسل [illegible] ادویه

بسرشند و بعد از اشتهاء بخورند فلونیا فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود فلفل سفید بزر البنج
هر یک بیست درم افیون پنج درم زعفران پنجدرم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر زنجبیل و دارچینی هر یک
لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن آن بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند تا چهار درم فرنجمشک
و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس
تربد هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی تا دو مثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را سفید کند صفت آن سقمونیا
یکمثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل هر یک دو درم سکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون سورنجان سعتر فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک یک درم و نیم سورنجان
درم تربد سفید یازده درم روغن بادام هفت درم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بسرشند شربتی یکدرم تا پنجدرم باشد
معجون خیار شنبر تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه انیسون مصطکی پنجدرم رب السوس هفت درم عسل خیار شنبر
صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام بیست درم بکوبند و بعسل و فانید بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار
بول کند صفت آن تخم خربزه خیارین کدو مجموع مقشر حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال
بود معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصاة و ریگ پاک گرداند عقرب سوخته سه درم تخم خطمی یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل هر یک دو درم
بیخ کاکنج هر یک پنجدرم جندبیدستر چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو دانگ باشد معجون حلتیت تب ربع و گزیدن عقرب تیلا
سفید بود صفت آن حلتیت فلفل مر ورق سداب هشتاد بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه و
مثانه را مفید بود صفت آن بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز حلغوزه مغز بادام مغز
فندق بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست پنجدرم کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون
شهریاران قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرفه دارچینی جوز بوا مصطکی قرنفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک
چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و بعد از آن ادویه عسل بسرشند شربتی دو مثقال باشد
معجون فلاسفه آنرا ماء الحیوة نیز گویند تقویت قلب و آلات تناسل بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ
روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید و اشتها آرد صفت آن فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل الخطمی
حلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب یک درم سورنجان سه درم مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند معجون برشعثا اوجاع قولنج
و درد دندان را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون عاقرقرحا هر یک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون
سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون مشک
برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید صفت آن مشک سلیخه سنبل ساذج هندی لک لوند خطمی هر یک دو درم زعفران دارچینی اذخر کرفس
هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنجدرم بکوبند و سه چندان ادویه عسل بسرشند شربتی یکدرم باشد معجون زر داوند امراض کبد و معده
بود ورق گل چهار درم سوسن آسمانجونی هفت درم لوز جبسی لک مغسول هر یک درم و نیم زعفران هر یک پنجدرم کوفته بعسل بسرشند
شربتی یکمثقال بود معجون راحت ... و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید صفت آن مصطکی فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل جوز بوا

سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه مساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند سرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون ورج** و سقمونیا
مفید بود **صفت** آن ورج حلتیت زنجبیل از هر یک مساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند سرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون لبوب** باه را زیاد کند
و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند **صفت** آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الخضرا فندق پسته
بادریان خشخاش کنجد سرخ و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر و پیاز و شلغم و اسپست و همچنین زنجبیل و دار فلفل و کبابه و قرفه و دارچینی یک مثقال
و خولنجان و تخم هلیون با عسل سه چندان ادویه بیامیزند شربتی دو مثقال تناول کنند **معجون شاذریطوس** مزاج را گرم کند و اوجاع معده
و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و ضیق النفس و اوجاع سینه
و صداع و صرع و جذام را مفید بود **صفت** آن صعتر سعوطری بازیره غاریقون بیست درم زعفران دارچینی ورج مصطکی حب بلسان فرفیون
فلفل و دار فلفل خبطیانا مر فقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم
سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه سرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند **معجون سورنجان** اوجاع
نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود **صفت** سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره و بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم تربد
هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه تورق خار زبد البحر فلفل سفید کشنیز خشک نانخواه سنبل هندی سعتر هر یک دو درم و نیم ورق گل محموده زنجبیل
هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام پنج درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد **معجون بلادر** رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع
امراض بارده را مفید بود **صفت** زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل ورج هر یک ده درم ورق سداب حلتیت خبطیانا رازیانه حب الغار
جندبیدستر شیطرج هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند و در روغن جوز یا بادام ملوث کنند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال
باشد **معجون سقمونیا** جمیع امراض کبد و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود **صفت** سقمونیا
افیون دارچینی اسارون ورج هر یک ... فلفل دار فلفل قسط قرنفل هر یک شش درم زعفران پنج درم بکوبند و بعسل سرشند و بعد از شش ماه
نیم مثقال تناول کنند **اطریفل کبیر** ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه بیفزاید **صفت** هلیله سیاه
و کابلی بلیله امله فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسبایج شیطرج هندی سه مثقال تودری سرخ و سفید لسان العصافیر تخم خشخاش
همچنین هر یک درمی بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشند و مثقالی بخورند **اطریفل کشنیز** صداع و بخارات معده را مفید
بود **صفت** هلیله زرد و هلیله کابلی بلیله امله کشنیز خشک مساوی بکوبند و بعسل سرشند **اطریفل افتیمون** امراض سوداوی را مفید بود
و موی را سیاه گرداند و موی سفید نشود **صفت** هلیله کابلی ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج نمک هندی
هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی مثقال باشد **اطریفل مقل** بواسیر را مفید بود **صفت** هلیله کابلی بلیله امله هر یک دو درم بکوبند
مقل شش درم را حل کنند و با عسل ادویه بدان سرشند **اطریفل صغیر** هلیله کابلی بلیله امله مساوی بکوبند و بروغن بادام
ملوث گردانند و بعسل سرشند و مثقالی بخورند **اطریفل** که برص و امراض ... را مفید بود هلیله کابلی بیست درم بلیله امله هر یک ده درم
پوست کابلی پانزده درم شیطرج سعد ساذج زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم قسط سه درم غاریقون
شش درم مصطکی افتیمون قرنفل خیربوا جوزبوا هر یک ده درم فلفل دار فلفل نارمشک هر یک چهار درم بکوبند و بعسل سرشند و
چهار درم تناول کنند **اطریفل** کرم دراز و کدو دانه را بکشد **صفت** پوست کابلی ... ده درم تربد قسط حب النیل هر یک پنج درم

۱۳۹

تنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح النفطی خردل سفید تخم حنظل جندبیدستر هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم باشد آخر سیب معوی انیفیه باشد هلیله کابلی بلیله امله برنجیل تنبیل فستاو بکوبند و بعسل سرشته شربتی سه مثقال باشد باب نهم در اشربه و لعوقات و مربیات و رب‌ها و سکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع و ادرار بول کند و سینه را نرم سازد صفت آن بنفشه تازه نیم من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند شراب نیلوفر سبز و دو مرطب صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن بعینه چون شراب بنفشه است شراب عناب غلبه دم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع باشد صفت عناب گرگانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض و تشنگی نشاند صفت به ترش رسیده و پاره کنند و دانه از آن بیرون آرند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب و معده و قابض و مفرح بود و قی و اسهال را بندد و تشنگی نشاند و آنرا ترتیب بهند شراب انار صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت آب انار بگیرند و با قند چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در خمیر کنند و ده من آب گرم بر آن ریزند و شبانروزی بگذارند لیکن نیک بدست بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا طعم و بوی گل باز پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند و بعد از آنکه صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فائده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و صفراوی را مفید بود صفت آن به و سیب سه من و امرود و سماق و انار ترش و زرشک و غوره و ریواج هر یک سه من بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت آن ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود و اندر آنجا که حلق بشکند گفته شد شراب خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست می‌مالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی نشاند صفت آن قند را جلاب سازند و بقوام آرند و در زمان فرو گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بر آن ریزند و فرو گیرند و شراب نارنج و نارنج نیز چنین بسازند شراب صندل صندل سفید بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن در یک من گلاب شبانروزی بخیسانند پس با تبنی نرم بجوشانند و بدست بمالند تا به همه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به همه آید باد و رطل قند بقوام آرند شراب زوفا ضیق النفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ مهک و زوفا خشک هر یک هفت درم مجموع در ده من آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب دینار شرابی بسیار خوب است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث در خرقه بسته پنج درم تخم کاسنی پانزده درم بسفایج ده درم گل سرخ ده درم مجموع را بکوبند و در ده من آب بجوشانند و در پوند کوفته در خرقه کتان بندند

۱۴۰

مدرک شکری سازند و شکر نیز سفید و لطیف تر باشد …

در دیگ ندارند و تا بیخار و دانگ آید پس ده من قند بقوام آرند و بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته در آن ریزند و بر بندند و بود شراب
بزوری پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم … دو درم
مجموع را نیم کوفته در ده من آب بجوشانند تا یک من آید با این قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال … و نفث دم را مفید بود
… معده را تقویت دهد صفت آن انجبار … مثقال … صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل … بسایند
کوفته و بجوشانند و با این قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب پنج … گاوزبان رازیانه تخم کرفس … هر یک پنج درم … بست درم
گل بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و با سه رطل … قند … سوداوی دماغ را مفید بود صفت آن اسطوخودوس
ده درم بسفایج پنج درم با گاوزبان هر یک پنج درم همچنین قند یا عسل رطلی بقوام آرند شراب افتیمون سوداء … و ضعف معده را
مفید بود صفت آن افتیمون ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند … بر بالای کنند و آب آن بگیرند
ثلث رطلی شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع را با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب نخجیر جوش جهت ضعف معده و کبد …
و مفاصل و فالج و لقوه و کسر … و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب … من گوشت بره فربه … کنند
و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوز بوا هر یک پنج درم قرنفل بسباسه … کبابه … سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل
دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعضی گویند
و نعناع نیز ریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست مالند … بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک و دانگ و عنبر یک مثقال در
رطلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند یا عسل بقوام آرند … معده و کبد و تشنگی را مفید بود صفت آن به رسیده
پاره کنند و از دانه پاک کرده … بنهند و … آب از آن بگیرند و ده من شراب صافی بستانند و ثفل …
دران جوشانیده صافی کنند و آن ثفل را آب … چنانچه … دران طبخ … و آن آبها باهم در دیگ سنگین بجوشانند تا
نیمه … دیگر بار … من قند یا عسل … قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی هر یک سه درم …
زنجبیل هر یک … در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست میمالند تا قوت … پس بیرون آرند و بقوام آرند
و یک درم مشک در گلاب حل کنند و دران ریزند … که آب آن بگیرند … بقوام آرند شراب حماض …
حمیات و … طبع و عطش را مفید بود صفت آن … آب بجوشانند و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید
و بیشتر ربوب بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع … صفرا کند صفت آن
سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود
صفت آن تخم کاسنی پنج درم … پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم … کوفته در سه رطل آب
و رطلی سرکه … بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست بمالند و صافی کنند و با این قند بقوام آرند سکنجبین بزوری … سده
بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس و رازیانه و … انیسون هر یک پنج درم …
بیخ رازیانه و کرفس … هفت درم … هر یک … چنانچه گفته شد … سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه …

۱۴۱

هر یک سه درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و مسهل بود
صفت آن آب به یکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی و سدد طحال و فالج و لقوه
و نقرس و امراض بلغمی را مفید باشد صفت سرکه عنصلی ده من شراب صافی و من عسل سه من در نظر کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت
و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم شکوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند
بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و از آن یکمن با ده من سرکه
شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود صفت آن آب انار ترش و شیرین من آب زرشک
یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یکمن گلاب ده درم با هم بیامیزند و هر یکمن از آن را یکمن قند بجاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین بزوری
اوجاع و سدد کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند صفت آن بوزیدان چهارده درم غاریقون تربد بسفایج تخم کاسنی هر یک هفت درم
زنجبیل یک درم شکوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت
حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند صفت آن سپستان بیست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیار شنبر پانزده درم
در سه من آب بجوشانند تا به یکمن آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و سعال مزمن را مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند
صفت زوفا ایرسا هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را
مفید بود و قطع بلغم کند صفت حب الرشاد ده درم بیخ سوسن چهار درم الیه انیسون هر یک دو درم شکوفته در ده رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید
با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر سل و قرحه ریه را مفید بود صفت صمغ عربی کتیرا فاقله هر یک شش درم نشاسته کتیرا هر یک ده
درم طباشیر کوفته چهار درم حلبوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی عسل بیست درم روغن بادام بیامیزند
و بقوام آورند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صفت صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس هر یک ده درم مغز تخم کدو
مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی عسل بقوام آرند لعوق عنصل سعال و ربو
و ربو را مفید بود صفت عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا هر یک دو درم بکوبند و در میان رطلی عسل کنند لعوق
حلبوزه قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود صفت حلبوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم زرک بریان کرده و
دانه بیرون کرده هفتاد درم با هم بسایند و در روغن گاو چرب کنند و در میان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را
مفید بود صفت رب السوس کتیرا نشاسته مغز بادام تخم رازیانه بکوبند و در میان عسل ریزند ماء الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقا و
اوجاع مفاصل را مفید بود صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون یک چهار درم
مصطکی سنبل اذخر حب بلسان اسارون جنطیانا هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم سلیخه سپندان هر یک سه درم
مویز طائفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن آید با یکمن قند بقوام آرند ماء اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید
صفت بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود و فاوانیا
حب الرشاد هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم اخر حصاة کلیه و مثانه را مفید بود صفت بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم تخم حماض
هر یک هفت درم ایرسا و بیاز دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید با رطلی قند بقوام

آرند و یکدرم حجر الیهود بکوبند و با آن بپزند تا حد رسیده و برودت کند طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود
ص بیست و پنج گرمش و رازیانه هر یک هفت درم پنج اذخر تفاح اذخر هر یک یکدرم مصطکی سنبل هر یک دو درم و نیم الک عود بلسان هر یک دو
درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم موز طالیس سه درم انجره ده عدد در ده من آب بجوشانند
تا به یک من آید با یک من قند بقوام آرند گلقند مقوی معده و دافع بلغم ص ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من
قند را حلاوت سازند و بر سر آن بریزند و در آفتاب نهند هرگاه کم شود باز قند بریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند خمیر
بنفشه سرغنچه نیک جدا کنند و نیم من از آن با یک من شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب و معده بود ص سیب
شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند بآتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند اما از را پاره کنند و اندرون
پاک سازند بادام مربی سرفه و نقصان باه را مفید بود ص مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند و سه روز رها کنند بعد
بیرون آرند و در عسل بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند بلیله پرورده معده را قوت
دهد و کبد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود ص بلیله کابلی صد
عدد در ظروفی کنند و آب خاکستر بر سر آن بریزند و هر سه روز آب خاکستر تازه کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با
کمی جو نیم کوفته بجوشانند تا خوب پخته شود آنگاه بلیله بیرون آرند و به میل سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاسی نهند و عسل کف
گرفته با شیره قند بر سر آن بریزند و بگذارند و بعد از شب روز باز عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بخورند زنجبیل پرورده
زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند آنگاه پاره کنند در آب و عسل بجوشانند تا آب منتفی شود و در ظرف کنند و عسل بر سر آن بریزند تا پرورده شود
شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود ص شقاقل تازه و در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و
در ظرفی ریزند ترنج مربی مشتهی معده و مفرح باشد ص ترنج را پاره کنند و تخم از آن بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما
اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مائیت او منتفی شود آنگاه در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند جوز
مربی مقوی باه بود صنعت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل آن باز کنند
و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را
مفید بود صنعت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل قرنفل قرفه زعفران
هر یک ده درم اشنه عنبر مصطکی هر یک دو درم جوز بوا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند و به بیزند و بعسل بسرشند و در میان قند بقوام
آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال باشد جوارش سفرجلی اسهال مقوی معده بود و قولنج بگشاید و بادها بدر کند
ص به رسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل خمر یا شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل
عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل ده درم دارچینی ده درم دارفلفل هر یک دو درم قاقله زعفران هر یک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا
ده درم تربد سی درم بکوبند و در آن میان ریزند تا باهم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و در سر شنگی [illegible] که برای انگار باشد بهتر
کنند و بعد از آنکه از آب جوش کرده شده بگذارند تا خشک شود پس بکار برند و شربتی یک مثقال باشد اخیره را در خمیر کرده
در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن بگیرند و سقمونیا زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یکدرم باشد جوارش سفرجلی قابض

ضعف معده و اسهال را مفید بود صفت آن به رسیده وی کوفته در خل خمر بخوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند

کمون قند بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه و زعفران دو درم بکوبند و آن شامل کنند

شربتی یک مثقال باشد جوارش لمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل

هر یک ده درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام برگ سداب ده درم بکوبند و خربانک انه بیرون کرده بست درم در سرکه زنجبیل

خیسانند تا حل شود و بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه با آن بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سودا و بلغم

بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی قرنفل فرنجمشک قرنفل فاغیه کافور زعفران مساوی بکوبند و بعسل بسرشند

شربتی یک مثقال بود جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل

دارفلفل زعفران هر یک دو درم عود و فلفل هر یک پنج درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل تخم

انیسون مصطگی هر یک دو درم عود سه درم سباسه قرنفل هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک یک درم و نیم جوزبوا یک درم ماحوره سه درم

هر یک دو درم و نیم جوارش مصطگی برودت معده و کبد و سوء هضم و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی

پنج درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت

آن زیره کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانند و خشک کرده بریان کنند چهل درم انزان و برگ سداب و فلفل و زنجبیل هر یک سی درم

دارچینی ده درم بکوبند با سه چندان عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی

نیکو گرداند و برودت و اوجاع معده و نسیان را مفید بود صفت آن فلفل دارفلفل هلیله کابلی بلیله امله هر یک

چهارده درم قسط حب الغار شکر طبرزد هر یک ده درم بکوبند با عسل بلادر و روغن گاو هر یک یازده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از

شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ روی نیکو و دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج سی درم قرنفل

جوزبوا فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هر یک دو درم مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا بواسیر و معص

و زحیر را مفید بود صفت آن حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک دو درم مصطگی سه درم پوست هلیله کابلی

بروغن گاو بریان کرده بیست درم بگلاب بسرشند جوارش سماق اسهال باز دارد صفت آن سماق ده درم دانه مورد پنج درم

انار دانه ترش و شیرین هر یک ده درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش مشک

خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک دو درم دارچینی

سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند جوارش سقنقور مقوی باه و کلیه بود صفت آن تخم هلیون

و شلغم و شبت و گندنا و تخم گزر جرجیر بوزیدان و ترب هر یک سه درم حبة الخضراء لسان العصافیر کنجد جلغوزه حب الرشاد اشقیل بریان

کرده هر یک سه درم زنجبیل سقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم جوزبوا بهمنین دارچینی هر یک دو درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع

ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم جوارش بهمن بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد صفت آن زنجبیل

فلفل هر یک دو درم دارفلفل سی درم فانید کمون نیم جوز کوچک نقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش

شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن شیطرج زنجبیل زرنباد مشک فلفل دارفلفل قرنفل

قاقله صغار و کبار و قرنفل و بسباسه مصطکی و اذخر سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک … و از ده درم شکر …

و ده درم جند بیدستر شش درم قند سفید بیست درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی یک مثقال باشد **جوارش کندر** وجع … برودت و ضعف معده را

مفید بود **صفت آن** فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک … و از ده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند

و بعسل سرشته **آخر** کند … درم فلفل دار فلفل هر یک … درم زنجبیل خولنجان … و از ده درم جوزبوا قاقله … درم مشک نیم درم با هم کنند برودت معده

و عدم اشتها و اسهال معدی و سلسل البول را مفید بود و آخر کنند گلنار فلفل … کاشم … انیسون … سیاه چهار درم شونیز دو درم

عسل سه وزن ادویه شربتی سه درم **جوارش فلافلی** برودت و اوجاع معده و سوء اشتها و وسواس و … شهوت … و ریاح

غلیظ را مفید بود **صفت آن** فلفل سفید و سیاه دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم

کرفس سلیخه اسارون … انیسون هر یک … بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم باشد **باب هفتم در قرصها و مسهله و غیره**

قرص طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود **صفت** طباشیر … درم ترنجبین مغز تخم خیارین

کدو هر یک … درم نشاسته … خشخاش سفید کثیرا هر یک … درم بکوبند و بلعاب … سرشته شربتی یک مثقال باشد **آخر** ورق گل سرخ ترنجبین

هر یک … درم طباشیر کثیرا هر یک … درم نشاسته … درم بکوبند و باب ترنجبین سرشته **قرص طباشیر معتدل** حمیات حاره و لهیب

عطش را مفید بود **صفت آن** طباشیر زرشک … هر یک … مغز تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تورک و صندل هر یک

… کافور … بکوبند و بلعاب … سرشته **قرص طباشیر** … ورق گل … تخم … طباشیر … نشاسته …

هر یک … درم بکوبند و بگلاب سرشته شربتی یک مثقال باشد **آخر** … تخم خرفه … نشاسته هر یک … درم ورق گل … درم طباشیر

سماق زرشک گل ارمنی هر یک … بکوبند و بلعاب … سرشته و قرص سازند **قرص زرشک کبیر** حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را

مفید بود **صفت** آن عصاره زرشک مغز … تخم هر یک … ورق گل ترنجبین … تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی

سنبل غافث … ریوند چینی هر یک … درم زعفران … درم بکوبند و باب ترنجبین سرشته **آخر صغیر** زرشک … کرده باشد … درم

تخم کاسنی تخم خیارین هر یک … درم ورق گل … ریوند چینی سنبل هر یک … بکوبند و با سکنجبین سرشته **قرص کهربا** نفث و نزف الدم را

مفید بود **صفت آن** خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک … درم زعفران … درم بکوبند و باب … سرشته **قرص گلنار** اسهال

… را مفید بود **صفت** آن سلیخه و طین مختوم … صمغ عربی … بکوبند و باب گلنار سرشته **قرص بنجنکشت** سده کبد و

طحال را نافع بود **صفت** آن بنجنکشت تخم کاسنی و تورک و مغز تخم کدو … بکوبند و بسکنجبین سرشته **قرص افسنتین** سده کبد و

طحال و عسر البول و امراض بلغمی را مفید بود **صفت** آن افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون … بکوبند و باب …

قرص سازند **قرص ورد** حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود **صفت** آن ورق گل … درم عصاره غافث طباشیر سنبل

رب السوس یک … بکوبند و باب … سرشته **قرص ورد کبیر** اوجاع معده و سوء هضم و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود

صفت آن … عود و سنبل مصطکی اذخر سلیخه فقاح اذخر … افسنتین هر یک مثقال بشراب سرشته شربتی … مثقال باشد

آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود **صفت** آن ورق گل شش درم بنجنکشت چهار درم سنبل یک درم **قرص ریوند** …

مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود **صفت** آن ریوند چینی شش درم … هر یک … درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث

۱۴۵

هر یک ده درم بکوبند و باب بسرشند قرص کافور حمیات حادّه و دق را مفید بود ص ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر
هر یک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تورک(?) تخم مهک تخم خس(?) هر یک هشت درم نشاسته و درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب
اسبغول بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و بصداع و برسام را مفید بود ص بنفشه ده درم تربد یک درم تخم مهک رب السوس
هر یک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان نیم دانگ بکوبند و آب بسرشند و این شربتی باشد اخر مسهل بلغم و صفرا بود صفت آن
بنفشه ده درم رب السوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی جمله یک شربت است اخر رب السوس بنفشه ده درم تربد تخم مهک یک سه درم
بکوبند و باب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل اورام کبد و معده را مفید بود صفت آن فقاح اذخر سلیخه و ورد لوند قصب الذریره
سنبل هر یک سه درم زعفران افسنتین قسط فلفل هر یک یک درم مصطکی مقل کندر هر یک دو درم اشق نیم درم شربتی یک مثقال قرص
کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود ص تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم خاص(?) مغز بادام
افیون هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیارین مقشر هشت درم بکوبند و باب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص
خشخاش قروح سینه و ریه و وجع آن مفید بود ص ورق گل پانزده(?) صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیرا تخم مهک یک درم زعفران
دو دانگ خشخاش سفید سیاه هر یک سه درم طباشیر نیم درم قرص گل ارمنی کرنسل و نفث دم را نافع بود ص گل ارمنی
نشاسته کلسنج(?) هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر شاذنج هر یک نیم درم تخم مهک سه درم بکوبند و آب [illegible] بسرشند
شربتی دو درم اخر تخم خیارین مقشر نیم درم تخم تورک(?) تخم مهک یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته
کثیرا هر یک [illegible] باشد [illegible] حب ایارج تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود
ص ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک [illegible] غاریقون افسنتین هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و باب [illegible]
بسرشند و این شربتی باشد حب [illegible] و جاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود ص صبر سقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد ده درم کسنج(?) نیم درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد
حب شبیار صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد و ورق گل سنبل هر یک درمی بکوبند و باب بسرشند
شربتی دو مثقال باشد وقت خواب حب قوقایا صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک [illegible] درم سقمونیا شحم حنظل هر یک [illegible] بکوبند
و باب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر اوجاع نقرس مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ و معده کند [illegible]
ص صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون افسنتین هر یک نیم درم شحم الحنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا هر یک دانگی
بکوبند و باب کرفس بسرشند و حب سازند حب سورنجان مفاصل عرق النسا را مفید بود ص صبر سقوطری تربد سفید بازیره(?) هر یک دو درم
سورنجان یک مثقال کثیرا شحم الحنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و باب کرفس بسرشند این شربتی
باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود ص بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک
نیم درم افسنتین دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب قراح بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا
و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود ص هلیله زرد و کابلی هر یک یک درم تربد نیم درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج
غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل یک درم و نیم مقل [illegible] هر یک درمی بکوبند و باب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل

نخست ازاراج بامیقرا نامیده‌اند و از ترکیب بقراط است اسحاق گفته که ایارج فیقرا انفع است بکلیه و مصلحان عناب است و بعضی گفته که حب الغار گرم است دراو دخول دو درم ...

بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود صفت هلیله سیاه بلیله امله هریک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و ادویه را بدان بسرشند

شربتی دو درم باشد حب غاریقون مفید بود صفت غاریقون سبرهلیله زرد عصاره غافت هریک ... بکوبند و ...

بسرشند شربتی یکمثقال باشد حب سکبینج قولنج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت سکبینج تخم کرفس ابرزت ...

هلیله زرد هریک پنجدرم تربد هشت درم تخم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم حب اصطمخیقون کبیر صرع بارد

را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند صفت هلیله کابلی شش درم انزروت افتیمون غاریقون سقمونیا سه درم افتیمون پنجدرم ایاره

فیقرا تربد هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس اسارون انیسون هریک دو دانگ بکوبند و بآب بسرشند شربتی یکمثقال باشد

اخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هریک درمی تخم حنظل سقمونیا هریک دو دانگ بکوبند بآب بسرشند شربتی یکمثقال

حب افتیمون مسهل سودا بود صفت افتیمون دو درم غاریقون تربد خرد شده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک

درمی نمک هندی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب افاویه قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند صفت زنجبیل

قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل بازمشک مصطکی هریک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بلبنگر بسرشند و حب سازند بمقدار نخود و یک

حب از آن نوبتی اسهال کند حب شبطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و ظلمت بگشاید صفت تربد ده درم صبر سقوطری

بست درم زنجبیل قرنفل خردل سفید شیطرج هریک درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هریک درمی فانید چهار درم بکوبند و باب

گشنیز بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایاره اعلال [...] معده را مفید بود صفت ایاره فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم

نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد اخر تربد ایاره فیقرا هریک درمی نمک هندی

نیمدرم سقمونیا دانگی تخم حنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را اگر از حرارت

بود مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین مغشه نشاسته صمغ عربی خشخاش کتیرا هریک درمی رب السوس دو درم باقلی ...

درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حب سازند بمقدار نخود در زیر زبان نهند اخر سعال را اگر از برودت بود مفید افتد صفت

مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه مصطکی بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند حبی که بوی دهن خوش کند

صفت جوز بوا قاقله قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان هریک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند

و حب سازند اخر پوست ترنج ورق ترنج قشر تخم مشک سنبل قرنفل جوز بوا بازمشک هیل زنجبیل کبابه ساسعد هریک درم

مشک یکدرم بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند باب نهم در ایارجات ایاره فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل

و فالج و لقوه را مفید بود صفت مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم

صبر سقوطری مثل جمیع بکوبند و با هم بیامیزند و یکمثقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس تخم حنظل غاریقون بصل الفار

بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه هوفار یقون فرفیون هریک شش درم اسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هریک ...

سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دارفلفل مقل اسالیون هریک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل

و اسفایج و افتیمون کمادریوس سلیخه نیست و بعضی گفته اند که صبر زعفران هریک چهار درم شربتی یکمثقال است ایاره لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات

غلیظه و لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و داءالثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و خون ...

١٤٧

و امراض کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود صفت تخم حنظل پنج درم اصل الغار بریان کرده غار یاقوت...

حاشا ساذج خربق سیاه سیسبر موغار یاقوت افسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج ...

مرفطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرنیون سنبل حماما زنجبیل خطبانا اسطوخودوس یک و درم افیتمون گاو زبان ...

سقوطر هر یک نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود با جلاب ازافیتمون بسفایج هر یک سه درم زوفا سه درم پوست هلیله کابلی ...

گاو زبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال **ایاره روفس** دا الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند **صفت** تخم حنظل ...

هر یک بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان دو درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم زراوند دحرج مطراسالیون فلفل ابیض ...

دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود **ایاره ارکاغانیس** ...

مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدا آب او جاع حلق و عسر النفس و مفاصل و جرب کلب کلبی و تشنج و قولنج را مفید بود صفت تخم حنظل ...

بیست درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه گاو زبان یک بیست درم اصل الغار بریان کرده صبر ...

زعفران خطبانا فراسالیون اشق جاوشیر هر یک دو درم جعده دارچینی سکبینج مرسنبل زنجفر چیلی زراوند دحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل ...

بسرشند شربتی چهار مثقال باشد بعد از شش ماه اگر بجهت کلب کلب شار دل کنند پنج درم سرطان سوخته به او دو نیم کفته با اوجاع ...

تب تنداب و وجع کلیه لباب کرس **ایاره شیخ الرئیس** خربق سیاه یک درم تخم حنظل سقمونیا صبر پنج درم ... هند ... نیم غار یاقوت ...

حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل و فلفل سفید سقمونیا زنجبیل دو مثقال حماما بسباسه جاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس و تخم گندر هر یک ...

درم گاو زبان ده درم تخم شاهسفرم و تخم فرنجمشک بالنگو تخم اترج نعناع هر یک نیم و درم افیمون ... نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی

یک مثقال باشد بعد از شش ماه **ایاره** که سقوطری باشند و صداع و علل ... بدو نفع دهد ... را مفید بود صفت تخم حنظل ده درم نمک ...

سلیخه فلفل سیاه و سفید هر یک دو درم صبر مر زعفران هر یک درم سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی

چهار درم باشد **باب نهم** در سفوفات **سفوف انار دانه** ضعف معده و امعاء و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود صفت انار دانه

بریان کرده یازده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد سبخ بیست کنار شاه بلوط کشنیز بریان

کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند **آخر** انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف بیست کنار کشنیز بریان

کرده خرنوب هر یک پنج درم سنگ نمک هر یک دو درم و نیم **سفوف مقلیاثا** اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید

بود **صفت** بریان کرده و درم زیره موصوفه درم بزرک تخم گندنا بلیله سیاه زیت خیسانیده هر یک پنج درم ... دو درم مجموع

بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند **سفوف کشته** اسهال و سحج را مفید بود **صفت** سنگو ... تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده ...

گل ارمنی هر یک دو درم بکوبند و بروغن بادام بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند پنج درم با گلاب بخورند **سفوف سماق** اسهال

تشنگی را مفید بود **صفت** سماق انار دانه ... هر یک بریان کرده دو درم ... پنج درم خرنوب سی درم صمغ عربی گلنار هر یک ... بکوبند

مثقالی بخورند **سفوف زرشک** معده و جگر ... را **صفت** زرشک سماق انار دانه بریان کرده نانخواه زنجبیل ...

ده درم بکوبند و با بیست مثقال قند بیامیزند **سفوف بزور** بادها بشکند **صفت** نانخواه کرویا تخم کرفس انیسون هر یک دو درم ...

قاقله سعتر زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم قند بیست مثقال **آخر** اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود **صفت**

۱۴۸

رزبناد تخم کرفس هر یک دو درم باخواه کندر هر یک سه درم حب بلسان سه درم زیره کرمانی دو درم مجند ده درم قند بیست درم
آخر شربت خروج منی که از حرارت بود سفید باشد ص نگود و دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یکدرم کوبند و مثقالی بخورند آخر
لوع عقارب را مفید بود ص ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک دو درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس
و وجع مفاصل را مفید بود ص سورنجان ده درم سقمونیا یکدرم کبابه سه درم قند سی درم شربتی سه درم آخر اوجاع مفاصل
وضعف معده را نافع بود ص نعناع قاقله سنبل جوز سعد هر یک دو درم مصطگی تخم کرفس ورق گل گهربا هر یک سه درم شکر
از خرهر یک دو درم بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و صلابت طحال را مفید بود ص تخم کاسنی کزنایج هر یک پنجدرم تخم کشنت
یکدرم و نیم بکوبند و درم با سیر دو دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زایل کند ص فطراسالیون سعد کوله
هر یک سه درم باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات و غیره مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده
را نافع بود ص سنا مکی هفتدرم بنفشه پنجدرم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست
عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هر یک یازده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود ص سنا پنجدرم
بیخ کهکت درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفتدرم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک یازده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد
و امراض سودا را نافع بود صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل افتیمون کل یک هفتدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک
چهار درم بالنگو گاوزبان بلیله امله اسطوخودوس بسفایج بیخ کهکت تخم کشوث شاهتره سه درم تربد ده درم مویز طائفی ده درم مجموع غیر از
افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در ان اندازند تا نیم جوش
بزند پس ترنجبین یازده درم خیارشنبر بیست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله
زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفتدرم بلیله امله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو
غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج بکوفته ده درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی
هر یک ده درم بلیله امله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفتدرم اسطوخودوس
کما فیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون سداب هر یک دو درم تخم ترنجشک دو درم افتیمون هفتدرم بجوشانند و صاف
کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک دو درم ملح نفطی حجر لاژورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دو دانگ و نیم شکر ده درم بر سر آن بریزند و بیاشامند
مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا حاد دفع کند ص پوست هلیله زرد هفتدرم تمر هندی مویز طائفی هر یک یازده درم
آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنجدرم خیارشنبر یازده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را
مفید بود ص سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی یازده درم بیخ کهکت درم پرسیاوشان
تخم خطمی زوفا خشک هر یک چهار درم جو مقشر نیکوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع
کند و اوجاع مفاصل را مفید بود ص سنا هفتدرم بیخ کهکت زنجان سورنجان بادآورد یک پنجدرم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک
سه درم انجیر و عناب یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که حمیات محترقه و ذات الجنب

رامغید بود ص سناء مکی بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی خیار هر یک سه درم [illegible]
ترنجبین هر یک [illegible] درم نقوع صبر صداع سوداوی را مغید بود ص افتیمون ده درم [illegible] سه رطل آب گرم
[illegible] کنند و روز در آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صاف کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام [illegible]
نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مغید بود ص پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان
سی عدد [illegible] بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم و سه رطل آب گرم [illegible]
از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود ص آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد [illegible] بیست درم
خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در [illegible] آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند ص تخم خربزه [illegible]
تخم کرفس افسنتین رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرف کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند
آخر لقایا امراض حاده را مغید بود و عروق را از فضول پاک کند ص آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی بیست
و نیم [illegible] تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرف کنند و آب گرم بر آن ریزند و روز در آفتاب نهند و شب
جای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند [illegible] حقنه ها حقنه که در امراض
حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد [illegible] ده درم سبوس خشک یک کفی
بنفشه پنجدرم بجوشانند در سه رطل آب تا بنیمه آید صاف کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و اکامه و روغن بنفشه [illegible] بر آن
ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مغید بود ص حلبه [illegible] هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان
بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک [illegible] درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید صاف کنند و
یکدرم نمک و [illegible] درم [illegible] روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه که [illegible] اعضاء سفلی را مغید بود ص [illegible]
[illegible] سکنجبین هر یک پنجدرم جاوشیر [illegible] هر یک [illegible] نانخواه رازیانه تخم کرفس [illegible] هر یک دو درم حلبه خشک بابونه
شبت هر یک [illegible] و سه رطل آب [illegible] بجوشانند تا به ثلث آید صاف کنند و با روغن کنجد روغن گاو [illegible] هر یک
[illegible] درم [illegible] و استعمال کنند حقنه که حمیات حاده را نافع بود ص [illegible] خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد
سپستان [illegible] بیست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک [illegible] درم نمک بوره هر یک یکدرم حقنه که [illegible]
را مغید بود ص [illegible] شاهتره [illegible]
هر یک پنجدرم روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مغید بود ص خشک [illegible] بابونه اکلیل الملک شبت هر یک
حلبه [illegible] هر یک [illegible] گندم [illegible] انجیر خشک ده دانه [illegible] نیم کوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس [illegible] سبوس [illegible]
هر یک پنجدرم انجیر ده عدد [illegible] هر یک [illegible] عسل و روغن [illegible] و اکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکنجبین
یکدرم جاوشیر [illegible] حقنه که [illegible] قروح امعاء را مغید بود ص [illegible] کنار بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مورد [illegible]
هر یک پنجدرم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و آب [illegible] یازده درم [illegible] ده درم [illegible]
بزنند [illegible] یکدرم [illegible] کاغذ سوخته [illegible] الاخوین هر یک یکدرم عصاره لحیة التیس پنجدرم بکوبند

۱۵۱

وبان ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید ص تخم حنظل یکدرم قنطوریون باریک نیم درم ورق سداب خود نه هر یک شش درم
سعتر نیم درم بجوشانند و صاف کنند عسل ده درم جندبیدستر سکبینج جاوشیر هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک
ده درم سداب خشک انیسون زیره بید انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یکدرم بوره نیم درم اکامه ده درم و غن
زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند ص عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی
سبوس گندم یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم اکامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند باب
سیزدهم در شیافها و فرزجهاست شیافی که قولنج بگشاید ص جندبیدستر زهره گاو بوره قنطار الحمار اسپند متساوی بکوبند و شیاف
سازند اخر بوره ارمنی نمک هندی تخم حنظل متساوی بکوبند اخر ریاح غلیظ را مفید بود ص زهره گاو قنطار الحمار هر یک دو درم
بکوبند و بشکر سرخ بسرشند اخر محرور ریاح را نافع بود و در عقب مسهل که قاصر باشد بکار دارند ص تربد نیم درم بوره صابون
خطمی نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بشکر مقعود بسرشند اخر قولنج بلغمی را مفید بود ص سکبینج بوره مقل تخم حنظل برابر بکوبند و بشکر
بسرشند اخر در حمیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و بشکر بسرشند اخر بسیر و رفتن خون از مقعد
باز دارد ص افیون کندر زعفران متساوی بکوبند و باب گشنیز بسرشند اخر مراقاقیا زرانبج صمغ عربی برنج بریان کرده
هر یک درمی بکوبند و باب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل
قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی ... روغن سوسن بابونه عاقرقرحا مرغ و بط هر یک درم همه‌ها
بجوشانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و بصوف بردارند اخر اختناق رحم را مفید بود صفت پیه مرغ و بط
زعفران سنبل ... مصطکی هر یک درمی روغن بلسان سوسن هر یک ... درم شمع شصت درم اخر که رفتن خون را مفید بود
ص مراقاقیا هر یک دو درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته ... زعفران هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و با آب
بسرشند و بردارند اخر مراقاقیا ربوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و باب لسان الحمل بیامیزند فرزجه که
دم طمث باز دارد صفت آن ورق گل لوبیت انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه
که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان روغن باردین هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی
زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنه
سکبینج مصطکی مرجان زیره فو نانخواه میعه سائله سنبل علک بطم اشق جندبیدستر متساوی بکوبند
و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند اخر که دم طمث باز دارد صفت آن ... نیم درم افیون زرانبج
هر یک دانگی اخر مرداسنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سرمه بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه
که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و بر روغن ... بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو
کند صفت آن سنگ زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن بجود (?) بخشکانند و خشک شود
و آن را پاره پاره کند بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را تنگ کند صفت آن عفاص
اذخر ... یکدرم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و در آن بمالند و خشک کنند

وپاره ازان بکار بیلیند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد ص مازو وتخم حماض هر یک دو درم سرمه خبث الحدید هر یک یکدرم بکوبند
جهت بلوط کلنار بجوشانند وخرقه بدان ترکنند وبدین ادویه بیالایند واستعمال کنند باب چهاردهم در روغنها
روغن ناردین منافع بسیار دارد وجمیع امراض بارده را واوجاع اذنی را سودمند بود وشرب وضماد آن اوجاع رحم
واحتقان رحم او در احلیل چکانیدن کلیه ومثانه را سود دارد ص قصب الذریره ورق ناردین سعد عود وبلسان سلیخه
راسن اهل سورنجان قرو مامیزان بجوش هر یک بیست درم بکوبند ودر روغن کنند وبا شراب آب چندانکه بر سر آن باستد وپنج رطل
روغن کنجد بران ریزند وبآتش بجوشانند پس صافی کنند روغن گل وحماما وسلیخه وعصاره مورد تر ومرازنگ هشت درم باب
روغن که اول صافی کرده اند شراب بجوشانند وصاف کنند وسرد نمایند وبعد ازان جوزبوا پنجاه درم سنبل رومی قرنفل مقیه یک
سی درم روغن بلسان شش درم ادویه بکوفته کنند وبا شراب واین روغن صافی را بریزند وبجوشانند تا آب برود وروغن
بماند پس صافی کنند وروغن بلسان بعد ده درم بآن ضم کنند وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد
واوجاع بارده را سودمند بود ص قسط قرفه اشنه ابرسا سلیخه سنبل سادج هر یک ده درم مر راسن عود بلسان سلیخه هر یک پنج درم مجموع
بکوفته بیست در سرکه خیسانند ودر پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید وپنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند وبجوشانند تا آب برود وروغن
بماند اخر اوجاع وبرودت کبد ومعده را سودمند بود وتقویت عصب کند وموی برویاند ص قسط ده درم سلیخه شش درم
ورق مرماحور شصت درم وبکوفته بیست در شراب خیسانند ودر رطلی ونیم روغن کنجد بر سر آن کنند وبجوشانند تا آب برود وروغن
بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را برویاند وتقویت کند واسترخاء مفاصل را سودمند بود ص ورق مورد تازه دو من آنرا
دو روز در من آب خیسانند وروغن کنجد دو من ونیم بر سر آن ریزند وبجوشانند تا روغن بماند اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اولی
بود آخر با مویز خشک بیست رطل بکوبند ودر شراب شبانروزی بخیسانند وبعد ازان بجوشانند وصافی کنند وچهار رطل روغن
کنجد بران ریزند روغن بابونه اوجاع کبد ورباح را سودمند بود ص بابونه تازه بشویند ودر سایه خشک کنند ویک رطل ازان در رطل
روغن کنجد اندازند ودر آفتاب نهند روغن افسنتین همچنین بگیرند آخر بابونه تازه یا خشک یکمن چهار من آب بجوشانند
تا یکمن آید پس صافی کنند وبا یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در
کیسه کنند ودر زیر فرش نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را روغن بکشند واین را روغن گل بادام گویند وبعضی
رطلی ورق گل بیست بمالند وبا یکمن روغن کنجد در شیشه کنند وبآفتاب بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دو من بادام
چنانکه گفته شد بسازند وروغن نیلوفر ونرگس وشقایق نیز چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بکشند ومغز آن
در رکنند وبکوبند وآب آن بگیرند وچهار من ازان آب ودر یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف معده
واورام معده را سودمند بود وصلابات نرم کند ص یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد وشش رطل آب بجوشانند تا آب
برود وروغن بماند وبهتر آنست که مصطکی بکوبند وبا روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن بان اعصاب نرم کند ودرد اعصاب زائل نماید
وتقویت اعصاب نماید ص مغز حب البان بکوبند وبآب بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت
وتسمین باه کند او را نیز همچنین سازند روغن املج تقویت وتسوید شعر کند ص املج پوست بیخ صنوبر مساوی بکوفته در آب بجوشانند

۱۵۲

وصافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ص ورق حب الغار بیست درم
سیر بجوشانند و در [illegible] کنند و صافی کنند و در آفتاب نهند روغن خسک عسر بول و درد گرده را مفید بود ص زنجبیل چهار درم خسک
ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بلغمی را مفید بود
ص گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین گیرند روغن سوسن اورام
تحلیل برد و صلابات را نرم کند ص سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم کوفته
با سی عدد گل سوسن آسمانی جو ورق کرده در رطلی روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز
استعمال نمایند روغن سداب درد کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود ص نیم من ورق سداب در
چهار من روغن کنجد و چهار من آب ورق کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند [illegible] روغن مرزنجوش همچنین گیرند روغنی
که موی را سیاه و دراز کند ص ساذج هندی حماما [illegible] قسط هر یک دو درم لادن یک درم زعفران یک درم و نیم کوفته در رطلی آب
بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند اخر دانه مورد و تخم کرفس برگ مورد و تخم چغندر گل شقایق پوست
جوز لادن پرسیاوشان مساوی بکوبند چنانچه گفته شد اخر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود ص حنظل ده درم اشق
جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ هر یک پنج درم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند

باب یازدهم در سعوطات و عطوسات و غرغره و سنونات سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود ص آب کاهو روغن بنفشه با
نیلوفر شیر زنان مساوی بیامیزند و در بینی کشند سعوطی که صداع گرم را مفید بود ص طباشیر دو درم [illegible] کافور
هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه در کشند اخر صداع بارد و لقوه را مفید بود ص صبر شونیز بوره مساوی بکوبند [illegible]
را مفید بود ص دارفلفل [illegible] شیطرج هر یک [illegible] هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد در کشند اخر
که لقوه و فالج را مفید بود ص تخم حنظل اسطوخودوس فلفل جندبیدستر کندس مساوی بکوبند و در خرقه تنگ بندند و ببویند اخر
شونیز بوره جندبیدستر تخم حنظل فلفل هر یک درمی کندس صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم اخر کندس فلفل زنجبیل عاقرقرحا
بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش خربق سفید جندبیدستر مساوی بکوبند اخر سبات و صداع را مفید بود ص خربق سیاه
مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل کندس شونیز تخم گل هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل دارفلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات را
از دماغ و سر فرود آرد ص عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هر یک دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین
عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود ص عدس مقشر عناب ده عدد [illegible] زرشک یک درم
بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم دران حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد و منفجر گرداند ص
سیر سی درم خمیر ترش ده درم [illegible] پنج درم غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود ص شبت ورق گل عصاره لحیة التیس در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود ص صفت کشنیز خشک عدس هر یک ده درم طباشیر یک درم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و
بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود ص شب یمانی مازو هر یک ده درم تخم گل جلنار [illegible] یک درم بکوبند
و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود ص زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل مساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند

مضمضه که درد دندان را مفید بود صفت آن حب الغار ورق غار در سرکه بجوشانند و دندان مضمضه کنند

سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر [illegible]

هر یک دو درم [illegible] شادنه یک درم عاقرقرحا سه درم بکوبند و مسواک بر دندان مالند سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند

ص [illegible] فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته هفت درم سنونی صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان

مجموع سوخته زراوند دحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته ده درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند

و دندان را پاک کند صفت آن [illegible] خوب رز و جو سوخته نمک اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه [illegible] هر یک پنج درم

دو درم قرنفل یک درم سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند ص گلنار سوخته [illegible] نمک سوخته

نمک هر یک ده درم نوشادر دو درم [illegible] سه درم مازو یک درم اخر که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صفت آن [illegible]

[illegible] هر یک سه درم [illegible] طین مختوم [illegible] هر یک [illegible] اخر [illegible] ده درم [illegible] پنج درم سنونی که دندان

متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران [illegible] سنبل مصطکی [illegible] هر یک دو درم

سماق گلنار هر یک ده درم سنونی که بن دندان سخت کند صفت آن تخم [illegible] بوره ارمنی زبد البحر [illegible] و بکوبند سنونی

که دندان را که از [illegible] بود مفید باشد صفت آن فلفل ده درم بوره ارمنی [illegible] درم عاقرقرحا [illegible] زنجبیل هر یک

چهار درم [illegible] هر یک دو درم نمک یک درم بکوبند و بر دندان نهند [illegible] قسط [illegible] که [illegible] کند

ص [illegible] بکوبند و بر دندان نهند [illegible] دیگر [illegible] کنند که بر آید [illegible] دندان [illegible]

[illegible] فلفل بسایند [illegible] قطران [illegible] بر دندان نهند [illegible] عاقرقرحا در سرکه بجوشانند [illegible]

از آن بسایند [illegible] دندان [illegible] نهند [illegible] ماده [illegible] طلائی که کلف و

[illegible] را مفید بود صفت آن [illegible] خربزه [illegible] پوست [illegible] زبد البحر [illegible]

[illegible] بکوبند و باب ترب و شیر [illegible] بسرشند و طلا کنند [illegible] تخم خربزه هر یک چهار

درم قسط [illegible] زبد البحر [illegible] هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش هر یک [illegible] شیطرج [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] بکوبند و باب [illegible] بسرشند طلائی که بهق سفید را مفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش

شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و [illegible] بسرشند و طلا کنند طلائی که برص و ابرص [illegible] صفت آن شیطرج [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] تخم ترب [illegible] خردل [illegible] بکوبند و [illegible] طلا کنند ضمادی که بهق سیاه و سفید را مفید بود ص کندش [illegible] سفید

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] شیطرج خردل [illegible] تخم ترب تخم حنظل هشت درم بکوبند و [illegible] بسرشند

طلائی که جرب را مفید افتد ص کبریت [illegible] مرداسنگ [illegible] نقره [illegible] بکوبند و [illegible]

[illegible] و طلا کنند [illegible] آفتاب شش ساعت [illegible] کنند پس باب [illegible] بشویند طلائی که جرب [illegible] مفید بود

صفت آن [illegible] زرنیخ [illegible] سعد [illegible] زعفران گل ارمنی بکوبند و باب کشنیز بسرشند ضمادی

[illegible] را مفید بود صفت آن صندلین [illegible] اکلیل الملک هر یک [illegible] ورق گل [illegible] هر یک

۱۵۸

چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضماد که منفعت کند و استسقا را مفید بود صفت آن ها سنبل مصطکی افسنتین
مر [illegible] فلفل هر واحد از هر یک دو درم عود چهار درم بکوبند و شمع دو درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب را
ساکن کند صفت آن شمع سفید سی درم روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم باهم دیگر بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب
بورک و آب کشنیز و کاسنی و لسان الثور و خل خمر نیک بسایند و بران موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود و برص
سقل ازرق بیست درم اشق ده درم با قلقطار [illegible] اکلیل الملک حلبه بزرک بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و طلی الحبر
در سرکه بخیسانند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند و اگر اشق
در خل خمر بگدازند و طلا کنند مفید بود اخرا الحبر سیاه بخیسانند در سرکه بخیسانند فقط چهار درم بادام تلخ ده درم نخ کبریت سه درم بکوبند
و با روغن خیری و آن سرکه و الحبر بسرشند و در ظل خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود
ص بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بکوبد جو سورنجان [illegible] بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند ضماد و طلو
اگر بر فم معده نهند قی آورد اگر بر ناف نهند اسهال اگر بر زهار نهند ادرار بول و طمث کند ص ریح کابی قثاالحمار هر یک
درم خربق سفید مرداسنگ هر یک چهار درم [illegible] چند درم [illegible] زیت ده درم شمع چند درم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی
که کسر و خلع را مفید بود ص مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم خطمی هر یک دو درم اقاقیا چند درم بکوبند و با سفیده بسرشند
اخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم [illegible] کند [illegible] زعفران هر یک چند درم بکوبند با
[illegible] بسرشند اخر ماش بیست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب [illegible] و گلاب بسرشند اخر
که ابتدا از الحال خود بگذارد تا برگ [illegible] آرد جو [illegible] سوخته [illegible] بکوبند و بسرکه بسرشند و هر روز [illegible] طلا کنند
ضمادی که شیر از پستان کم کند صفت آن [illegible] اکلیل الملک [illegible] باقلا با آب [illegible] بسرشند ضمادی که ورم پستان را
مفید بود صفت آن باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و سفیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که سعفه را
مفید بود صفت آن زنجار اشق زراوند [illegible] خردل زاج [illegible] بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی
که سعفه مزمنه را مفید بود صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت [illegible] زرد چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که
زکام گرم را مفید بود صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک چند درم نیلوفر [illegible] خشخاش [illegible] گل بابونه هر یک [illegible] بجوشانند
و سر بران فرو [illegible] ازند و بر سر آن بریزند نطول که صداع بارد را مفید باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت
هر یک هفت درم تمام ورق [illegible] هر یک چهار درم اخر مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید [illegible] کاهو
حی العالم [illegible] تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه هر یک [illegible] درم [illegible] بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و آب [illegible] آن با
ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند نطول که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک
هفت درم تمام ورق [illegible] هر یک [illegible] درم نطول [illegible] مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق
کاهو حی العالم [illegible] تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک چند درم [illegible] بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و آب
[illegible] آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش [illegible]

١٥٥

[illegible]

زبره ستر مرزنجوش شبت سداب مشک و بخوشانند از ان که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود صمغ خشک بابونه
اکلیل الملک شبت حلبه و باه ترک خطمی رازیانه سبوس حنطه پوست خشخاش یک کفی بجوشانند و در ان نشینند باب نهم
در ادویه عین عزیزی که ابتدا نزول الماء و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و مقوی بصر باشد و رطوبت زایل کند
صفت توتیای هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته لسد ساذج اقلیمیا زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک دو درم شادنه
مغسول شش درم فلفل سفید دارفلفل نوشادر هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ اخری اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری
مس سوخته توبال مس اثمد توبال نحاس ساذج هندی نحاس محرق فلفل سفید سیاه دارفلفل نوشادر هر یک درمی شادنه مغسول ده درم
و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر جرب و سبل و طرفه و دمعه و حکه عین را مفید بود صفت اقلیمیا النقره زبد البحر هر یک ده درم
مس سوخته یازده درم نمک اندرانی ساذج هندی اسفیداج رصاص فلفل دارفلفل جند بیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یک درم
صبر سقوطری پنج درم نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک لب شش مثقال
عصاره مامیثا پنج درم نیک سحق کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پنج درم
اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده ساذج فلفل دارفلفل هر یک دو درم مشک تخم حنظل هر یک نیم درم قرنفل اشنه هر یک درمی
که سبل و طرفه و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و غشا را مفید بود صفت شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار
دارفلفل هر یک چهار درم فلفل سیاه و سفید زبد البحر هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم و نیم زنجبیل هلیله هر یک دو درم زعفران
نوشادر هر یک درمی نسخه اخری مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران تخم حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر
بوره هر یک درمی اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران تاریکی و غبار دیدن و آب رفتن چشم را مفید بود صفت زعفران سنبل هر یک
دو درم فلفل دانگی و نیم دارفلفل یک درم نوشادر نیم درم مامیران سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی بصر بود صفت اثمد ده درم
توتیا ماقشیثا پنج درم اقلیمیا زر مغسول لسد لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنج دو درم کحل ساذج تقویت عین کند
و مژه برویاند صفت سرمه شش درم ماقشیثا چهار درم اقلیمیا ذهب دو درم زعفران لسد هر یک نیم درم ساذج یک درم قرنفل مشک
قیراطی لولو دانگی و نیم کحل بنفسجی ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود صفت شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک هر یک
دانگی مس سوخته مازو هر یک درمی ساذج دو دانگ سنبل دارفلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زایل کند
صفت زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار مرجان بسد قشیشا سرطان بحری هر یک دو دانگ اثمد پنج درم شادنه لولو ناسفته هر یک نیم درم
توتیای هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی و نیم مامیران نمک هندی هر یک دو دانگ کحل اغبر
جرب و قروح را مفید توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم شیح سوخته لولو اقلیمیا زر هر یک درمی کحل ماوی
مقوی بصر و نشف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد صفت اثمد توتیای هندی توبال مس شیح سوخته هر یک چهار درم مامیران یک درم
کحلی که سبل را مفید بود صفت پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شادنج مغسول ده درم
برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم زنجبیل دارفلفل سه درم و نیم
نمک هندی مامیران هر یک دو درم بکوبند و با آب غوره هفت روز تر کنند و بعد از آن خشک کنند و بسایند اخری توتیا زرد چوبه هر یک دو درم

زنجبیل هر یک دو درم و نیم مسک هندی یک درم **برود** که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی سرمه هر یک ده درم
بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد از آن خشک نمایند و باد و دانگ کافور سحق کنند **برود**
که رمد را مفید بود **ص** سادج مس سوخته افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شست درم
بسایند **برود اسود** اوجاع چشم را مفید بود **ص** افیون ده درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران دو دانگ پنج درم
مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی چهل درم توتیای هندی قاقله قرنفل هر یک در سرمه بست درم نبات دو دانگ
ملبه گلنار سادج هر یک دانگی **برود کافوری** توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور دو حبه **برود** که بیاض و رمد را مفید بود **ص**
اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هر یک دو درم انزروت هشت درم **ذرور اصفر کبیر** اوجاع عین
را که از رطوبت بود مفید باشد **ص** انزروت بشیر خر پرورده پنج درم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک یک درم افیون
چهار دانگ **ذرور ابیض** سدحذر را مفید بود **ص** انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک درمی **ذرور صفر صغیر**
رمد صبیان و رباح و رویح را مفید بود **صفت** انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم دو رکیر سه درم باهم
بسایند **ذروری** که رمد کهنه را مفید بود **ص** اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک سه درم و نیم
کثیرا شش درم لبد دریح هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هر یک چهار درم **ذروری**
که دمعه ظلمت و حکه را مفید بود **ص** آب از زیانه پنجاه درم فلفل مره زهره کلنگ خروس کبک هر یک سه درم مشک کافور هر یک
نیم مثقال بسایند و در آب از زیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند **ذرور ملکا** رمد را مفید بود **ص** انزروت پرورده نشاسته
نبات مستا و کبنا سایند **اکسیر** قروح عین را مفید بود **ص** شادنج مغسول لولو تنبه توتیا مس سوخته اقلیمیا ذهب
هر یک دو درم سرمه قرشیشا زبد البحر هر یک درمی **ذرور** که قروح عین را مفید بود **ص** شادنه مغسول شح سوخته هر یک ده درم
پوست بیضه نشاسته پنج درم **ذروری** که بیاض را مفید افتد **ص** سرطان البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوخته زبد البحر
مستا و کبنا سایند **شیاف قیصری** ظفره را مفید بود **ص** شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته
هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و باب رازیانه بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند. بوقت حاجت بشگی بمالند
و در چشم کشند **شیاف دینار** جون وجع و حرارت و حمره را مفید بود **ص** اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک ده درم کثیرا
هر یک پنج درم اسفیداج خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک دو درم زرچوبه یک درم سرخ
نبات افیون اقاقیا هر یک سه درم بکوبند و باب بسرشند و شیاف سازند **شیاف مرارت** ظلمت و ضعف عین را
مفید بود **ص** انزروت صبر زعفران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کبک و عن بلسان هر یک درمی بسایند تا بسد آب شیاف
سازند اخر زهره کلنگ و سقنقور و تیس و عقاب و باز و کبک باشد در باه فخربش سابود سایه خشک کنند و مستا و کبنا سازند ده درم
ازان با تخم حنظل سکنجبین رفربیون هر یک درمی بسایند و آب رازیانه بسرشند **شیاف** سرخ ظفره و سبل و بیاض را مفید بود **ص**
کحل نگار سادج هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکنجبین دار فلفل هر یک یک درم اشق و سکنجبین را بجوشانند و باقی را بکوبند و ازان
بسرشند **شیاف اسود** وجع و سبل را مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل

١٥٧

هر یک چهار درم [illegible] **شیاف** [illegible] درم [illegible] معده را نافع باشد و حرقت و سبل را مفید بود اقلیمیا اسفیداج افیون [illegible]

سوخته صمغ عربی [illegible] صندل نشاسته هر یک [illegible] درم اقاقیا مغسول [illegible] چهار درم بکوبند [illegible] **شیاف ابیض**

حرقت ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یک [illegible] درم اقلیمیا فضه [illegible] اسفیداج [illegible] بکوبند و به سفیده تخم مرغ سرشته **شیاف**

احمر رمد را مفید بود شادنه مغسول [illegible] درم مس سوخته چهار درم [illegible] لولو [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ عربی کثیرا هر یک [illegible] خون سیاوشان

زعفران [illegible] درم صمغ بجوشانند [illegible] بسایند و بدان [illegible] سرشته [illegible] جرب و سلاق و سبل [illegible] نافع بود شادنج [illegible]

زنجار [illegible] درم قلقطار سوخته [illegible] درم [illegible] بسایند و بشراب [illegible] **شیاف اخضر** [illegible] زنجار [illegible] اسفیداج

اشق [illegible] صمغ [illegible] جرب و سبل و بیاض [illegible] قروح و غشاوه را نافع بود اقلیمیا فضه افیون [illegible]

اسفیداج صمغ [illegible] اشق [illegible] **شیاف منفر** غشاوه [illegible] ابتدای آب را نافع بود [illegible]

هر یک [illegible] فلفل سفید [illegible] زعفران [illegible] غشاوه و سلاق را نافع بود [illegible]

اقلیمیا [illegible] اقاقیا [illegible] افیون هر یک [illegible] صمغ [illegible] **مرهم** [illegible]

[illegible] بجوشانند [illegible] لعاب حلبه [illegible]

[illegible] **کافور** [illegible] شمع سفید اسفیداج

[illegible] کافور [illegible] سفید و تخم مرغ [illegible] **باسلیقون** [illegible]

[illegible] خون سیاوشان [illegible] شمع [illegible]

مرهم [illegible]

[illegible] **مرهم** [illegible]

[illegible] **مرهم** [illegible]

[illegible] **مرهم** [illegible]

[illegible] **اسفیداج** [illegible]

[illegible] قلقطار [illegible] **شادنج** [illegible]

[illegible] اسفیداج [illegible]

[illegible]

[illegible] اسفیداج [illegible]

مرهمی که احتراق و قروح [illegible] اسفیداج [illegible]

[illegible] شمع سفید [illegible]

[illegible] مغسول [illegible] شمع سفید [illegible]

[illegible]

که گوشت زاید جرد و او دام [illegible] اندازند و آب جوشانند و با هم [illegible] بسایند و با ربع آن زرد چوبه [illegible]

و یک دانگ [illegible] آکال [illegible] و اگر گوشت زاید اندر ازاله کند زنگار سرخ و زرد و هر یک [illegible] درم [illegible]

یکدرم بسایند و [illegible] سازند خشک کنند و ذرور که گوشت اندر بخورد و اکنون [illegible] زنگار سرخ [illegible]

اقلیمیا [illegible] سفید یک درم بسایند [illegible] یک مثقال [illegible]

[illegible] دم الاخوین [illegible] که گوشت ویاند و قروح خشک کند صبر [illegible] درم [illegible]

ذرور که خون [illegible] خشک کند صبر [illegible] دم الاخوین کلنار [illegible] ذرور که زخم شمشیر [illegible]

[illegible] دم الاخوین [illegible] ذرور که قروح را مندمل گرداند صبر کلنار [illegible] مغسول اقلیمیا مغسول [illegible]

ذرور صبر کلنار [illegible] زرد چوبه باب نوزدهم در حلوا و سمنات حلواهای که [illegible] کند و فربه گرداند [illegible]

[illegible] کنند و بجوشانند تا منعقد گردد [illegible] مغز گوفته [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سفید [illegible] رطل عسل [illegible] گلاب یکدرم زعفران [illegible]

ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق [illegible] رطل آب [illegible]

پس [illegible] کنند [illegible] عصیده [illegible]

گیرند [illegible] عسل یکدرم زعفران بجوشانند [illegible]

روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و فستق مجموع [illegible] بسمن [illegible] فندق فستق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو درم بکوبند و دو درم از آن با بیه بخورند اخری و بیضه را نافع بود انار دانه ترش دو درم مصطکی نعناع هر یک درمی
و رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند عود و مشک هر یک درمی بسایند و بر سر آن ریزند و صافی کنند و بخورند اخری مشک
و درمی قرنفل سعد هر یک دو درم کزمازج پوست انار کندر هر یک نیم درم انیسون دانگی بکوبند و با رب ابسرشند و شربتی یک درم با شیاف سازند دوا
که اشتها کل خوردن قطع کند زیره کرمانی یا نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک دو درم فلفل دو درم نیم قرنفل نیم درم بکوبند و مثقالی بخورند اخری
مصطکی دو درم عود خام دو درم زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم سکنجبین بیامیزند و وقت خواب بخورند **ادویه عرقیه** اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند
و در بدن بمالند عرق بیاید و اشنگ نیز همچنین کند اخری عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند اخری زنجبیل و آب سیر بیامیزد و اگر با بار فرسوده
و کوفته بروغن گل بپرورده در بدن بمالند عرق بیند اخری گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده و لیشا خوبا بمورد در بدن بمالند عرق باز دارد اخری
گلنار مورد مازو و مثقالی بکوبند و با آب غوره بمالند اخری گل ارمنی ورق گل بکوبند و با روغن مورد بمالند **ادویه جمیل** همین نسخ کثیر استعمال زر گاو
زرنباد درونج هر یک مثقالی تودری سفید خردل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند و بعسل ابسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت
کنند که موجب حمل شود **فرزجه** مقل چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر پنج برگ سداب یک درم عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوف بردارند اخری زهره
خرگوش و سرگین او سماق مرزعفران عود هر یک درمی بکوبند و بعسل ابسرشند و بردارند اخری زعفران حماما سنبل اکلیل الملک یک درم ساذج
قردمانا سعد درمی بیلط و مرغ شمع روغن سنبل یک درم با سفید بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخور که نافع بود چون خرگوش شد
دارشیشعان مقناو بکوبند بروغن گاو تازه ابسرشند و بر مجمر آتش نهند و بر زیر گیرند بخور دیگر زرنیخ جوز سنی میعه مروج بارزد هر یک نیم درم حب الغار
هشت درم بکوبند و بشراب کهنه ابسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند **دوا** که چون استعمال کنند جنین مسقط شود زرنباد و زرنیخ
مازو جند بیدستر حلتیت ظلیانس هر یک درمی زنجبیل ده درم قند دوازده درم سکنجبین یک مثقال بسایند و با عسل ابسرشند و دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه
که در این باب نافع بود قسطاریون فلیون هر یک دو درم افیون مرفلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل ابسرشند و پیش از مجامعت بردارند **ادویه** که در استعمال
آن اسهال … الکرب … هر یک درمی … قرنفل … هر یک درمی سنبل چهار درم ساذج نیم درم بکوبند
ابسرشند و حب سازند و در مجمر آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی و بخار آن از دهن برون آید آبستن خواهد شد **ادویه** که مسکر باشد گاه باشد که جهت
اخراج پیکانی یا دوائی یا شقی که در آن هشیار طاقت نمی آرند بدان محتاج شوند انیسون یک درم خشخاش سیاه دو درم تخم کاهو لبنت درم سه رطل آب
بجوشانند تا رطلی آید هم رطل گندم پاک در آن بجوشانند تا تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر که را بدهند بیخود شود اخری خشخاش
سیاه تخم کاهو هر یک نیم مثقال بزرالبنج ده مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی از آن مسکر بود و اگر تشنه در شراب بجوشانند و بدهند بیخود کند
و چون خواهند که افاقه شود شبت بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند اگر از آن متاذی شوند تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند
و اگر خواهند که مست هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شیر … شراب غوره و سرکه … اگر چهار زبان و زر
در شراب خیسانند از آن شراب کسی را بدهند دشمن شراب گردد و نرگس خشک کرده دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل دارد اگر سکنجبین و مقل
هر یک مثقالی … از زبانه هر یک مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب زنانه ابسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود … صحبت
کنند موجب دوستی شود عسل و زنجبیل … همین کنند و اگر اسفیداج با میرانی و دندان پلنگ سوخته و سرگین کبوتر … اشنان سوخته
هر کدام که باشند دانگی … زن بخورد … موجب … گردد و اگر با انگور و گاو زبان لولو با میران … و مرزنجوش … یک مثقالی

۱۶۰

[illegible]

مثقالی بکوبند و بپزند امیدست مثقالی ناشتا بکسی که عاشق باشد بدهند عشق از دل برود و اگر همین سرخ طلا بمقدار سپاهان و [illegible] تمام کرده [illegible]

افاو انیا قیصوم و کندر [illegible] مثقالی بکوبند و بآب خیار بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بخورند هم زان بسایند و

بدهند که عاشق نباشد عاشق و محزون کرده و اگر علق و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود

بزرگ گردد و اگر قضیب بحری درشت بمالند و بعد از آن نفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا و درم دو درم

آب عسل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن اندازند و بر آرند و بر ذکر

نهند چون خشک شود دیگر بر آرند و همچنین کنند و اگر [illegible] و سعد و [illegible] و قرنفل را نیک بسایند و در مشک [illegible]

و سوف بشراب ترکنند و [illegible] و بیالایند و بخود برگیرند فرج را تنگ گرداند و اگر [illegible] زعفران [illegible] بجوشانند و خرقه

بدان ترکنند و بر دارند فرج را گرم گرداند و اگر [illegible] لذت حاصل شود و اگر فلفل

و زنجبیل و سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند تمّ

رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی [illegible] گرم و ترست در رای حکیم عماد الدین محمود و اهم اعتقاد همین است و گروهی یابس و حرارت معتدل گفته اند و گروهی سرد و

[illegible] اول خشک در اول [illegible] گمان کرده [illegible] اوزن جمیع [illegible]

[illegible] گرم و خشک دانسته اند لیکن بسبب مجاورت

آب موست حرارت ضعیف میشود [illegible] محققین مرکب القوی لیکن [illegible] احدی الکیفیتین فاعلیتین [illegible]

و باه و اعضا [illegible] معده و مجفف رطوبت غریبه و ملطف سریع النفوذ و [illegible] و محلل مواد غلیظ و مدر بول و عرق است

[illegible] و خون و [illegible] صلابات و تعقدات و [illegible] و [illegible] و [illegible] مزمنه [illegible] العلاج [illegible] اکله و اورام [illegible] و جمیع [illegible]

و [illegible] مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و [illegible] و وجع مفاصل [illegible] و داء الثعلب [illegible] الحیه و سرطان [illegible]

مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون [illegible] امراض [illegible]

[illegible] و آنکه در بعضی امزجه [illegible] عدم مراعات امزجه [illegible] و استعمال [illegible]

[illegible] کثرت آب [illegible] احتیار [illegible] آن که [illegible] قوی [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] الاثر [illegible] ضعف معده و دماغ [illegible] انست که [illegible] چوب چینی آنست که [illegible]

گفته اند که [illegible] میان [illegible] دلیل [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] اگر جامع صفات [illegible] بزرگی [illegible]

[illegible] بهتر [illegible] بسیار [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] صلابت و لون [illegible] الاجزا [illegible] دلیل [illegible] در جمیع اجزا

[illegible] غیر محسوس [illegible] دلیل [illegible] رایحه بود که دلیل [illegible]

[illegible] خود و عدم اختلاط [illegible] مثل مجاورت [illegible] چند بید

۱۹۱

و ایک و مشک و امثال آن و رسیدن می باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشند و نگاه داشتن آن از عسل و شکر با [illegible]
گرم است و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و هرگاه قصد خوردن کند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نماید و اگر حاجت فصد و مسهل [illegible]
و گاهی به رگی اکتفا نموده میشود و گاهی بنظر عدم حاجت به هر دو ترک نموده آید و آب ترک نماید شیر با عسل و بر عرقها [illegible] گفته اند
و ادنی مدت ترک آب یک هفته است و قبل شروع نمودن این هم عادت کم خوردن نمک نمایند تا آنکه وقت شروع نمودن قدری قلیل
نمک باید باشد و برای امزاج گرم خریف و برای امزاج بارد ربیع مناسبست و در گرما گرم و در سرما سرد استعمال ممنوع است و بدون [illegible]
عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و جمیع ترشیها و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه
غلیظ و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم است و اگر شیر [illegible]
و ادویه بسیار گرم پرهیزد اگر سن و مزاج مقتضی ترید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بیدمشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال [illegible]
و اگر دیگر عوارض مثل تحلیل و جز آن و دیگر ادویه این مرض همراه چوب چینی با عرقیات استعمال میدهند و تا مقعد [illegible]
اجتناب نماید و بنوبت هفته بگذرانند و چون از خوردن فراغ شود همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز
مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج در عرصه بیست روز تمام نمک کنند و از حمام [illegible]
باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز [illegible] مضایقه ندارد و بسا باشد که موجب مضرت میگردد و ایام خوردن چوب چینی [illegible]
و ابتدا از شصت بود و در آخر شصت نیز مخیر است و ترکیب طبخ آن این دار الطب صد در رساله ها مرقوم شده از طریقه
مخصوص این دودمان است آنست که بگیرند یک مثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا ظرف سفال [illegible]
قلعی دار انداخته عرق با نشاسته بوزن [illegible] انداخته و [illegible] تر نمایند بعد از آنکه دو پهر بگذرد در آتش ملایم تر پزند تا که چهارم
باند پس آهسته آهسته در ظرف دیگر کنند [illegible] صبح و [illegible] وقت شام با قدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند [illegible]
آب [illegible] نماید غذا نان از گندم و جو [illegible] شوربا و پلاو و چلاو و کباب بنمک زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته و گوشت
بچه و بره و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هرچه طبیب با فرماید و از سبزیها پیاز بعد از یکه رایحه گوشت با صلاح [illegible] دیگر
مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه کرده در دیگ انداخته [illegible] آب را بطریق سابق بجوشانند تا نصف باند آتش توقف [illegible]
و در ظرف آهسته آهسته [illegible] بطریق صدر مثل [illegible] حمام نخستین و استعمال نمودن جز آن نمایند و قدری از این [illegible]
نمبه و جامه کلاه [illegible] جز آن نگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه نگاه دارند و بدن با احتیاط خود [illegible]
تا هوا اثر نکند [illegible] یک [illegible] هر روز [illegible] افزوده شده و آنچه از چوب چینی اول رنگ بوی سیاه شده باشد [illegible]
دویم که برای استعمال تیار میشود افزوده شده [illegible] مرقوم شد اکثر است و الا [illegible] یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده کم
نموده غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سرپوش دیگ از گون نگذارند و محکم بگیرند که بخار دیگ برنیاید و از هرجا که بخار برآید
آغاز کنند همان وقت بند نمایند باید که آتش نرم بجوشانند و بهتر آنست که سنگی بر سرپوش بگذارند زیرا که [illegible] در وقت بخار سرپوش منع میگردد
معلوم نمودن آنکه آب بمقدار مطلوب رسیده باشد چند طریق است اول آنکه قدر آبیکه بعد طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ [illegible]
[illegible] رنگ گذشته سوراخ در سرپوش نماید و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بمیند ازند تا هر جا که تری باشد نشان سازند پس [illegible]

١٦٢

